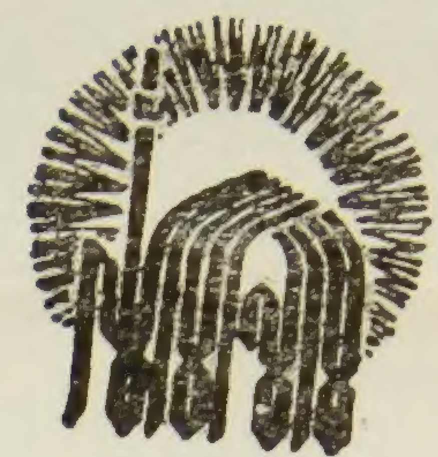
ضمیمه شماره ۵






## کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی

نام کتاب: رساله در احکام حدود و دیات / کاغذ عسگری فرنگی

مؤلف متن: علامه ملا محمد باقر مجلسی — محشی:

شارح: — مترجم:

تاریخ تحریر: سده ۱۳ ق — نوع خط: نستعلیق خفی — تعداد سطر: ۲۱ — مهدی اصفهانی

جزء کتب: فقه — زبان: فارسی — عدد اوراق: ۵۷

طول: ۱۴/۵ — عرض: ۱۰/ — شماره عمومی: ۲۴۰۶۷

وقفی حسین سلطانزاده فراهانی / خریداری — تاریخ: وقف ۹ تیرماه ۱۳۷۶ / خریداری

ملاحظات: ۵۷

---

۶۶

در فناه ای کردن زنو کی است ابن صاحبان عقول زیراکه اگر کشنده را بعوض
مقتول نکشد و واجب کننده را بعوض و جرح نکنند یا دیت نگیرند کشتن و فساد
در عالم بسیار می شود و حفظ نسبها و ملک بنی آدم از کمیزان و منع از زنا و لواط و امثال
آنها کردن و حد بر مرتکب آنها جاری گردانیدن است و حفظ مال باجرای عقود
شرعیه و منع نمودن از غصب و دزدی در مال مردم و حد خدا را بر مرتکب آنها جاری
گردانیدن است و حفظ عقل که امتیاز انسان از سایر حیوانات بآن است بمنع
از آشامیدن شراب و سایر چیزهای مست کننده و جاری گردانیدن حد است بر آشامندگان
آنها لهذا این رساله را بر دو قسم و هر قسم را بر چند باب مرتب گردانید و هر یک
از احکام مذکوره را در بابی بر سبیل ایجاز و اختصار ایراد نمود والله الموفق والمعین

**قسم اول** در بیان تعزیرات و حدود است و در آن چند باب است **باب اول**
در بیان حد زنا و لواطه و مساحقه و امثال آنها است و در آن چند فصل است **فصل
اول** در بیان حد زنا است و زنا آن است که مردی ذکر خود را در فرج زنی از پیش
یا پس فرو برد بقدر ختنه گاه پنهان شود و آن زن بر او حرام باشد و عقد شرعی
و شبهه عقدی و ملکیتی نباشد و در آن چند بحث است **بحث اول** در بیان شرائط وجوب
حد و آن هفت است **اول** آنکه زنا کننده خواه مرد باشد و خواه زن بالغ باشد
پس اگر نابالغ باشد او را چند تازیانه که حاکم شرع مصلحت داند تعزیر و تادیب میکند **دوم**
آنکه عاقل باشد پس اگر دیوانه باشد بنابر مشهور میان علما بر او حد نیست بلکه او را تعزیر و تادیب
میکنند مانند طفل و بعضی گفته اند اگر مرد دیوانه را حد میزنند مانند عاقل و زن دیوانه را
حد نمیزنند **سیم** آنکه مختار باشد پس اگر کسی زن را جبر کند بر زنا بر زن حد نیست و در مرد
نیز مشهور این است و بعضی گفته اند در مرد اکراه نمی باشد و اگر مرد زن را باکراه جماع کند حد
میزنند مرد را و مهر المثل آن زن را باو میدهد بموافق مشهور **چهارم** آنکه آن زن را با او

(حاشیه: نسبها / مندهم / قسم اول در بیان تعزیرات و حدود / باب حد زنا و لواط)

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

الحمد لله الذی شرع الدیات والقصاص والحدود لرفع الفساد من
بین العباد و نظام عالم الوجود والصلوة علی خیر من شرع لشرع الحدود
محمد و اهل بیته خلفاء المعبود و شفعاء یوم الورود و بعد
احقر عباد محمد باقر بن محمد تقی عفی الله عنهما بر الواح ارواح زکیه و دفاتر
خواطر علیه ناظمان حل و عقد امور عباد و سالکان مناهج خیر و سداد بلسان بیان
و اقلام اعلام منکشف و لایح میگرداند که حق تعالی نوع بشر را مدنی بالطبع و محتاج بیکدیگر آفریده و غالبا
معاملات و معاشرات سبب حدوث مشاجرات و منازعات میشود و منتهی بقتل
نفوس و نهب اموال و حدوث جراحات میگردد و ایضا نفوس اکثر انام مایل بمتابعت
لذات و تحصیل شهوات و اکثر از جور و مانعی نباشد در عرض و اموال یکدیگر تصرف
مینمایند و منتهی بانواع فتنه میگردد لهذا حضرت ایزدی تعالی شانه در شریعت
مطهره نبویه برای انتظام امور عباد و دفع فتنه و رفع فساد از قطاع بوادی
و بلاد احکام حدود و قصاص و دیات را مقرر فرموده تا از نفوس شریره ازاله
فتنه و فساد و داعی ایشان بسلوک طریق صلاح و سداد لازم باشد و چون اکثر احکام
مباحث مذکوره از جمله غوامض مسائل فقه است و در غالب آنها اختلاف بسیار میان
فقهای رضوان الله علیهم است لهذا فقیر بامر واجب ممتثل امره متع الله المسلمین ببقائه
احکام مذکوره را درین رساله بلغت فارسی ایراد مینماید که نفعش اعم و فایده اش
اتم بوده باشد و چون پنج چیز است که در شریعت جمیع پیغمبران حفظ آنها لازم و محتم
بوده اول دین دوم نفس سیم مال چهارم نسب پنجم عقل و حفظ دین بامامت
عباد الله است و کشتن کافران و مرتدان و جاری گردانیدن حدود و تعزیرات
بر جمعی که آنها را سبک شمارند و حفظ نفس بقصاص کردن و دیت گرفتن است
چنانکه حق تعالی فرموده است و لکم فی القصاص حیوة یا اولی الالباب یعنی از برای شما

[illegible]

دخول کرده است بر او حرام باشد یا آنکه حلیله او نباشد و مالک او نباشد پس اگر در حیض
وطی کند یا در روز ماه رمضان اگرچه حرام است اما زنا نیست و حدّ ندارد بلکه او را
تعزیر می‌کنند **پنجم** آنکه در آن دخول کردن شبهه نباشد بلکه داند که بر او حرام است پس
اگر گمان زن خود کرد یا گمان کرد که بر او حلال است بر او حدی نیست **ششم** آنکه فرج خود
در فرج زن پنهان کرده باشد خواه در قبل و خواه در دبر تا آنکه ختنه‌گاه پنهان شده تا
اگر چنین نباشد حد زنا نیست **هفتم** آنکه شبهه مالکیت نباشد پس اگر وطی کند کنیزی را
که میان او و دیگری مشترک باشد اگر گمان کند که بر او حلال است حد بر او نیست و اگر داند که
حرام است بقدر حصه او حد ساقط است و بقدر حصه شریک حد می‌زنند مثل آنکه نصف
از او باشد و نصف از شریک نصف حد که پنجاه تازیانه است بر او می‌زنند **بحث دوم**
در اقسام حد زنا است و آن نه قسم است **اوّل** کشتن بشمشیر است و آن بر کسی لازم است
**یکی** مردی که با زنان محرم نسبی خود زنا کند مانند مادر و خواهر و عمه و خاله و دختر برادر
و دختر خواهر و بعضی از علما محرمهای سببی را نیز الحاق بآن کرده اند مانند زن پدر و مادر
زن و اشکالی دارد و حد ایشان این است که گردن بزنند ایشان را و بعضی از علما گفته اند که
اگر آن مرد محصن بوده باشد و زن داشته و با محرم خود زنا کرده است اول او را صد تازیانه
می‌زنند و بعد از آن سنگسار می‌کنند و اگر زن نداشته باشد او را اوّل صد تازیانه می‌زنند
و بعد از آن گردن می‌زنند و قول اوّل مشهورتر است و زن نیز اگر راضی بوده و جبری بر او نشده
حکم مرد دارد **دوم** کافری که با زن مسلمان زنا کند او را نیز گردن می‌زنند **سیّم** مردی که زنی را
اکراه بر زنا کند او را گردن می‌زنند و بعضی در این سه قسم نیز تفصیل سابق را قائل شده اند
**قسم دوم** سنگسار کردن است و آن بر مرد جوان و زن جوان لازم است که محصن باشند
و محصن مردی است که بالغ و عاقل و آزاد باشد و زن یا کنیزی داشته باشد که وطی با آن
کرده باشد بعد از بلوغ و آزادی و هر صبح و شام قادر باشد اگر در سفر نباشد و در حبس نباشد
بر وطی او

نباشد



نباشد یا در حضر باشد و محبوس باشد که بزن و کنیز خود نتوانند رسید محصن نخواهد بود و محصن بودن
زن نیز چنین است که بالغ و عاقل و آزاد باشد و شوهری داشته باشد که دخول با او کرده باشد
و متعه از برای محصن بودن کافی نیست و بعضی کنیز را نیز کافی ندانسته اند و بعضی در مرد عقل را
شرط نکرده اند و در این قول خلاف مشهور است و جمعی از علما را اعتقاد آن است که اگر
مرد بالغ محصن زنا کند با دختر نابالغ یا زن دیوانه او را تازیانه می‌زنند و سنگسار نمی‌کنند
و همچنین زن محصنه اگر طفل یا دیوانه با او زنا کند او را سنگسار نمی‌کنند بلکه تازیانه می‌زنند
و بعضی فرق کرده اند میان طفل و دیوانه و در طفل تازیانه قائل شده اند و در دیوانه
سنگسار و مسئله خالی از اشکالی نیست و غلام و کنیز خواه محصن باشند و زن یا شوهر داشته
باشند و خواه نداشته باشند بر ایشان سنگسار نیست و کیفیت سنگسار آن است که مرد را تا کمر
و زن را تا سینه در میان خاک پنهان کنند بوجوب یا استحباب علی الخلاف و سنگ بر او زنند
تا بمیرد و اگر بگواه زنای او ثابت شده باشد اول گواهان سنگ بزنند پس امام علیه السلام اگر حاضر
باشد پس سایر مردم و اگر باقرار ثابت شده باشد اول امام بزند و باید جماعتی حاضر
کنند در آن وقت و بعضی همه را سنت دانسته اند و بعضی گفته اند که کسی که مستوجب حدی باشد نباید
بر او سنگ بزند چنانچه در روایت شده است و اول امر می‌کنند او را که غسل بکند و کفن بپوشد
و حنوط کافور بر خود بریزد و بعد از مردن نماز بر او می‌کنند و او را دفن می‌کنند **قسم سیّم**
آن است که اول تازیانه بزنند و بعد از آن سنگسار کنند و این در مرد پیر و زن پیر است
که محصن باشند و زنا کنند زیرا که عذر ایشان باعتبار پیری که اکثر شهوات کمتر است
و گناه ایشان عظیم‌تر و جمع کثیری از علما فرق میان این قسم و قسم سابق نکرده اند و میگویند مرد
که زن یا کنیز داشته باشد و زنی که شوهر داشته باشد بشرایطی که گذشت خواه جوان باشد
و خواه پیر اول او را تازیانه بزنند و آخر سنگسار می‌کنند **قسم چهارم** آن است که صد تازیانه
بزنند و سرش را بتراشند و یک سال او را از شهر خود بیرون کنند و این حد مرد بکر است

و در تفسیر بکر خلاف است بعضی گفته اند که مردی است که زنی را عقد کرده باشد و هنوز
با او دخول نکرده باشد و بعضی گفته اند اینکه غیر محصن است خواه عقد بر زنی کرده باشد
و خواه نکرده و در زن سر تراشیدن و از شهر بیرون کردن نمی باشد هر چند عقد بر او
شده باشد **قسم پنجم** صد تازیانه است و آن حد مرد یا زن بالغ عاقل است که زنا کرده
باشد و نه عقد کرده باشد بر زنی و نه دخول کرده باشد و بنابر قول دیگر که مذکور شد
فرق میان این قسم و قسم سابق نیست **قسم ششم** پنجاه تازیانه است و آن حد غلام
یا کنیزی است بنده باشد خواه محصن باشد و خواه غیر محصن و در بنده سر تراشیدن و از شهر
بیرون کردن نیست **قسم هفتم** هفتاد و پنج تازیانه است و آن حد غلام یا کنیزی است که زنا
کرده باشد و نصفش آزاد باشد و نصفش بنده زیرا که نصف حد آزاد او میزنند و نصف حد بنده
و اگر بیشترش آزاد باشد به آن نسبت حد آزاد او زیاد می شود و اگر کمترش آزاد باشد به آن نسبت کم
می شود تا هر قدر که آزاد نباشد او را آنقدر کم می کنند زیرا که حق تعالی برای مذلت بندگی
بر او رحم کرده است و حدش را سبک کرده است **قسم هشتم** جمع میان حد و تعزیر است
و آن در باب کسی است که در زمان شریف مانند ماه مبارک رمضان و روز جمعه
و روز عرفه یا مکان شریف مانند حرم مکه یا حرم مدینه زنا کرده باشد مشهور آن است
که زیاده بر حد بقدری که امام علیه السلام مصلحت داند او را تعزیر و تادیب می نماید **قسم نهم**
حکم مرد بیمار یا زن بیمار است که باید تازیانه نخورده شود ترکه چند را بعدد آن تازیانه ها
جمع می کند و یکبار بر بدن او میزنند اما احکام اول زانی را برهنه حد میزنند اگر مرد
باشد و مشهور در زن آن است که با جامه تازیانه میزنند و بعضی گفته اند اگر ایشان را در
وقت زنا برهنه یافته اند برهنه حد میزنند و الا جامه پوشیده بر همان حالت که ایشان را
یافته اند تازیانه را تفریق میکنند بر جمیع بدنش بغیر از سر و رو و فرج که اینها را اعضا
نمیزنند و مرد را ایستاده میزنند و زن را نشسته و بعضی گفته اند بسیار سخت میزنند و بعضی گفته اند

احکام اول

میانه



میانه نه بسیار سخت و نه بسیار هموار و در سرمای سخت و گرمای سخت حد نمیزنند بلکه در زمستان
در میان روز و در تابستان در دو طرف روز که هوا معتدل باشد میزنند **دوم**
هرگاه کسی کاری کند که مستوجب حد گردد و پناه بحرم مکه معظمه برد در برابر حرم حد
نمیزنند او را تا از حرم بدر آید ولیکن در خوردن و آشامیدن بر او تنگ میگیرند
تا مضطر شود به بیرون آمدن پس حد میزنند او را و اگر آن کار شنیع را در حرم کرده باشد
چون او حرمت حرم را نگاه نداشته در باب او حرمت حرم را رعایت نمیکنند
و در حرم او را حد میزنند و بعضی از علما در این حکم ملحق ساخته اند بحرم مکه حرم حضرت
رسول صلعم و مشاهد مقدسه ائمه معصومین علیهم السلام را و در این باب حدیثی بنظر نرسیده **سیم**
هرگاه زنا مکرر واقع شود و یک مرتبه نزد حاکم شرع ثابت شود مشهور میان علما آن است
که یک حد میزنند و بعضی گفته اند که اگر زنا با یک زن کرده باشد یک حد میزنند و اگر
چند زن باشد برای هر زنی او را حدی میزنند موافق روایت ابو بصیر **چهارم**
زن حامله را حد نمیزنند تا بزاید و از نفاس بیرون آید و فرزند حق شیر به او بدهد
اگر کسی نباشد که فرزند او را متکفل نماید و شیر بدهد و اگر کسی کفالت فرزند او
نماید بعد از زائیدن در سنگسار و بعد از پاک شدن از نفاس در تازیانه او را
حد میزنند **پنجم** هرگاه مرد و زن را در یک لحاف بیابند و ثابت شود که کاری کرده اند یا ثابت
شود که در میان ایشان ملاعبه کرده است و دخول ثابت نشود کمتر از صد تازیانه او را تعزیر
میکنند و شیخ طوسی علیه الرحمه در بعضی از کتابهایش گفته است که هرگاه مردی را با زن بیگانه
در زیر یک جامه بیابند که دست در گردن او کرده باشد و او را بوسد صد تازیانه هر یک را
میزنند و شیخ مفید ره گفته که اگر گواهان گواهی دهند که ایشان را در زیر یک جامه یافته اند یا بدنهای ایشان برهنه
ملاصق یکدیگر بوده است حاکم شرع ایشان را تعزیر میکند به آنچه مصلحت داند از ده تازیانه تا نود و نه
تازیانه و در حدیث صحیح وارد شده است که در زمان حضرت امیر المومنین علیه السلام مردی و زنی را

در یک لحاف دیدند حضرت فرموده که هر یک را صد کم یک تازیانه زنند ششم هرگاه
بر آزادی دو مرتبه حد بزنند و در مرتبه سیم آن کار را بکند او را میکشند و بعضی گفته اند در
مرتبه چهارم او را میکشند هفتم هرگاه کسی توبه کند پیش از آنکه نزد حاکم شرع ثابت شود حدش
نمیزنند و اگر بعد از ثابت شدن توبه کند مشهور آنست اسقاط نمیشود و حد میزنند او را
و بعضی گفته اند حاکم مخیر است میان حد زدن و عفو کردن و اگر باقرار خودش ثابت
شده باشد و بعد از اقرار توبه کند حاکم مخیر است میان حد زدن و بخشیدن هشتم
هرگاه زنی شوهر نداشته باشد و حامله شود او را حد نمیزنند تا چهار مرتبه اقرار کند از زنا کردن
بنا بر مشهور نهم کسی اگر مردی را در خانه خود ببیند که با زن او زنا میکند هر دو را میتواند کشت
اما اگر نزد حاکم ثابت نکند او را قصاص میکنند و میان خود و خدا گناه ندارد بحث سیم
در بیان ثابت شدن زنا است زنا به دو چیز ثابت می شود اول باقرار کردن و دوم بشهادت و اقوی
آنست که ثابت نمی شود زنا مگر باینکه زنا کننده خواه مرد باشد و خواه زن چهار مرتبه اقرار کند بزنا
و خلافست در آنکه چهار اقرار باید در چهار مجلس بشود یا در یک مجلس هم بشود نیز کافی است
و اظهر آنست که تعدد مجلس در کار نیست و گفته اند اگر کمتر از چهار مرتبه اقرار کند او را تعزیر
میکنند و اگر بکرا اقرار کند اعتباری ندارد و اگر غلام اقرار کند بزنا اگر آقا تصدیق بکند
او را حد میزنند و اگر تصدیق نکند حد نمیزنند دوم ثابت شدن بگواه است و ثابت نمیشود
مگر بچهار گواه عادل که گواهی دهند که زنای او را دیده اند مانند میل در سرمه دان یا سه مرد
عادل و دو زن عادله شهادت بدهند و اگر دو مرد و چهار زن گواهی بدهند اکثر علما گفته اند
که او را سنگسار نمی کنند و صد تازیانه میزنند و بعضی گفته اند صد تازیانه نیز نمیزنند و اگر کمتر از
چهار نفر گواهی بدهند ثابت نمیشود و گواهان را حد میزنند برای فحش گفتن و اگر بعضی پیش بیایند
و شهادت بدهند پیش از آنکه باقی شهود حاضر شوند اظهر آن است که انها را حد فحش میزنند
و انتظار باقی شهود نمیکشند و زنا ثابت نمی شود و شرط است شهادت آنها بر یک فعل باشد

چهارم او را میکشند و اگر بنده هفت مرتبه حد بزنند در مرتبه هشتم او را میکشند و بعضی گفته اند در مرتبه نهم

بیان اثبات زنا

و موافق



و موافق یکدیگر باشد پس اگر بعضی گویند در روز پنجشنبه زنا کرد و بعضی گویند در روز یکشنبه
یا بعضی گویند در فلان خانه و بعضی در خانه دیگر ثابت نمی شود و گواهان را حد میزنند و مشهور
آن است که حاکم شرع اگر علم بهمرساند که شخصی زنا کرده است بدون گواه و اقرار
او را حد میتواند زد و همچنین در سایر حدود هر چه حق الله باشد مانند لواط و مساحقه
و اگر حق الناس باشد مانند حد فحش تا صاحب حق طلب نکند حد نمیزنند فصل دوم
در حد لواط است و توابع آن و در آن چند مقصد است اول ثابت شدن لواط
نیز مثل زنا یا بچهار گواه است یا بچهار مرتبه اقرار و مشهور آنست که حاکم شرع بعلم خود حد
میتواند زد چنانچه در زنا مذکور شد و اگر کمتر از چهار مرتبه اقرار کند گفته اند حاکم
شرع او را تعزیر کند دوم بدانکه لواط بر دو قسم است اول آنکه مردی ذکر خود را در دبر
مردی یا پسری داخل کند تا ختنه گاه پنهان شود و بعضی گفته اند اگر بعضی از حشفه داخل
کند باز این حکم دارد و حد این قسم کشتن است بر فاعل و مفعول هر دو اگر بالغ و عاقل
باشند خواه آزاد باشند و خواه بنده و خواه مسلمان باشند و خواه کافر و خواه
زن داشته باشند یا نه و اگر یکی بالغ و عاقل باشد و دیگری طفل یا دیوانه بالغ و عاقل را میکشند
و طفل یا دیوانه را تعزیر می کنند و بعضی گفته اند اگر فاعل دیوانه باشد باز او را میکشند
و اما مخیر است در کشتن کسی که لواط کرده باشد میان آنکه او را بشمشیر گردن بزنند یا باتش
بسوزانند یا دست و پایش ببندند و از کوهی بزیر اندازند یا دیواری بر او خراب کنند
و جایز نیست که اگر بغیر آتش او را کشته باشند بعد از کشتن بسوزانند دوم آنکه مردی با پسر
ملاعبه کند در میان رانهای او یا در پس او بدون آنکه ذکر را داخل کند در دبر او و مشهور
آن است که هر دو را اگر بالغ باشند و الا هر یک که بالغ باشد صد تازیانه میزنند و بعضی
گفته اند هر یک که محصن باشند یعنی بالغ و عاقل و آزاد باشند و زن داشته باشند
بطوری که در زنا مذکور شد سنگسار می کنند و هر یک از محصن نباشند و بالغ و عاقل

بیان حد لواط

باشند صد تازیانه میزنند و بعضی گفته اند که آنرا نیز باشند قتل اول میکشند و اول
اقوی است و از حضرت صادق ع منقولست که لواط آنست که در میان دو رانهای او
داخل کند و هرکه در دبر داخل کند کافر شده است بآنچه خدا بر محمد ص فرستاده است
و آنرا نیز در مرتبه سیم یا چهارم علما اختلاف میکنند هرگاه که بار بار تازیانه زده باشند
سیم هرگاه دو مرد را برهنه در زیر لحافی یا جامه دیگر بیابند و در میان ایشان قرابتی
نباشد هر دو را تعزیر میکنند از سی تازیانه تا نود و نه تازیانه بهر قدر که حاکم شرع مصلحت
داند و بعضی قید عدم قرابت نکرده اند و بعضی گفته اند هر یک را صد تازیانه میزنند
و این قول بحسب دلیل اقوی است و بنا بر قول اول گفته اند هرگاه سه مرتبه تعزیر واقع
شده باشد در مرتبه سیم صد تازیانه میزنند چهارم هرگاه آقا با غلام خود لواطه کند هر دو را
میکشند و اگر غلام دعوی کند که مرا جبر کرد آقا را میکشند و حد از غلام ساقط میشود
هرچند جبر ثابت نشود پنجم هرکه پسری را بشهوت ببوسد حاکم او را تعزیر میکند
آنچه مصلحت داند تا نود و نه تازیانه و در روایت معتبر وارد شده است که هرکه پسری را بشهوت
ببوسد لعنت میکنند او را ملائکه آسمانها و ملائکه زمینها و ملائکه رحمت و ملائکه غضب
و مهیا میگردد برای او جهنم و بد جایگاهی است جهنم از برای او و در حدیث دیگر وارد شده
است که هرکه پسری را از روی حرام بشهوت ببوسد حق تعالی او را لجام کند بلجامی از آتش ششم اگر کسی
برشت خود یا ذکر خود ملاعبه کند تا منی بیاید حرام کرده است و حاکم شرع او را تعزیر میکند
آنچه مصلحت داند و در روایت وارد شده است که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه مردی که
چنین کرده بود آنقدر بر کف دستش زدند تا سرخ شد و از بیت المال مسلمانان
کدخدا کرد و مشهور آنست که بیعتی در دو گواه یا یک اقرار ثابت میشود و بعضی گفته اند
دو اقرار میباید فصل ششم در بیان حد مساحقه است یعنی سائیدن دو زن فرج خود را
بیکدیگر و این فعل حرام است با جماع و در حدیث وارد شده است که اصحاب رس

ونادیب جم

لم حرا



که خدا در قرآن یاد کرده که ایشانرا عذاب کرده عمل ایشان این کار است و مشهور در حد ایشان
آنست که بالا و زیر هر یک صد تازیانه میزنند خواه از لواط باشند و خواه بنده و خواه
مسلمان باشند و خواه کافر و خواه شوهردار باشند و خواه بی شوهر و بعضی گفته اند اگر محصنه باشند
یعنی شوهردار باشند با شرایطی که مذکور شد او را سنگسار میکنند و اگر محصنه نباشند
صد تازیانه میزنند و خالی از قوتی نیست و اگر تازیانه زنند در مرتبه سیم که دو بار تازیانه
زده باشند میکشند و بعضی در مرتبه چهارم گفته اند چنانچه مذکور شد در زنا و اگر دو زن را
در زیر یک لحاف برهنه بیابند بعضی از علما گفته اند کمتر از حد ایشان را تعزیر میکنند در دو مرتبه
و بعد از دو تعزیر در مرتبه سیم صد تازیانه میزنند و در مرتبه چهارم میکشند و بعضی گفته اند
همیشه تعزیر میکنند و حد غیر سید و میکشند و بعضی گفته اند در مرتبه اول و دوم حد تمام
میزنند و در مرتبه سیم یا چهارم میکشند و دو زن برهنه در زیر یک لحاف خوابیدن واجب است
خوابیدن و احوط آنست که برهنه هم که نباشند در زیر یک لحاف نخوابند و اگر ضرور باشد
لحافی در میان نه کنند و در حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق ع
منقول است که روزی امام حسن ع گفت که چکار دارید گفتند مسئله داریم فرمود بگوئید
چه مسئله است گفتند زنی شوهرش با او جماع کرد چون فارغ شد زن برخاست
و با دختر باکره مساحقه کرد و نطفه مرد را در فرج او ریخت و دختر از آن نطفه حامله شد
درین قضیه چه باید کرد امام حسن ع گفت مسئله مشکلی است و چنین مسئله را پدرم باید جواب
بگوید و من جواب میگویم اگر درست باشد از جانب خدا و از جانب پدرم خواهد بود
و اگر بر فرض محال خطا کنم از جانب خود خواهد بود و امید دارم که انشاء الله خطا نکنم
باید که از زن مهر آن دختر باکره را بگیرند زیرا که فرزند بیرون نمی آید تا بکارت او
بر طرف شود و زن را سنگسار میکنند برای آنکه شوهر داشته است و انتظار میکشند تا فرزند
از آن دختر متولد شود و آن فرزند را بصاحب نطفه میدهند که پدر او است و دختر را

در حاشیه: ... حضرت امیرالمؤمنین ... ... ۶۶ ... ... کسی ... ... ... ... ...

حد میزنند که راضی بمساحقه شده است چون بنزد حضرت امیر المومنین ع رفتند و قضیه را با حکم
امام حسن ع عرض کردند فرمود که اگر نزد من می آمدید جواب همان بود که پسرم گفته است
و جمعی از علما باین حدیث قائل شده اند و بعضی در بعضی از احکام مذکوره اشکالها
کرده اند و این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و مساحقه بگواهی چهار مرد عادل ثابت
می شود یا بچهار مرتبه اقرار زن و بشهادت زنان ثابت نمی شود مانند لواط و اگر زن
بالغه با دختر نابالغ مساحقه کند بالغه را حد میزنند و نابالغ را تعزیر میکنند و اگر هر دو نابالغ
باشند هر دو را تعزیر میکنند **فصل چهارم** در بیان قیادت است یعنی فراهم ساختن و جمع کند
میان مرد و زن برای زنا یا میان دو مرد برای لواطه و مشهور میان علما آنست که او را
سه ربع حد زنا میزنند یعنی هفتاد و پنج تازیانه است و بعضی گفته اند بعد از حد سر او را
تراشند و بر دور شهر با جبلی میگردانند که رسوا شود و از شهر بیرون نفی میکنند و بعضی گفته اند
در مرتبه اول بعد از حد سر او را تراشند و بر دور شهر میگردانند و در مرتبه دوم باز هفتاد و پنج
تازیانه میزنند و از شهر بیرون نفی میکنند و در مرتبه سیم تازیانه اش میزنند و در مرتبه چهارم
توبه اش میدهند و تازیانه میزنند و اگر قبول توبه نکند می کشندش و اگر توبه کرد باز در
مرتبه پنجم توبه را شکست میکشندش و بعضی موافق روایت قائل شده اند که در مرتبه اول او را
هفتاد و پنج تازیانه میزنند و از شهر بدر میکنند و این اقوی است بحسب دلیل و در زن نیز هفتاد و پنج
تازیانه بیشتر نیست و قیادت بدو گواه عادل ثابت میشود و بدو مرتبه اقرار کردن
و اگر یک مرتبه اقرار کند او را تعزیر میکنند **فصل پنجم** در بیان حد وطی بهایم و اموات است
و در آن دو بحث است **اول** کسی که با حیوانی جماع کند اگر ماکول اللحم باشد که گوشتش
بحسب متعارف خورند مانند گوسفند و گاو و شتر چند حکم ثابت میشود اگر وطی کننده
بالغ و عاقل باشد بنابر مشهور اول تعزیر وطی کننده با آنچه امام مصلحت داند و بعضی بیست و پنج
تازیانه گفته اند چنانچه در چند روایت وارد شده است و آن را حمل کرده اند

و خالی از قوتی نیست و بعضی صد تازیانه گفته اند و در روایتی کشتن نیز وارد شده است



در مرتبه سیم و چهارم تازیانه **دوم** آنکه گوشت آن حیوان و فرزندانی که بعد از آن فعل بهم رسند
و شیر آنها حرام است و اگر آن حیوانات دیگر مشتبه شود آن حیوانات را دو قسمت میکنند و قرعه
میزنند و همچنین تا منحصر در عدد حرام شود و باقی حلال اند علی المشهور **سیم** آنکه واجب است
که آن حیوان را ذبح کنند و بسوزانند نه برای عقوبت آن حیوان بلکه برای مصلحتی که عالم است
یا برای آنکه شناعت آن عمل قبیح ظاهر گردد یا برای آنکه نسل حرام آن بسیار نشود و گوشتش
بغلط نخورند **چهارم** آنکه اگر ملک دیگری باشد قیمتش را بصاحبش بدهد و بسند های معتبر
از حضرات صادق و کاظم و رضا ع منقول است که مردی را که حیوانی را وطی کند اگر ملک
او باشد ذبح می کنند و بعد از مردن میسوزانند باتش و از آن منتفع نمیشوند و بیست و پنج
تازیانه ربع حد زانی بر او میزنند و اگر حیوان از دیگری باشد قیمت میکنند و قیمتش را از او
میگیرند و بصاحبش میدهند و بیست و پنج تازیانه بر او میزنند راوی پرسید که حیوان چه گناه
داشت فرمودند حیوان گناهی نداشت ولیکن حضرت رسول ص چنین کرده که مردم
وا نتمایند بر وطی بهایم و نسل آن بر طرف شود تمام شد حدیث و اگر حیوانی باشد
که متعارف سواری آن باشد هر چند حلال گوشت باشد مانند اسب و استر و الاغ آنرا
ذبح نمیکنند بلکه از آن شهر بیرون میبرند و در شهر دیگر میفروشند که آن شخص به سبب رسوائیش
بان عمل نکنند و بعضی گفته اند که گوشتش نیز حرام میشود و اگر حیوان از دیگری باشد
قیمت آنرا بصاحب حیوان تاوان میکند و آنکه وطی کننده میدهند و بعضی گفته اند قیمتش را — میدهند ح
تصدق میکنند و حدش همانست که در قسم اول مذکور شد و بعضی بلوغ و عقل را در تعزیر
حد از احکام دیگر اعتبار نکرده اند و طفل و دیوانه اگر چنین عمل کنند ایشان را
تادیب میکنند و این حد بدو گواه عادل و بیک اقرار ثابت میشود و بعضی گفته اند
بدو اقرار و بگواهی زنان ثابت نمیشود و در مرتبه سیم یا چهارم گفته اند او را
میکشند اگر دو مرتبه یا سه مرتبه تازیانه زده باشند و اگر حیوانی از دیگری باشد

یا اقرار او تعزیر تنها ثابت نمی‌شود مبحث دوم در وطی اموات است وطی مردگان در
احکام مثل وطی زنده است اگر کسی با زن بیگانه مرده زنا کند اگر محصن باشد و زن
داشته باشد او را سنگسار می‌کنند و اگر زن نداشته باشد صد تازیانه می‌زنند و زیاده بر حد
زنند بقدر آنچه امام مصلحت داند او را تعزیر می‌کنند و اگر با زن خود بعد از مردن او
وطی کند یا با کنیز مرده خود او را تعزیر می‌کنند و حد نمی‌زنند و حکم زنا با زنان محرم
بعد از مردن و لواطه کردن با پسر مرده و ثابت شدن بچهار گواه یا چهار اقرار
هم مثل حکم زنده است چنانچه گذشت

## باب دوم در بیان حد فحش است و در آن

چند مطلب است **مطلب اول** در بیان موجب حد فحش است و آن نسبت دادن کسی است بزنا
یا لواطه مثل آنکه بگوید تو زناکاری یا لواطه کننده یا فرج زنا کردم بتو یا فلان داده
یا فلان خورده و امثال این از عبارتی که دلالت بر زنا یا لواطه کند خواه فاعل
بودن و خواه مفعول بودن و اگر بگوید تو فرزند ... اقرار یا و کرده باشد که تو فرزند
من نیستی فحش است بنسبت با مادر آن فرزند و همچنین اگر پدری بگوید تو فرزند پدر خود
نیستی فحش است نسبت بمادر او و اگر شخصی بگوید تو از زنا بهم رسیده یا بگوید ای
ولد الزنا مشهور آن است که این فحش است و خلاف است که طلب کننده حد مادر است
یا مادر و پدر هر دو و بعضی گفته‌اند اگر هر دو باشند طلب حد بکنند او را حد می‌زنند و
الا نمی‌زنند و بعضی گفته‌اند مطلقا حد نمی‌زنند برای آنکه معلوم نیست که کدام یک را نسبت
بزنا داده است زیرا ممکن است نسبت با در زنا باشد و پدر یا مشتبه شده باشد
و ممکن است بر عکس باشد یا پدر و مادر هر دو جبر کرده باشند و اگر بگوید با فلان شخص زنا
کردی مشهور آن است که هم فحش گفته است بمخاطب و هم بشخص دیگر و اگر هر دو طلب حد
کنند او را دو حد می‌زنند و بعضی گفته‌اند او را یک حد می‌زنند از برای مخاطب و نسبت بدیگری
فحش نیست و اگر بگوید ای فرزند زانیه فحش بمادر داده و اگر گوید ای فرزند زانیه

فحش



فحش بمادر گفته و اگر گوید ای قحبه یا ای فرزند قحبه مشهور فحش نیست و حاکم شرع او را
تعزیر میکند مگر آنکه در عرف ایشان دلالت کند بر نسبت زنا بزن او یا مادر
یا خواهر یا دختر او یا تصریح کند مانند زن دیوث و اگر گوید حرامزاده مشهور آن است
آن فحش نیست زیرا که ممکن است که از وطی در حیض بهم رسیده باشد و گفته‌اند فحش است
زیرا که در عرف حرامزاده بمعنی ولد الزنا میفهمند و همچنین اگر گوید
نادرست در لغت دلالت بر فحش نمیکند اما در عرف حمل بر فحش میکنند و ظاهرا
آنکه فحش نباشد و اگر دشنامهای دیگر دهد که موجب تحقیر و استخفاف او باشد و
آزرده کردن او بوده آنکه او مستحق آن نباشد او را حد نمیزنند بلکه تعزیر میکنند
آنچه حاکم مصلحت داند مثل آنکه گوید ای سگ ای خنزیر ای حمار ای احمق ای فاسق ای شارب
الخمر ای خاین ای کذاب ای کافر ای زندیق ای مرتد یا ای کور ای کر ای پیس هر چند متصف
باین امراض باشد یا ای فرزند شبهه ای فرزند حیض و اگر مستحق استخفاف باشد
مانند متظاهر بفسوق که گناهان را علانیه کند و پروا نکند یا بدعت در دین خدا
کند او را حرمتی نیست و دشنام او موجب تعزیر نمیشود چنانچه از حضرت صادق ع
منقول است که هرگاه فاسق علانیه فسق کند او را حرمتی نیست و غیبت او حرام نیست و در
حدیث صحیح از آنحضرت مرویست که رسول ص فرموده که هرگاه ببینید بعد از من اهل بدع
را در دین خدا شک میکنند و بدعتها در دین پیدا میکنند پس ظاهر گردانید بیزاری از
ایشان را و بسیار دشنام دهید ایشان را و سخن بد و مذمت در حق ایشان بسیار بگویید
و بر ایشان حجت تمام کنید تا ایشان طغیان نکنند در فاسد کردن دین اسلام و تا مردم
از ایشان حذر کنند و از بدعتهای ایشان یاد نگیرند چون چنین کنید حق تعالی حسنات برای شما
بنویسد و درجات در آخرت برای شما بلند کند و اگر بگوید با زن خود که تو را
باکره نیافتم او را تعزیر میکنند بنا بر مشهور **مطلب دوم** در شرایط دشنام دهنده و دشنام داده شده است
شرط است در حد زدن که دشنام دهنده بالغ و عاقل و مختار باشد پس اگر نابالغ فحش گوید

ادرا تادیب میکنند و بر دیوانه چیزی نیست و مشهور این است که حد کامل آزاد شرط
نیست اگر بنده فحش گوید او سی و هشتاد تازیانه میزنند و بعضی گفته اند چهل تازیانه
میزنند نصف حد آزاد و اول قوی تر است و در فحش گفته شده شرط است که
محصن باشد یعنی بالغ و عاقل و آزاد و مسلمان باشد و عفیف و الا ورزنده لذ زنا پس
اگر کسی تو دیگر را فحش گوید یا دیوانه را یا بنده را یا کسی را که علانیه زنا کند و پنهان
ندارد او را حد نمیزنند بلکه حاکم تعزیر میکند اش بزا یا نچه مصلحت داند و اگر شخص مرد
آزاد مسلمان عاقلی سوار مادرش کافره یا کنیز باشد بگوید ای پسر زانیه یا بگوید مادر تو
بلوغ زناکار است در حکم او خلاف است بعضی گفته اند برای حرمت فرزند او حد میزنند و روایتی
برای مضمون وارد شده و بعضی گفته اند او تعزیر میکنند برای آنکه مادر سی فحش گفته است
و مادر مسلمان یا آزاد نیست و اگر پدر فرزند خود سی فحش گوید و آن زن وارثی بغیر از
فرزندان مرد ندشته باشد او سی حد نمیزنند برای آن فرزند و امام ع او را تعزیر میتواند
مطلب دویم در مقدار حد فحش و احکام آن است حد فحش هشتاد تازیانه است خواه فحش
گوینده زن باشد و خواه مرد و خواه آزاد باشد و خواه بنده بنابر مشهور و او سی
با جامه حد میزنند و برهنه نمیکنند و سست تر از حد زنا میزنند و در روایت معتبر وارد
شده است که زانی را سخت تر از شارب خمر میزنند و شراب خوار را سخت تر از فحش
گوینده میزنند و فحش گوینده را سخت تر از تعزیر میزنند و اگر کسی یک دیگر را دشنام فحش دهند
حد از هر دو ساقط میشود و هر دو را تعزیر میکنند و اگر شخص جماعتی را فحش گوید آنها
آن است که اگر یک یک را جدا فحش گفته است برای هر یک او سی حدی میزنند و اگر
بیک لفظ همه را فحش گفته اگر همه هم سواه بیایند و طلب حد کنند برای همه او سی
یک حد میزنند و اگر هر یک تنها بیایند برای هر یک حدی میزنند و بعضی گفته اند یک
حد میزنند مگر آنکه بلفظهای متعدد فحش گفته باشد و جدا جدا بیایند و طلب کنند
او در همای صورت برای هر یک حدی میزنند و اشهر آن است که در تعزیر نیز

تفصیل

اورا از برای فرزندش حد نمیزنند و همچنین اگر زن [illegible]

73

بتفصیل اول جاریست و مشهور آنست که حد فحش بمیراث میرسد پس اگر شخصی که او را فحش گفته اند
بمیرد هر یک از وارثهای او طلب حد میتوانند کرد جمیع حد را و این حد ثابت میشود بدو گواه عادل یا بدو
اقرار و تا آن شخصی که او فحش داده طلب حد نکند او را حد نمیزنند و او میتواند عفو کردن و بخشیدن پیش از
ثابت شدن نزد حاکم شرع و بعد از آن و ایضاً حد ساقط میشود باقرار دشنام داده شده بآنچه او نسبت داده
یا بثابت کردن دشنام دهنده آنچه باو نسبت داده بگواه و اگر نسبت زنا بزن خود داده باشد بلعان ساقط میشود
و اگر غلام خود را یا کنیز خود را دشنام فحش گوید تعزیر براو واجب میشود باب سیم در حد خوردن
شراب و سایر مسکرات کسی که چیزی از مست کنندهای مایع را بیاشامد مانند شراب و بوزه خواه از جو بعمل آید
و خواه از گندم و خواه از برنج و ذرت و خواه از سایر حبوبات و خواه از شکر و خواه از خرما و هرچه باشد آدمی را مست کند
و عقل را زایل گرداند اگرچه یک قطره از آن بخورد یا معجونی بخورد که در آن داخل کرده باشند هر چند مضمحل شده
باشد و مست نکند باشامیدن و خوردن آنها با بلوغ و عقل و علم بحرام بودن و عدم اکراه و جبر حد واجب میشود
و همچنین باشامیدن شیره انگور که جوشیده باشد و غلیان کرده باشد و دو ثلث آن نرفته باشد بشروط
مذکوره حد واجب میشود بنابر مشهور و در شیره خرما و مویز که بجوشد و دو ثلثش نرود و مست کننده نباشد
خلاف است و اشهر حلال بودن است و اینحد بشهادت دو عادل ثابت میشود و بدو مرتبه اقرار بنابر مشهور و بعضی
بیکمرتبه اقرار اکتفا کرده اند و بشهادت زنان ثابت نمیشود و مشهور آنست که حدش هشتاد تازیانه است
خواه مرد باشد و خواه زن و خواه بنده باشد و خواه آزاد و بعضی از علما را اعتقاد آنست که بنده را چهل تازیانه
میزنند نصف حد آزاد و خالی از قوتی نیست و در مرتبه سیم یا چهارم او را میکشند هرگاه در مراتب سابقه
تازیانه زده باشند و اگر یک گواه شهادت دهد که او شراب خورده و دیگری شهادت دهد که او شراب
قی کرد مشهور آنست که ثابت میشود و حد میزنند او را و اگر شراب خورد و آنرا حلال داند توبه از او میطلبند
اگر توبه کرد او را حد میزنند و اگر قبول توبه نکرد او را میکشند و بعضی گفته اند که اگر مسلمان زاده است او را
میکشند و اگر مسلمان زاده نیست توبه میفرمایند و کسی که شراب فروشد و حلال داند او را توبه میفرمایند و اگر
اصرار نماید و قبول توبه نکند او را میکشند بنابر مشهور اما اگر مست کنندهای دیگر غیر شراب را مانند بوزه آشامد

بافروشد و حلال دانند او را نمیکشند بلکه حد میزنند زیرا که اگرچه حرمت آنها اجماعی شیعه است الا ضروری
دین اسلام نیست زیرا که جمعی از مسلمانان مانند حنفیان انها را حلال میدانند و اگر بنگ و مست کننده‌های
جامد را بخورد بعضی گفته‌اند او را حد میزنند بلکه تعزیر میکنند **باب چهارم** در بیان حد دزد است
و در آن چند فصل است **فصل اول** در بیان شرایط حد است و در آن سیزده شرط است **اول**
آنکه بالغ باشد اگر کودک نابالغ دزدی کند مشهور میان علما آنست که دستش را نمیبرند و او را تادیب
و تعزیر میکنند و بعضی از علما موافق روایات معتبره قایل شده‌اند که در مرتبه اول و دوم او را می‌بخشند و در
مرتبه سیم تعزیرش میکنند و در مرتبه چهارم گوشت سر انگشتانش را میتراشند که خون جاری شود و در مرتبه
پنجم بند بالای چهار انگشتش را میبرند و در مرتبه ششم از بیخ انگشتان میبرند بروش مردان بالغ و بر روایتی
در اول و دوم عفو میکنند و در سیم بند بالای انگشتانرا میبرند و در مرتبه چهارم بند دوم را و در مرتبه پنجم
بند سیم را و در روایت که این مراتب منوط برای امام علیه السلام بوده باشد **دوم** عقل است پس اگر دیوانه
در حال دیوانگی دزدی کند تعزیرش میکنند و اگر در حال عقل دزدی کند و بعد از آن دیوانه شود مشهور
آنست که حد قطع نمیشود **سیم** آنکه او را شبهه عارض نشده باشد مثل آنکه گمان کند که مال اوست
و بردارد و معلوم شود که مال دیگری بوده یا آنکه از مال مشترکی بردارد بقدر حق خود و اگر زیاده از حق خود
بردارد بقدر نصاب قطع و آنسته حد بر او لازم میشود **چهارم** آنکه شرکتی در آن مال نداشته باشد بنابر قول
بعضی از اصحاب مثل آنکه یکی از آن جماعت که جنگ کرده‌اند با کافران از غنیمتی که از ایشان گرفته‌اند بیش از
قسمت بدزدد دستش را نمیبرند بنابر قول این جماعت و اکثر محققین علما قایل شده‌اند که اگر زیاده از حصه
خود بقدر نصاب قطع برده باشد دستش را میبرند **پنجم** آنکه مال در حرزی بوده باشد که متعارف است
که آن قسم مال را در آن حرز میگذارند مثل آنکه زر یا متاع در صندوقی باشد و قفل بر آن زده باشند
یا اسب در طویله بوده باشد که درش را بقفل یا کلون بسته باشند یا متاع را در دکان گذاشته باشند و درش را
بسته باشند و اگر مالی را در زمین دفن کرده باشند مشهور آنست که آن نیز حکم حرز دارد و بعضی گفته‌اند
که هر چیز که بدزدند از جائی که غیر مالک را جایز نباشد رفتن بآنجا حکم دزدیدن از حرز دارد پس اگر مالی

در صحن



در صحن خانه که کسی گذاشته باشد و کسی بی رخصت صاحب خانه برود و بدزدد دستش را میبرند و این خلاف
مشهور است و بنابر هر قول اگر کسی مالی را از آسیاها یا حمامها یا کاروانسراها یا مسجد بدزدد
دستش را نمیبرند و اگر مالی در مسجد یا در این قسم مواضع که مذکور شد که کسی را منع از رفتن
بآنجا نیست بدزدد در حالتی که صاحب مال ملاحظه آن کند و او را غافل کند و بدزدد بعضی
از علما گفته‌اند که دستش را میبرند و بعضی گفته‌اند که اگر کسی چیزی را در زیر سر گذاشته باشد یا بر روی
آن خوابیده باشد و کسی بدزدد حکم حرز دارد و نادری از علما قایل شده‌اند که در هر جا که چیزی
بدزدد حد لازم میشود و حرز شرط نیست و این قول ضعیف است و دو قول سابق میان متأخرین
متروک است و اگر کسی میوه را که بر درخت باشد بدزدد دستش را نمیبرند موافق مشهور و بعضی گفته‌اند
که اگر درخت در باغی باشد یا خانه که درش را بکلون یا قفل بسته باشند حکم حرز دارد **ششم**
آنکه دزد حرز را بشکند و مال را از حرز بیرون آورد پس اگر دیگری در را بشکند و او مال را بیرون آورد
هیچیک را دست نمیبرند بلکه از شکننده در تاوان در را میگیرند و از برنده مال تاوان مال را میگیرند اگر
تلف کرده باشد و اگر شکننده در در بردن مال شریک شود و حصه او بقدر نصاب شود دستش را
میبرند و بیرون بردن مال اعم از آنست که خود بردارد یا ریسمان بر آن ببندد و بیرون بکشد یا بر حیوانی
بار کند و بکشد یا براند و بیرون برد یا بدست کودک غیر ممیزی بدهد که بیرون برد **هفتم** آنکه
دزد پدر صاحب مال نباشد که اگر پدر مال فرزند را بدزدد دستش را نمیبرند موافق مشهور و در حکم پدر است
اجداد پدری هر چند بالا روند و بعضی مادر را نیز حکم پدر داده‌اند **هشتم** آنکه پنهان بدزدد پس
اگر کسی علانیه از کسی بقهر مالش را بگیرد یا دستارش را برباید حکم دزد ندارد و حکمش بعد از این خواهد آمد
ان شاء الله **نهم** آنکه دزد غلام صاحب مال نباشد پس اگر غلام کسی مال او را بدزدد یا غلامی که در میان
غنیمت کفار باشد از مال غنیمت بدزدد دستش را نمیبرند و گفته‌اند علتش آنست که ضرر بمالک
بیشتر میرسد **دهم** آنکه نوکر و مهمان نباشد بنابر قول جمعی از علما و اکثر گفته‌اند که این در صورتیست
که مال را از او پنهان نکرده باشد و از حرز برنداشته باشند پس اگر صندوق را بگشاید یا در را

بشکنند و بر دارند دستش را نمی‌برند یازدهم آنکه آنچه را که برده است بقدر نصاب قطع بوده باشد
باجماع علما چنانچه مذکور خواهد شد دوازدهم آنکه صاحب مال مرافعه بکند و طلب مال و قطع ید او بکند
پس اگر صاحب مال از سر مال بگذرد یا مال را بگیرد و از دست بریدن بگذرد و ببخشد پیش از آنکه ثابت
کند نزد حاکم شرع حد ساقط میشود و اگر بعد از مرافعه و ثابت کردن دزدی نزد حاکم شرع ببخشد حد را
فایده نمیکند بنابر مشهور سیزدهم خلافست که آیا شرط است که نصاب قطع را یکدفعه بیرون
آورد یا نه بعضی گفته‌اند شرط است که مجموع نصاب را یکدفعه بیرون آورد پس اگر حرز را بشکند و چند توله
عباسی عباسی بیرون آورد دستش را نمیبرند و بعضی گفته‌اند که اگر در مرتبه اول بقدر نصاب نباشد
لکن در مرات دیگر بقدر نصاب باشد دستش را نمیبرند و این قول غریب است و اکثر گفته‌اند اگر بقدر
نصاب دزد را آورد اگرچه در چندین دفعه باشد دستش را میبرند فصل دوم در نصاب قطع است
و در این خلافست و مشهور میان علما آنست که ربع دینار است یعنی چهار یک اشرفی تمام که چهار دانگ و نیمی مصروف
یا که معادله یا قیمت آن و ابن بابویه و ابن جنید پنجیک دینار گفته‌اند و قول اول قوی‌تر است
و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که از آن حضرت پرسیدند که در چه مقدار
از مال دست دزد را میبرند فرمودند که در ربع دینار پرسیدند که در دو درهم میبرند فرمودند
که در ربع دینار بهر قیمت که باشد پرسیدند که اگر کمتر از ربع دینار بدزدد آیا نام سارق بر او اطلاق
میکنند و او در اینجا نزد خدا سارق و دزد هست حضرت فرمود که هر که بدزدد از مسلمانی چیزی را
که ضبط کرده باشد و در حرز گذاشته باشد نام سارق بر او اطلاق میکنند و او نزد حق تعالی دزد است
اما دستش را در کمتر از ربع دینار یا زیاده نمیبرند و اگر در کمتر از ربع باید دست برید هر آینه اکثر مردم باید
دستشان بریده شود فصل سیم در بیان حد دزد است هرگاه بالغ عاقل مقدار نصاب را
بدزدد از حرز و ثابت شود واجب است بر دزد که مال را پس دهد و اگر تلف شده باشد مثل
یا قیمت آنرا بدهد و حاکم شرع میفرماید که چهار انگشت او را از بندی که متصل بکف است از دست
راست میبرند و کف دست و انگشت ابهام را برای او میگذارند برای وضو و نماز او نه بنحوی که سنیان



میگویند که از بند دست میبرند و اگر بعد از بریدن دست در مرتبه دوم دزدی کند پای چپش را میبرند
از مفصل میان قدم و پاشنه را برای او میگذارند که در نماز تواند ایستاد و نه بروش سنیان
که از قوزک میبرند و اگر مرتبه سیم دزدی کند بعد از بریدن دست و پا در زندان او را ابداً حبس
میکنند و اگر در زندان نیز از حرز بقدر نصاب بدزدد او را میکشند و اگر چند دزدی یکبار ثابت
شود یک مرتبه دست راستش را میبرند و در اینمقام چند مسئله مشکل و خلافیست اول آنکه کسی که در مرتبه
اول دزدی کند و دست راست نداشته باشد مثل آنکه بقصاص یا جهت دیگر غیر دزدی بریده شده
باشد در این صورت خلافست بعضی گفته‌اند دست چپش را میبرند و بعضی گفته‌اند پای چپش را میبرند
و بعضی از متأخرین احتمال داده‌اند که بریدن بالکلیه ساقط شود و مسئله خالی از اشکال نیست دوم
آنکه دزدی کند و دست راستش شل باشد مشهور آنست که دست راستش را میبرند و بعضی گفته‌اند نمیبرند
برای آنکه دست شل را که ببرند خون آنرا قطع نمیتوان کرد و باعث قتل او میشود بلکه دست چپ او را میبرند
یا پای چپش را یا حبس میکنند او را سیم آنکه دزدی کند و دست چپ نداشته باشد یا دست چپش شل باشد اشهر
آنست که دست راستش را میبرند و بعضی گفته‌اند نمیبرند و او را در زندان حبس میکنند و در صورتی
که هر دو دستش شل باشد نیز این خلاف هست چهارم آنکه جلادی که دستش را میبرد اگر بغلط دست چپش را
ببرد بعضی گفته‌اند بریدن دست راست ساقط میشود و اکثر گفته‌اند دست راستش را میبرند و دیت
دست چپ را باو میدهند و مشهور آنست که بعد از بریدن دست سنت است که دستش را داغ کنند
تا خون بند شود و او را نکشد فصل چهارم در بیان طریق ثبوت دزدیست و آن موافق مشهور
بدو گواهست یا بدو مرتبه اقرار کردن و بعضی گفته‌اند بیک اقرار نیز ثابت میشود و خالی از قوتی نیست
و بنابر مشهور اگر یک مرتبه اقرار کند مال را از او میگیرند و حد نمیزنند تا مرتبه دیگر اقرار کند و اگر غلام
یا کنیز اقرار کنند بدزدی اعتبار ندارد مگر آنکه آقا تصدیق ایشان بکند و اقراری که از روی جبر و شکنجه
باشد بحسب شرع اعتبار ندارد هر چند عین مال دزدیده را بیاورد و بعضی گفته‌اند که اگر بعد از اقرار عین
مال دزدی را بیاورد حد ثابت میشود و روایتی بر این مضمون وارد شده است فصل پنجم در بیان

بقیه احکام است و در آن چند مطلب است مطلب اول در حکم کفن دزد که قبر را شکافته باشد و کفن را دزدیده
باشد چند قول است اول آنکه دستش را میبرند مطلقا خواه قیمت کفن بقدر نصاب باشد و خواه نباشد
دوم آنکه اگر کفن بقدر نصاب بوده و دزدیده است دستش را میبرند و الا نمیبرند بلکه تعزیرش میکنند
سیم آنکه در مرتبه اول نصاب شرطست و در مرتبهای دیگر دستش را میبرند هر چند کمتر از نصاب باشد
چهارم آنکه اگر کفن دزدیده است مطلقا دستش را میبرند و اگر عادت بنبش قبر کرده است دستش را
میبرند هر چند کفن برنداشته باشد پنجم آنکه دستش را نمیبرند مطلقا خواه کفن برده باشد و خواه نه
و خواه کفن بقدر نصاب باشد و خواه نه مگر آنکه مکرر اینکار کرده باشد دستش را میبرند و اشهر قول
دوم است مطلب دوم اگر کسی آدمی را بدزدد اگر بالغ است آنکه دزدیده اند دستش را نمیبرند
و اگر نابالغ است اگر طفل ممیز است که تمیز میان نیک و بد میکند باز نمیبرند و اگر کودک غیر ممیز است
اگر بنده است و آنرا از حرز دزدیده است و قیمتش بقدر نصاب هست دستش را میبرند و اگر
آزاد باشد بعضی گفته اند دستش را نمیبرند و بعضی گفته اند دستش را میبرند نه برای دزدی بلکه برای آنکه
فساد در زمین کرده است و ظاهر بعضی از اقوال و اخبار آنست که اگر کودک ممیز آزاد یا مرد
بالغ آزاد را بفروشد باز دستش را میبرند و خلاف مشهور است مطلب سیم کیسه بر و طرار که
از جیب و بغل مردم زر میربایند اکثر علما گفته اند که اگر از جیب جامه بالا بدزدد نمیبرند دستش را و اگر
از جیب جامه زیر بدزدد میبرند و بعضی گفته اند اگر زر را مثلا در جامه خود گذاشته بسته باشد اگر از
اندرون بسته است دستش میبرند و اگر از بیرون بسته نمیبرند و ظاهر روایت غیر اینست و طراران
و عیاران که علانیه دستار و اشیا میربایند دست بریدن نیست ایشانرا بلکه تعزیر میکنند مطلب
چهارم کسی که خوردنی بدزدد در سال قحط دستش را نمیبرند زیرا که [illegible] عذری هست ایشانرا
و در باب قطع دست کسی که جامه کعبه معظمه را بدزدد خلافست و اشهر آنست که نمیبرند و همچنین خلافست
که کسی که در خانه بسته را بدزدد دستش را میبرند یا نه و همچنین کسی که شتران و حیوانات غیر اینرا بدزدد
در وقتی که مالک یا اجیر مالک نظر باینها کند میبرند یا نه و مشهور در اینها آنست که نمیبرند مطلب پنجم

کسی که



کسی که دو مرتبه دزدی کند و هر دو در یک مجلس نزد حاکم شرع ثابت شود دست راستش را میبرند و پایش را
نمیبرند و خلافست که آیا بدزدی اول میبرند یا بدزدی دوم و فایده در عفو کردن یکی ظاهر میشود
و اگر گواهان بدزدی اول گواهی دادند و بعد از دست بریدن بدزدی دیگر گواهی دادند مشهور آنست
که پای چپش را بدزدی دوم میبرند و بعضی در بریدن پا در اینصورت توقف کرده اند مطلب ششم
اگر دو کس دری را بشکنند و قدر یک نصاب را هر دو باهم بدر آورند بعضی گفته اند دست هر دو را میبرند
و بعضی گفته اند که دست هیچ یک را نمیبرند و این احوط است مطلب هفتم اگر کسی چیزی بدزدد و در میان
خانه بلع کند و بیرون آید اگر آن بلع کردن آنرا فاسد میکند و بحسب عادت بر نمیگردد و پیش از
فاسد شدن بیرون نمی آید مانند طعامی که بخورد دستش را نمیبرند و اگر بحسب عادت بیرون می آید بی نقصانی
یا اگر ناقص شود قیمتش از نصاب کمتر نمیشود دستش را میبرند مانند آنکه اشرفی یا دانه یاقوتی یا مروارید را
بلع کند و درست دفع شود علی المشهور بین الاصحاب مطلب هشتم اگر کسی شراب یا خوک بدزدد خواه
از مسلمان و خواه از ذمی که در امان باشد دست بریدن بر او نیست و همچنین اگر طنبور یا سرنا یا دف یا تار
و امثال اینها از آلات حرام بدزدد و اگر ظروف طلا و نقره را بدزدد گفته اند اگر برای اشکستن
برداشته باشد بر او حد نیست و اگر برای دزدی برداشته و قیمت شکسته اش بقدر نصاب هست
حد بر او لازم میشود باب پنجم در حد محاربت و در آن چند فصل است فصل اول در معنی
محاربت و آن کسی است که حربه و سلاحی برهنه کند از برای ترسانیدن مردم خواه در دریا و خواه در صحرا
خواه در شب و خواه در روز و خواه در آبادان و خواه در بیابان اگر همه حربه عصا یا سنگی باشد و مشهور
آنست که مرد و زن هر دو در این باب یک حکم دارند و بعضی گفته اند زن محارب نمیشود و بعضی شرط
کرده اند که از اهل ریبه و تهمت باشد و بعضی شرط کرده اند که کسی باشد که مردم از او بترسند اگر
مرد ضعیفی باشد که کسی از حمله او نترسد هر چند قصد ترسانیدن کند محارب نیست و اکثر اینرا شرط
اعتبار نکرده اند و بعضی از متاخرین احتمال داده اند که شرط باشد که در عرف او را راه زن و قاطع الطریق
گویند و بهر تقدیر اگر کسی بسبب نزاع و دعوا اینکار کند محارب نیست و دیده بان راه زنان یا کسی که مدد

ایشان کنند در غیر راهها زنانی که با ایشان در راهها زنی داخل شود در حد حکم راه زن ندارد و دزدانی که بکارها
میروند و بتغلب و استیلا علانیه مال میبرند حکم محارب دارند و اگر صاحب خانه با ایشان محاربه کنند
و کشته شوند خون ایشان هدر است و عوض ندارد و هر چند دزد حربه با خود نداشته باشد و اگر
مطلب او مال باشد و امید غلبه داشته باشد جایز است جنگ نکند و جایز است متعرض نشود که مال را
ببرند مگر آنکه بردن آن مال باعث هلاک او گردد که با عدم ظن هلاک باید محاربه کند بنا بر مشهور و اگر غرض
آن محارب عرض او باشد که خواهد با او یا با زن او یا با محارم او عمل قبیحی کند تا ظن هلاک نداشته باشد
واجب است که مدافعه نماید و اگر قصد هلاک او داشته باشد اگر ظن هلاک نداشته باشد و تواند گریخت
مخیر است میان جنگ کردن و گریختن و اگر ظن هلاک داشته در محاربه و تواند گریخت موافق مشهور
گریختن واجب است و اگر نتواند گریخت مدافعه و مقاتله واجب است خواه ظن هلاک داشته باشد و خواه نداشته
باشد زیرا که اگر در جنگ کشته شود بهتر است از آنکه بذلت کشته شود و در اینصورت هرگاه اگر کشته شود
ثواب شهید دارد **فصل دوم** در بیان حد محاربت حق تعالی میفرماید اِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ
اللّٰهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا اَنْ يُقَتَّلُوا اَوْ يُصَلَّبُوا اَوْ
تُقَطَّعَ اَيْدِيهِمْ وَاَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ اَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْاَرْضِ یعنی نیست پاداش آنها که محاربه
میکنند با خدا و رسول و سعی مینمایند در زمین از برای فساد مگر آنکه بکشند ایشان را یا بر دار کشند یا ببرند
دستها و پاهای ایشان را مخالف یکدیگر یا بیرون کنند ایشان را از زمین و میان علما در این مسئله دو قول است
**قول** اول آنکه امام علیه السلام مخیر است میان چهار امر اول آنکه او را گردن بزنند دویم آنکه او را زنده بر دار
کشند و بر دار کشیدن ظاهرا نه بروش ملوک است که بحلق می آویزند بلکه چوبها در زمین نصب میکنند
و او را بر آن چوب بطناب می پیچند و میگذارند تا بمیرد و غالبا تا سه روز زنده میماند هرگاه او را طعام و آب
ندهند سیم آنکه دست راست و پای چپش را ببرند چهارم آنکه او را از آن شهر بیرون کنند و بهر شهر
دیگر که برود بحاکم آن شهر بنویسند که او بیرون کرده شده است با او طعام و آب نخورند و خرید و
فروش نکنند تا آنکه بشهر دیگر رود و همچنین نگذارند که در هیچ شهر قرار گیرد و مشهور آنست





که مدتی ندارد و تا زنده است چنین میکنند و در روایتی وارد شده است که تا یکسال چنین میکنند
و حمل کرده اند بر صورتی که توبه کند و روایت سال چنانچه روایت نیز ایمانی با آن دارد و مذکور خواهد شد
و اگر خواهد ببلاد کفار رود مانع میشوند و اگر برود بر میگردانند و اگر کفار مانع شوند با ایشان
قتال میکنند تا او را بگیرند **قول** دویم آنکه اینها بر سبیل تخییر نیست بلکه هر یک از اینها حد
جماعتیست اگر آدم کشته است و بس او را میکشند و اگر آدم کشته است و مال هم برده است مال را
پس میگیرند و دست راست و پای چپش را میبرند پس او را میکشند و بر دار میکشند برای عبرت
و اگر مال گرفته و نکشته است دست راست و پای چپش را میبرند و از شهر بیرون میکنند چنانکه
مذکور شد و اگر جراحت کرده است و مال نگرفته است قصاص جراحت میکنند و از شهر بیرونش
میکنند و اگر حربه برهنه کرده است و ترسانیده و نه جراحت نموده و نه مال برده است همان از شهر
بیرون میکنندش و بس و در روایتی از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هرگاه راه زنی کند و آدم
بکشد او را میکشند و بر دار هم میبندند و اگر مال ببرد و نکشد دست راست و پای چپ او را میبرند
و اگر محاربه کند و نکشد و مال هم نبرد از زمان بیرونش میکنند راوی پرسید که حد بیرون کردن
چیست فرمود که یکسال بیرون میکنند او را از شهری که اینکار در آن کرده است بشهر دیگر پس مینویسند
بآن شهر که او را بیرون کرده ایم با او طعام و آب مخورید و بلو خرید مدهید تا بیرون رود بزمین دیگر
پس همین را مینویسند بآن جماعت و پیوسته حالش چنین است تا یکسال همان چنین کنند تا توبه
کند با خواری و مذلت و قول اول که تخییر است اشهر است میان متاخران و چون اشهر آنست
که اینحد را امام علیه السلام جاری میتواند کرد نه دیگران چندان فایده در تحقیق آن نیست و اگر کشته
باشد که کفو او باشد و بعوض او را توان کشت وارث بحکم حاکم شرع قصاص میتواند کرد و اگر او
عفو کند امام علیه السلام حد بر او جاری میسازد و بعفو کردن وارث بر طرف نمیشود **فصل سیم**
در احکام است و در آن چند مسئله است اول آنکه کسی را بر دار کشند زیاده از سه روز بر دار نمیگذارند پس
از دار بزیر می آورند و غسل میدهند اگر پیشتر او را امر بغسل نکرده باشند و کفن میکنند اگر پیشتر نکرده باشند

و نماز بر او میکنند و او را دفن میکنند دویم کسی که بعد از سه روز بقصد دیدن دار کشیده برود خواه
بطریق شرعی بدار کشیده باشند و خواه بغیر آن و خواه بجهت شرعی باشد و خواه بغیر آن و او را به بیند لکن
که غسل کند و بعضی واجب دانسته اند سیم شرط نیست در دست و پا بریدن محارب که مال بقدر نصاب دزدی
برده باشد یا از حرز بیرون آورده باشد بجمله شرایط دزدی در اینجا معتبر نیست چهارم محاربه ثابت میشود
بیک اقرار و دو گواه عادل پنجم کسی که هندیت و جامه مردم را رباید یا متاع از دکان مردم رباید یا بتزویر
و رسالتهای دروغ یا کاغذهای ساخته تزویر کند و مال مردم را بگیرد مال را از او پس میگیرند و او را
تعزیر میکند حاکم شرع و دستش را نمیبرند و در روایتی وارد شده است که کسی که برسالتهای دروغ
مال مردم را بگیرد دستش را میبرند و اکثر علما عمل نکرده اند و کسی که بنگ یا دارو بیهوشی بخورد کسی
دهد و او را بیهوش کند و مالش را ببرد او را تعزیر میکنند و اگر عمل قبیحی کرده باشد حد آن عمل را
بر او میزنند باب ششم در بیان حد مرتد است و در آن چند مقصد است اول در معنی ارتداد است
و آن کافر شدن بعد از اسلام است یا آنکه اقرار کند که از دین اسلام بدر رفتم یا اظهار یکی از ادیان
باطله کند مانند دین یهودان یا ترسایان یا گبران یا انکار کند چیزی را که ضروری دین اسلام باشد
یا اثبات کند چیزی را که ضروری است که داخل در دین نیست یا کاری کند که صریحا دلالت بر خروج از اسلام
و عدم اعتقاد بآن کند مثل برای بت یا آفتاب یا ماه یا یکی از ستارها سجده کند یا برای مخلوقی بقصد
خدائی او سجده کند یا قرآن مجید را در میان قاذورات افکند دانسته یا والعیاذ بالله لگد بر قرآن یا صحیفه
یا کتب دعا و حدیث اهل بیت علیهم السلام زند یا بدون ضرورت در میان کعبه معظمه یا ضرایح مقدسه رسول خدا
و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین بول یا غایط کند یا کاشی در آنها بیندازد یا کعبه را از روی اهانت
خراب کند و امثال اینها و بدانکه بعضی از علما رضوان الله علیهم ضروریات دین را که منکر آنها کافر است
ضبط کرده باشند و حقیر در رساله عقاید اکثر آنها را ذکر کرده ام مثل واجب بودن نمازهای پنجگانه
و عددهای رکعتهای آنها و مشتمل بودن آنها بر رکوع و سجود بلکه بر تکبیرة الاحرام و قیام و قرائت فی الجمله
و مشروط بودن آنها بطهارت فی الجمله و واجب بودن غسل جنابت و حیض و نفاس و ناقض بودن





بول و غایط و باد وضو را و وجوب غسل و کفن و نماز بر مردگان و دفن ایشان و وجوب زکوة و روزه
ماه رمضان و اینکه خوردن و آشامیدن بروش معتاد ماکول عادی و جماع در قبل زنان ناقض روزه است
و واجب بودن حج و مشتمل بودن آن بر احرام و طواف کعبه و سعی میان صفا و مروه و وقوف عرفات
و وقوف مشعر بلکه سر تراشیدن و قربانی کردن و رمی جمرات کردن فی الجمله اعم از وجوب و ندب
و مطلوب بودن قربانی در عید اضحی و وجوب جهاد فی الجمله و مطلوب بودن جماعت در نماز و مطلوب
بودن تصدق بر مساکین و فضیلت علم و علما و نیکی راست گوئی که ضرری نبخشد و بد بودن
دروغی که در آن مصلحتی نباشد و حرام بودن زنا و لواطه و شرب خمر و حرمت گوشت سگ و خوک
و خون و میته فی الجمله و حرمت نکاح مادر و خواهر و دختر و دختر برادر و دختر خواهر و عمه و خاله
بلکه مادر زن و خواهر زن با زن و حرام بودن ستم کردن و مال مردم بردن بی سببی که محلل آن باشد
و حرمت قتل مؤمن بناحق و مرجوح بودن فحش و دشنام بی سببی و رجحان سلام کردن و رجحان نیکی
با پدر و مادر و خویشان و بدی عقوق ایشان و مقرر بودن میراث فی الجمله و مشروع بودن بیع و شری
فی الجمله و سایر اموری که در دین اسلام بمرتبه شیوع یافته که هر که در اقصی بلاد اسلام باشد و بادیه
نشینان و لران و کردان همه میدانند کسی که انکار یکی از اینها کند مرتد است مقصد دویم در اقسام مرتد
و احکام آنهاست بدانکه مرتد یا زن است یا مرد و مرد یا مرتد فطری است یا مرتد ملی است اول زن مرتد
خواه مسلمان زاده باشد و خواه بعد از کفر مسلمان شده باشد مشهور میان علما آنست که او را نمیکشند بلکه
او را جبر بر توبه میکنند اگر توبه کرد از او قبول میکنند و اگر قبول توبه نکرد او را حبس میکنند و در اوقات
نمازها او را میزنند که یا توبه کند یا در حبس باند تا بمیرد و در حدیث صحیح از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که زن که مرتد شود او را نمیکشند و ضربت میزنند او را و خدمت شدیدی و از خوردنی
و آشامیدنی آنقدر باو میدهند که نمیرد و جامه های درشت و کهنه او را میپوشانند و از برای نمازها او را
میزنند و در روایت دیگر وارد شده است که او را حبس مؤبد میکنند و در زندان کار بر او تنگ
میگیرند دویم حکم مرد است که مرتد شود و بر فطرت اسلام باشد یعنی یکی از پدر و مادر او در هنگام بستن نطفه او

مسلمان باشد و این را مرتد فطری و مشهور آنست که اگر او توبه کند توبه اش مقبول نیست و بر هر حال او را
میکشند و همین که مرتد شد زنش بر او حرام میشود و عده وفات میدارد و مالش را میان ورثه اش
قسمت میکنند و خلافست که آیا میان خود و خدا توبه اش مقبول هست یا نه بعضی گفته اند مقبول نیست
و همیشه در جهنم خواهد بود و اکثر محققان علما را اعتقاد آنست که توبه اش نزد خدا مقبول است اگر
کسی بر ارتداد او مطلع نشود یا کسی نباشد که تواند او را کشت و توبه کند عبادات و معاملاتش
صحیح است و از عذاب الهی نجات می یابد ولیکن اکثر گفته اند که مالش از وارث است باز برنمیگردد
و زنش بر او حلال نمیشود دویم مرد مرتد ملیست که پدر و مادرش کافر بوده باشند و او مسلمان شده باشد
و بعد از آن مرتد شود او را توبه میفرمایند اگر توبه کند توبه اش را قبول میکنند و اگر توبه نکند او را
میکشند و در مدت توبه فرمودن خلافست بعضی گفته اند آنقدر که دیگر امید توبه کردن او نباشد
و بعضی گفته اند موافق روایتی که سه روز او را تکلیف توبه میکنند و در روز چهارم میکشند و باید
که اگر او را شبهه عارض شده باشد سعی نمایند در ازاله شبهه او و اگر مکرر توبه کند و باز مرتد شود در مرتبه
سیم یا چهارم علی الخلاف او را میکشند و توبه اش را قبول نمیکنند و کشنده مرتد امام است یا نایب امام
علیه السلام و بعضی گفته اند هر که بشنود میتواند کشت و این قول خلاف مشهور است اما اگر کسی بغیر امام
و نایب امام او را بکشد گناه کرده است و او را تعزیر میکنند و بعوض نمیکشند او را زیرا که او واجب
القتل است اما بد کرده است که بی رخصت امام علیه السلام او را کشته است مقصد سیم در بیان احکام
اول فرزندانی که مرتد پیش از مرتد شدن بهم رسانیده حکم مسلمان دارد خواه فطری باشد و خواه ملی و اگر
مادر و پدر هر دو مرتد باشند و در حال ارتداد از ایشان فرزندی بهم رسد موافق مشهور حکم مرتد دارند
و اگر مسلمانی از ایشان را بکشد او را در عوض نمیکشند و خلافست که آیا او را به بندگی میتوان گرفت
اشهر و اقوی آنست که نمیتوان گرفت و بعضی گفته اند که اگر در میان کافران حربی باشد میتوان
بنده کرد و اگر در میان مسلمانان باشد نه و بعد از بالغ شدن ایشان را تکلیف اسلام میکنند اگر قبول اسلام
نکردند میکشند دویم اگر کسی در حال غضب رده بگوید و دعوی کند که بی اختیار از من صادر شد یا در غیر حال غضب

(دعوی)



دعوی کند که بر سبیل سهو و غلط بر زبان من جاری شد یا کسی مرا اکراه و جبر کرد و نسبت بحال او ممکن باشد
از او میشنوند و اگر در حال مستی رده بگوید اشهر میان علما آنست که مرتد نمیشود و مستحق تعزیر میشود
اگر عقل از او زایل نشده باشد و بعضی گفته اند حکم مرتد دارد سیم ثابت میشود رده بیکمرتبه اقرار یا بگواهی
دو گواه عادل چهارم هرگاه زن مرتد شود عده طلاق میدارد و اگر در عده توبه کرد عقدش بحال خود
باقی است و اگر توبه نکرد تا عده منقضی شد زوجیت میان ایشان برطرف میشود و از جمله حیله که بعضی
از شیاطین تعلیم بعضی از زنان که خواهند از شوهر خود جدا شوند و او راضی بطلاق نشود میکنند
که پا بر قرآن مجید بگذار تا مرتد شوی و توبه مکن تا عده منقضی شود و در خانه شوهر حرام شوی و آن ملعونه
فکر نمیکند که اگر این باعث ارتداد او شود و بر اینحالت بماند و در اثنای عده بمیرد ابد الآباد با کفار در جهنم
معذب خواهد بود با آنکه معلوم نیست که با ضرورت چنین عمل قبیحی موجب ارتداد گردد پنجم کسی که ناسزا گوید حضرت
رسالت پناه یا فاطمه زهرا یا یکی از ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین را جایز است هر که را که بشنود او را بکشد
اگر خوف ضرر بر جان و مال خود یا احدی از اهل ایمان نداشته باشد و در این باب ظاهرا خلافی میان علما
نیست و در حدیث معتبر وارد شده است که حضرت رسول ص فرمود که همه مردم در باب من مساویند
هر که از کسی بشنود که مرا ببدی یاد میکند و دشنام میدهد واجب است بر شنونده که او را بکشد و او را
نزد پادشاه مرافعه نکند و بر پادشاه واجب است که هرگاه نزد او ثابت شود بکشد او را که مرا ناسزا
گفته و حضرت صادق ع فرمود که هر که بشنود که کسی علی بن ابی طالب صلوات الله علیه را دشنام میدهد
یا از او بیزاری میجوید والله که خونش حلالست اما میترسم که شما را بعوض بکشند و چه هزار نفر از ایشان را
برابر یکی از شما نمیدانم یعنی اگر خوف داشته باشید که شما را بعوض بکشند مکشید و کسی که دعوای
پیغمبری کند یا شک کند در پیغمبری محمد ص بعضی گفته اند هر که بشنود میتواند کشت و بعضی گفته اند
که مخصوص حاکم شرع است

## باب هفتم در بیان سایر حدود و بعضی از احکام متفرقه

و در آن چند فصل است

### فصل اول در بیان حد سحر است

و جادو کردن از جمله گناهان کبیره است
و اگر مسلمانی جادو کند او را میکشند و اگر کافر جادو کند و در ملک اسلام باشد او را تعزیر میکنند و اگر حرمت
و ثابت شود به

صادق علیه السلام منقولست که کاهن ملعونست و ساحر ملعونست و در حدیث معتبر دیگر از آنحضرت
منقولست که هرکه برود بنزد ساحری یا کاهنی یا دروغگوئی و آنچه گوید تصدیق کند بتحقیق که کافر شده است
بجمیع کتابهای خدا و در حدیث دیگر منقولست که زنی آمد بنزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و گفت
یا رسول الله من شوهری دارم و درشتی میکند نسبت بمن و من جادوئی کردم که او را بر خود مهربان کنم
حضرت فرمود اف باد بر تو مکدر کردی دین خود را و لعنت کردند ترا ملائکه اخیار و ملائکه فلک
دوار و فرشتگان زمین پس آن زن توبه کرد و روزها روزه میداشت و شبها برپای ایستاد
و پلاس پوشید حضرت فرمود که با اینها توبه اش مقبول نمیشود مگر آنکه شوهرش از او راضی
شود و گفته اند سحر سخنی است یا نوشته ایست یا عملیست که تاثیر کند در بدن آدمی یا دل او یا عقل او
مثل آنکه کاری کنند که کسی را با کسی دوست کنند یا دشمن کنند و آنچه بقرآن و دعا و اسماء مقدس
حقتعالی باشد که بخدا متوسل شوند در آنها داخل سحر نیست و آنچه بطلسمات و اعداد باشد سحر است
و اشکالی که در آنها تغییر اسماء الله و آیات کریمه میکنند محل اشکالست و احوط آنست که آنها را
نیز نکنند و شیخ بهاء الدین ره میفرموده اند که دعا و قرآن که برای مطلبی خوانند خوبست که نه مثل
بدبان که دغدغه جادو در آن میشود و شیخ شهید ره و دیگران از اقسام سحر شمرده اند کفانیدن و نوشتن
و افسون کردن را و در آتش دخنه کردن بعقاقیری چند که منسوب بکواکب میدانند و گره زدن و دمیدن
در آنها را و استخدام ملائکه کردن و نیرنجات ساختن و طلسمات نوشتن و بآن ملحق گردانیده اند شعبده را
که امور غریبه ظاهر سازند از راه چلد دستی چنانکه معرکه گیران میکنند و از جمله سحر یا از قبیل آنست کهانت
یعنی خبر دادن از جن و گفته اند از جمله آنست چله که میدارند و ریاضت میکشند برای دیدن جن و تسخیر
کردن ایشان و عزیمت خواندن و قسم دادن بلفظی چند که معنی آنها مفهوم نمیشود و باعتقاد خود
تسخیر ملائکه میکنند که خدمتها با ایشان بفرمایند و تسخیر جن میکنند برای نفع و ضرر مردم یا جنیان و شیاطین را
حاضر میگردانند برای آنکه خبرها از ایشان بپرسند و نقل کنند یا باعتقاد خود جن را داخل بدن زنی
یا کودکی میکنند که بر زبان او سخن بگوید و خبرها بدهد و بعضی اکثر اینها را داخل سحر گرفته اند و بعضی را

اعتقاد



اعتقاد آنست که سحر حقیقتی ندارد و محض خیالست و اثری بر آن مترتب نمیگردد و بعضی قائلند که بر دو
قسم است بعضی محض تخییل و دست بازیست مانند شعبده و بعضی اصلی دارد و اثرها بر آن
مترتب میشود از محبت و عداوت و عزت و ذلت و امثال اینها و علامه ره گفته است
که گاه هست که سحر باعث کشتن و بیماری و جدائی میان مرد و زن میشود و سبب محبت و عداوت
میان دو کس میگردد و اگر حلال داند و بکند کافر میشود و اگر حرام داند و بکند یا یاد گیرد یا یاد دهد
کافر نمیشود و بعضی گفته اند کافر میشود و روایت کرده اند که نجاشی ساحران را طلبید که در
ذکر عمارة بن ولید دمیدند او دیوانه و حیران شد و بصحرا دوید و با وحشیان صحرا محشور شد
و چنان بود تا زمان خلافت عمر پس مردی را فرستادند که او را بگیرد چون او را گرفت شروع
کرد بطپیدن و اضطراب و گفت بگذار مرا و اگر مرا سر ندهی میمیرم او را سر نداد و در همان ساعت
مرد و نقل کرده اند که زن جادوگری را یکی از امرا گرفت پس شوهرش آمد دیوانه و حیران
و گفت بگوئید این زن دست از من بردارد آن زن گفت بگوئید برای من رشته چند بیاورند
و در چون آوردند گرهی چند بر آن رشته ها زد و با آن در پرواز کرد و بر او دست نیافتند
تا اینجا سخن علامه ره بود و وجه اینست که در ایام جاهلیت و پیش از ظهور نبوت و انتشار
آثار و انوار آنحضرت کهانت و سحر بسیار بود و آثار عظیمه بر آنها مترتب میشده الا بعد از
سطوع انوار و شیوع آثار حضرت رسالت و اهل بیت با جلالت آنحضرت صلوات الله
علیهم اجمعین و انتشار قرآن و دعا و اسما و تعوذ و اکثر مردم بآنها مثل این زمانها اثرهای سحر
ضعیف گردیده خصوصا در صاحبان نفوس قویه که اعتماد عظیم و توکل کامل بر جناب مقدس
الهی دارند که در ایشان کم اثر میکند و اکثر تاثیر آن در مردم ضعیف العقل است مانند زنان
و کودکان و امثال ایشان فقیر شنیدم از مردی ثقه از اصدقاء والد مرحوم خود که در زمان نواب
گیتی ستان علیه الرحمة والغفران والرضوان جوکی از هند آمد باین بلاد و شهرت عظیم کرد که
و طلسمات و علوم غریبه میداند و مردم بر سر او جمعیت عظیم کردند و جمع بسیار با وراه می یافتند

شخصی مرا که بتکلیف بسیار بدیدن او برد و او ملتفت من نشد و چون خود نیز قدری سعی
در تحصیل علوم عربیه کرده بودم بر طبعم بسیار گران آمد چون برخواستم بنزدیک او رفتم
و در گوشش او گفتم که اگر آنها که دعوی میکنی یکی را در این شهر بعمل آوری مردی این الکنم
و بیرون آمدم و بعد از چند روز شنیدم که او تفحص من میکند و التماس میکند که من یکبار
دیگر بدیدن او بروم یکی از آشنایان او بسعی بسیار مرا بدیدن او برد چون داخل شدم برخلاف
سابق مرا تعظیم و تکریم بسیار کرد و مرا بخلوت برد و گفت بخدا سوگند میدهم ترا که بگوئی
که آن سخن که با من گفتی چه معنی داشت و از جهت چه گفتی گفتم مگر اثر صدقی از آن سخن یافتی گفت من
نیامدم باین شهر مگر باین قصد که پادشاه و امرا و اعیان همه را تسخیر کنم و بلیه و دختر درست
در این شهر نگذارم و بعد از آنکه تو آن سخن گفتی هر عمل مجرّبی که داشتم کردم هیچ اثر ندیدم نمیدانم
چه جهت دارد من جواب گفتم که تو این اعمال را در بلاد کفر برای کافران کرده و اثر دیده
و اکنون بشهری داخل شده که آثار اسلام از طاعات و عبادات جمیع اینها فرو گرفته
و هیچ خانه نیست که چندین قرآن مجید و صحیفه کامله و کتب دعا نباشد و هیچکس نیست که بر بازوی خود
چندین تعویذ و دعا نباشد و سینههای ایشان مملو است از عقاید حقه و قران و دعا و دل ایشان
قوی است باعتماد بر خدا در چنین شهری جادوهای باطل تو چه اثر میکنند و منترهای کفرآمیز تو چه کار
از تو میآید این را که شنید دست مرا بوسید و روز دیگر سفر اختیار کرد و روانه کفرآباد خود
شد دهم موافق مشهور بیک اقرار یا دو گواه عادل ثابت میشود دوم کسی که مردی را ببیند که
اراده بدی نسبت بزن او یا پسر او یا غلام او دارد بکمتر از زنا و لواطه میتواند متوجه دفع شود
و اگر در دفع کردن آن فاسق کشته شود خونش هدر است و عوض ندارد و بعضی محارم را نیز داخل
کرده اند مادر و خواهر و دختر و عمه و خاله و دختر خواهر و دختر برادر سیم کسی که بر خانه کسی مشرف شود
از بام اگر بام خانه او باشد یا از رخنه دیوار بنظر بحرم مردم نامحرم کند میتوانند او را از جرم منع کنند
و اگر ممتنع نشود میتوانند بر او چوب یا سنگی بینداز زنند و اگر با این انداختن کشته شود خونش هدر است





و اگر محرم زنان باشد زجرش میتوانند کرد اما چیزی بسوی او نمیاندازند مگر آنکه زنان برهنه باشند
که در این صورت تجویز سنگ یا چوب انداختن کرده اند و اگر کشته شود خونش هدر است
و باید که تا ممکن باشد بکمتر دفع کردن تعدی بزیاده نکنند مثل آنکه اگر بسنگ ریزه تواند دفع کرد
سنگ بزرگ نزنند و اگر حیوانی از کسی رو بآدمی بیاید و بزجر ممتنع نشود میتوان کشت
و خونش هدر است چهارم مشهور آنست که اگر غلام خود را حد میتواند زد اگر کاری
کرده باشد که مستوجب حد شده باشد و اگر بقدر حد بزند او را بدون آنکه عملی کرده باشد
که مستوجب حد باشد بعضی گفته اند واجب است او را آزاد کنند و مشهور آنست که سنت مؤکد است
و در حدیث صحیح وارد شده است که کفاره ندارد بغیر از آنکه او را آزاد کنند پنجم جمعی
از علما قایل شده اند که پدر بر فرزند و شوهر بر زن خود حد میتوانند زد اگر مسئله دانند و بعضی
جایز ندانسته اند و ظاهر کلام بعضی از فقها آنست که آقا و پدر و شوهر در صورتی حد میتوانند زد
که مجتهد باشند و بعضی گفته اند که اگر مسئله اجماعی را دانسته باشد پس اگر بگواه ثابت شود
باید که نزد مجتهد ثابت شود ششم خلافست که آیا مجتهد در زمان غیبت امام علیه السلام
میتواند اقامت حدود بکند یا نه جمع کثیر از علما را اعتقاد آنست که مجتهد جامع الشرایط
عادل میتواند در زمان غیبت اجرای جمیع حدود بکند حتی دست بریدن و گردن زدن و سنگسار
کردن و بر دار کشیدن و بعضی گفته اند حدودی که بکشتن نرسد جاری میتواند کرد و بعضی گفته اند
آنچه منتهی بجراحت شود نیز نمیتواند کرد و بعضی گفته اند حد زدن مطلقا کار امام علیه السلام
و نایب خاص او است و مجتهد هیچ حدی را نمیتواند زد و مسئله خالی از اشکال نیست و تحقیق این مسئله
بر ضرور نیست زیرا که هر مجتهدی برأی خود عمل خواهد کرد

**باب هشتم** در بیان تعزیرات است
و در آن چند فصل است **فصل** اول در معنی آن تعزیر در لغت بمعنی تادیب است و بحسب شرع عقوبتی
یا اهانتی است که بر گناهان کنند که فاعل آن مستوجب حد نباشد و بعضی گفته اند مقدار معینی برای
آن نباشد مطلقا یا غالبا و چند فرق کرده اند میان حد و تعزیر اول عدم تعیین اندازه آن چنانکه

باشند مگر ... و احوط آنست ... مجتهد نکند اگر ... نیست که ... مجتهد میتواند کرد و در ... [illegible] ... موجب ...

مذکور شد دوم آنکه مساوی بودن آزاد و بنده مگر آنکه حاکم مصلحتی در تفاوت داند سیم تفاوت
تعزیر در بزرگی و کوچکی گناه بخلاف حد که تفاوت نمیکند مگر در جائی که تعزیر با آن ضم شود
چهارم آنکه متعلق تعزیر لازم نیست که نسبت بفاعل معصیت باشد مانند تعزیر کودک و دیوانه
بخلاف حد که بنابر مشهور بر غیر مکلف وارد نمیشود پنجم ساقط شدن تعزیر بتوبه بخلاف حد
که بعد از ثبوت نزد امام ساقط نمیشود بتوبه مگر آنکه باقرار ثابت گشته باشد که امام در بعضی از حدود
مخیر است میان آنکه بر او اقامت کند یا ببخشد فصل دوم در بیان احکام تعزیر است بدانکه تعزیر
امام و نایب امام علیه السلام را جایز است بلکه واجب است بر هر که فعل حرامی کند یا ترک واجبی
کند اگرچه باستخفاف و اهانت باشد یا زدن یا حبس کردن یا ملامت و سرزنش کردن و مشهور
آنست که آن حدی ندارد و منوط برای حاکم شرع است و بعضی گفته اند اکثر تازیانه است
تا بیست تازیانه و بعضی گفته اند از سه تازیانه است تا نود و نه تازیانه و بعضی گفته اند کمترش
حدی ندارد و زیاده اش میباید از نوع آن حد نسبت بآن صنف زیاده نباشد مثل آنکه
تعزیر اعمالی که از قبیل زنا یا مقدمات آن باشد در آزاد کمتر از صد تازیانه باشد و در بنده
کمتر از پنجاه تازیانه باشد و در خوردن و آشامیدن حرام کمتر از هشتاد تازیانه باشد و همچنین در دشنام
کمتر از حد فحش باشد و این قول خالی از قوتی نیست و اکثر فقها گفته اند که مکروهست غلام و کودک را
زیاده از ده تازیانه زدن و در روایت معتبری وارد شده است که تادیب کودک پنج
تازیانه است یا شش تازیانه که بهمواری زنند و در روایت دیگر سه تازیانه در تادیب کودک
وارد شده است فصل سیم در بیان انواع تعزیر است و بعضی که در ابواب بقیه مذکور شده
نیز اشاره بآنها میشود و آن پنجاه و نه قسم است اول کسی که در روز ماه مبارک رمضان با زن
خود جماع کند اگر زن نیز راضی بوده هر یک را قضا و کفاره واجب است و حاکم شرع هر یک را بیست
و پنج تازیانه میزند و اگر زن را جبر کرده است مشهور آنست که کفاره زن را هم مرد میدهد و تازیانه
زن را نیز بر مرد میزنند یعنی او را پنجاه تازیانه میزنند دوم کسی که زن آزادی داشته باشد و کنیز را

الخ:



برخصت او نکاح کند و دخول کند او را هشت یک حد زنا میزنند یعنی دوازده تازیانه و نیم و در
روایت کلینی این تعزیر برای کسی وارد شده است که ذمیه کافری را بر سر زن مسلمان
بخواهد و نیم تازیانه آنست که میان تازیانه را بگیرند و بزنند و بعضی گفته اند سست تر
و میانه حالی بزنند و اول اقوی است سیم دو مرد برهنه را که در زیر یک لحاف بیابند
بنابر قولی که گذشت چهارم مرد و زنی را که برهنه در زیر یک لحاف بیابند بنابر مشهور که مذکور
شد پنجم کسی که بانگشت بکارت دختری را ببرد در حدیث صحیح وارد شده است
که او را هشتاد تازیانه میزنند و مشهور تعزیر است ششم کسی که اقرار بزنا یا لواطه کمتر از چهار
مرتبه بکند هفتم کسی که پسری را ببوسد هشتم دو زن بیگانه که ایشان را برهنه در زیر یک لحاف
بیابند نهم کسی که شخصی را دشنامی دهد که فحش نباشد و او مستحق اهانت نباشد یا کنایه
بگوید که صریح در فحش نباشد مثل آنکه گوید که من حرامزاده نیستم دهم آنکه کسی بزن خود بگوید
که من ترا باکره نیافتم یازدهم آنکه طفل یا دیوانه را فحش بگوید دوازدهم دو مرد که یکدیگر را هر دو
دشنام فحش بگویند هر دو را تعزیر میکنند سیزدهم کافر ذمی سحق کنند چهاردهم طفل یا دیوانه
که شراب بخورند پانزدهم کسی که شراب فروشد و حلال نداند شانزدهم کسی که بقهر و غلبه مال کسی را
بگیرد و بدزد مانند طراران هفدهم کسی که بکاغذهای بست و رسالتهای دروغ مال مردم را بگیرد
هیجدهم کسی که بنگ بخورد یا بکسی دهد یا بیهوشی دارد نوزدهم کسی که جلق کند و بدست خود
استمنا کند تا منی بیاید بیستم کسی که غلام خود را بکشد او را تعزیر میکنند و کفاره میدهد و قیمت
غلام را نیز تصدق میکنند بیست و یکم مسلمانی که کافری را بکشد که آن کافر در امان باشد بیست و دوم
کسی که در مجلس شراب خوار باختیار خود بنشیند بیست و سیم کسی که ماهی بی فلس را بخورد یا بفروشد
یا سپرز حیوان یا سایر اجزای حرام حیوان را بخورد بیست و چهارم طفل یا دیوانه که زنا یا لواطه کنند
بیست و پنجم وطی کردن با چهارپایان بیست و ششم کسی که زنا را بر عمه یا خاله اش عقد کند بی رضای ایشان
با علم بحرمت بیست و هفتم کسی که زن یا متعه یا کنیز خود را در حیض یا نفاس از پیش جماع کند او را بیست و پنج

تازیانه میزنند ربع حد زنا کار بیست و هشتم کسی که موی سر زنی را بتراشد در روایت وارد شده است
که او را میزنند زدنی دردآورنده و حبس میکنند او را اگر موی سر زن روئید مهر مثل زن را میگیرند
و بزن میدهند و اگر نروئید دیت آن زن را میگیرند و باو میدهند بیست و نهم کسی که عبادت
واجبی را ترک کند و اصرار نماید سی ام کسی که فعل حرامی بکند که حدی برای آن مقرر نشده و اصرار
نماید اینها و طایفه را امام علیه السلام یا نایب او تعزیر مینمایند آنچه مصلحت دانند کمتر از حد شرعی
چنانچه مذکور شد سی و یکم در حدیث موثق از حضرت صادق ع مرویست که مردی آمد بنزد حضرت
رسول ص و شکایت کرد که یا رسول الله من مردی را سؤال کردم و قسم دادم بوجه الله یعنی بروی خدا
مرا پنج تازیانه زد حضرت پنج تازیانه دیگر براو زد و گفت سؤال کن بوجه لئیم خود سی و دوم
بسند معتبر منقولست که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه مردی را دید که در مسجد قصه میخواند
او را تازیانه زد و بیرون کرد و مملکت مراد قصهای دروغ بوده باشد سی و سیم در احادیث
معتبره وارد شده است که کسی که در مسجد الحرام بول یا غایط کند او را کتک سختی میزنند و اگر
در کعبه بکند او را از حرم بیرون میبرند و گردن میزنند سی و چهارم در حدیث معتبر از حضرت
صادق ع منقولست که سودخوار را تعزیر میکنند اگر بار دیگر بکند باز تعزیر میکنند اگر بار دیگر
بکند او را میکشند سی و پنجم در حدیث معتبر وارد شده است که کسی گوشت حیوان مرده
یا خون یا گوشت خوک بخورد او را تادیب میکنند در مکانی که مردم وضو میساختند آمدند
و نشستند که وضو بسازند مردی آمد و خود را بر حضرت زد که افتادند که دستهای مبارکش از زانوی
آنحضرت برخواستند و وضو را تمام کردند و چون فارغ شدند سه تازیانه بر سر او زدند و فرمودند
که دیگر با مسلمانان چنین مکن سی و هفتم در حدیث معتبر وارد شده است که کسی که گواهی دروغ
بدهد و نزد امام علیه السلام ثابت شود تازیانه میزنند او را بقدری که مصلحت داند و او را بر دور
محلات میگردانند که مردم او را بشناسند و گواهی او را قبول نکنند سی و هشتم بعضی از علما
گفته اند که اگر مردی و پسری را که قرابتی میان ایشان نباشد در حجره خلوت بیابند که محل تهمت

و در مرتبه سیم میکشند
سی و ششم در روایت
وارد شده است که حضرت
امیر المؤمنین ع ...

باشند



باشند یا مرد و زن نامحرمی را در یک خانه بیابند و ریبه و تهمتی باشد هر دو را تعزیر میکنند
چهلم مرد یا زن آزاد مسلمان اگر غلامی را یا کنیزی را یا کافری را که در امان باشد یا کودکی را یا دیوانه را
فحش بگوید او را تعزیر میکنند چهل و یکم بعضی از فقها گفته اند که اگر کسی کوری را یا لنگی را یا پیسی را
یا صاحب غره را با این آفتها سرزنش کند مثل آنکه بگوید ای کور او را تعزیر میکنند چهل و دوم
اگر کسی کارها که موجب حد است در زمانهای شریف بکند مانند شب جمعه و روز جمعه و روز
عید غدیر و عید فطر و عید اضحی و ماه مبارک رمضان یا روز مولد یا روز مبعث یا روز
دحو الارض یا در زمانهائی که باید در آنها محزون بود مثل دهه محرم خصوصا شب و روز عاشورا
یا در مکانهای شریف مانند مسجد الحرام و مسجد رسول ص و مسجد کوفه یا یکی از مشاهد ائمه علیهم السلام
یا در مسجد جامع گفته اند با حد تعزیر ضم میکنند حاکم شرع چنانچه حضرت امیر ع نجاشی شاعر را که
در ماه مبارک رمضان شراب خورده بود هشتاد تازیانه زد و او را نگاه داشت و در روز دیگر
بیست تازیانه زد و فرمود که این بیست تازیانه برای این بود که جرات کردی بر آشامیدن شراب
در ماه مبارک رمضان چهل و سیم روایت معتبری وارد شده است که هرگاه کافر ذمی مسلمانی را
فحش بگوید و نسبت دهد بزنا او را هشتاد تازیانه برای فحش میزنند و هشتاد کم یک تازیانه
برای حرمت اسلام میزنند و سرش را میتراشند و در میان اهل ذمه اش میگردانند تا دیگران
چنین کاری نکنند چهل و چهارم هرگاه کسی بگوید بکسی که از خواهر یا عمه یا خاله اش بهم رسیده
باشد ای ولد الزنا او را تعزیر میکنند زیرا که ایشان این نکاح را صحیح میدانند چهل و پنجم از حضرت
صادق ع منقولست که دو کس را آوردند بنزد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که یکی بدیگری گفته
بود ای پسر دیوانه او در جواب گفته بود توئی پسر دیوانه پس امر کرد یکی را که دیگری را بیست تازیانه
بزنند و فرمود که بدان که او هم خواهد زد پس تازیانه را بدیگری داد و فرمود که تو هم بیست تازیانه بزن
او را چهل و ششم در چند روایت وارد شده است که حضرت امیر علیه السلام کسی را که هجو مسلمانان
میکرد تعزیر مینمود یعنی هجوی که فحش صریح نداشته باشد و الا مستحق حد میشود و ایضا از آنحضرت

سی و نهم کسی که
با حلیله خود در ماه رمضان
او جماع کند او را تعزیر میکنند

منقولست که اگر کسی بکسی بگوید لا ابا لک یا لا ام لک باید که چیزی تصدق کند و این دشنامی بوده است
میان عرب یعنی پدر مباد ترا و مادر مباد ترا چهارم و پنجم بسند صحیح منقولست که در زمان حضرت
امیر المؤمنین ع مردی بدیگری گفت که من بمادر تو محتلم شدم آن مرد او را بخدمت آنحضرت آورد
و گفت این مرا فحش گفته است حضرت فرمود خواب بمنزله سایه است اگر میخواهی سایه اش را
تازیانه بزن اما او را ادبی سخت دردآورنده میزنیم که دیگر ایذاء مسلمانان نکند و چنین
سخنان برروی ایشان نگوید پس فرمود که او را ادبی سخت زدند ششم و هفتم در حدیث معتبر
منقولست که هر گاه زن شوهرداری زنا کند و حامله شود و بعد از وضع حمل فرزند خود را بکشد
او را صد تازیانه برای کشتن فرزند میزنند و بعد از آن سنگسارش میکنند و اگر شوهر نداشته باشد
و زنا کند و فرزند را بکشد او را صد تازیانه میزنند برای زنا و صد تازیانه برای کشتن فرزند هشتم
در بعضی از روایات وارد شده است که هر گاه مردی زنی را بخواهد و معلوم شود که شوهر داشته است
مرد را حد میزنند و زن را سنگسار میکنند و اگر آن مرد را نزد امام نیاورند و بیع صاحب آرد و قصد میکنند
و صاحبی بیمن تر بزن و چهارده مثقال و ربع است و موافق مشهور حد مرد مجهول است بر تعزیر هرگاه
کمال داشته باشد و تقصیر در تفحص کرده باشد نهم آنکه هرگاه آزادی و غلامی شریک شوند در کشتن
آزادی و وارث خواهند کشتن آزاد کنند امام بنده را تعزیر میکنند و پهلوهای او را تازیانه میزنند
و در روایتی وارد شده است که حضرت امیر المؤمنین ع سه طایفه را حبس میفرمود اطبای جاهل را
و مکاریان مفلس را و علمای فاسق را برای حفظ بدن و مال و دین مردم مؤلف گوید که ضبط این امور
بنحوی که در این رساله شده در کتب احدی از علمای سلف رضوان الله علیهم نشده بلکه عشری
از اینها را ایراد ننموده اند و بعضی را متفرق ذکر کرده اند قسم دوم از رساله در بیان قصاص و دیات است و در
آن دو مطلب است مطلب اول در بیان احکام قصاص است و در آن چند فصل است
فصل اول در بیان انواع قتل است بدانکه آدمی را بناحق کشتن از اعظم گناهان کبیره است
حق تعالی میفرماید که و من یقتل مؤمنا متعمدا فجزاؤه جهنم خالدا فیها و غضب الله

قسم دوم از رساله

بیان اقسام قتل

علیه



علیه و لعنه و اعد له عذابا عظیما یعنی هر که بکشد مؤمنی را عمدا پس جزای او جهنم است
و همیشه در آن خواهد بود و غضب کند خدا بر او و لعنت کند او را و مهیا گرداند برای او عذاب
عظیم را و در بعضی روایات وارد شده است که مراد از عمد آنست که برای ایمان او را بکشد
و اکثر علما خلود را تاویل کرده اند بمکث بسیار و از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله منقولست
که اول چیزی که خدا در آن حکم خواهد کرد خون مردم است و فرمود که بحق آن خداوندی که جانم
در قبضه قدرت اوست که اگر اهل آسمان و زمین همه شریک شوند در خون مؤمنی خدا همه
را نگون در آتش اندازد و در حدیث صحیح از حضرت صادق ع منقولست که هر که اعانت کند بر کشتن
مؤمنی بنیم کلمه چون در صحرای محشر درآید در میان دو دیده او نوشته باشد که ناامید است از رحمت خدا
و قتل بر سه قسم است عمد و شبه عمد و خطا و اکثر فقها گفته اند که قتل عمد آنست که قصد کند
عاقل کشتن کسی را بفعلی که غالبا کشنده باشد یا بآن بکشد یا قصد کشتن نداشته باشد و کاری کند
که غالبا کشنده باشد و شبه عمد آنست که قصد آن شخص داشته باشد اما قصد کشتن نداشته
و اتفاقا کشته شود مثل آنکه طفلی را کتک کمی بزند که کشنده نباشد برای تادیب و او بمیرد از آن
کتک و خطا آنست که قصد آن شخص مطلقا نداشته باشد و بر او بخورد و بکشد مثل آنکه تیری بصیدی
بیندازد و بآدمی بخورد و او را بکشد یا پایش بلغزد و بر روی کسی بیفتد و او بمیرد فصل دوم
در بیان اقسام قتل عمد است و آن چند نوع است نوع اول آنکه خود مباشر باشد و آن چند قسم است
اول آنکه قصد کشتن او داشته باشد و کاری بکند که غالبا کشنده است مثل آنکه شمشیر بگردنش
بزند یا خنجری بر شکمش بزند که باندرونش برسد و خلافی نیست در اینکه این از قسم عمد است و موجب
قصاص است دوم آنکه قصد کشتن نداشته باشد اما فعلی بکند که غالبا کشنده است مثل آنکه بسیار
چوب بر کسی میزنند و قصد کشتن ندارد یا آنکه او را از عمارت رفیعی بیندازد و قصد کشتن ندارد
و در این قسم نیز ظاهرا خلافی نباشد که حکم عمد دارد سوم آنکه قصد کشتن دارد اما کارش غالبا کشنده نیست
مثل آنکه سنگ کوچکی انداخت بقصد کشتن و اتفاقا باعث کشتن او شد و در این قسم خلافست

اکثر گفته اند حکم عمد دارد و بعضی گفته اند داخل شبه عمد است که بعد از اینکه کور خواهد شد چهارم
آنکه قصد کشتن نداشته باشد و فعلش نیز غالبا کشنده نباشد الا باتفاق کشنده شود مثل آنکه
مشتی بر کسی زد و او مرد و اکثر علما آنرا شبه عمد میدانند و بعضی این را نیز داخل عمد شمرده اند
پنجم اگر کسی نفس کسی را بگیرد در زمان قلیلی که غالبا این کشنده نمی باشد و او بمیرد مشهور آنست
که اگر قصد کشتن داشته است عمد است والا شبه عمد و بعضی مطلقا عمد میدانند ششم آنکه
کاری بکند که کشنده نباشد اما بیمار شود و از آن بیماری بمیرد مثل آنکه چند چوبی بر او زد که
کشنده نبود و بسبب این بیمار شد و از آن بیماری مرد اکثر این را داخل عمد میدانند و بعضی
احتمال شبه عمد داده اند اگر قصد کشتن او نداشته باشد هفتم آنکه کسی را در آتش یا آبی بیندازد
که او قادر بر بیرون آمدن نباشد و هلاک شود حکم عمد دارد و اگر تواند بیرون آید و تقصیر کند
یا تعمد کند و بیرون نیاید تا هلاک شود در این صورت او را بعوض نمیکشند و خلافست که آیا
دیت میدهد اکثر گفته اند دیت نفس نیست بلکه دیت جراحت یا آفتی که باو رسیده
تا وقتی که قادر بر بیرون آمدن بوده بوارث میدهد و بعضی گفته اند دیت نفس میدهد و اگر
معلوم نباشد که میتوانسته است بیرون آمدن و نیامده یا نمیتوانسته قصاص لازم میشود علی
المشهور هشتم کسی که جراحتی بر کسی زند و مجروح ~~خود~~ مداوا نکند تا بمیرد و جراحتش قابل مداوا
باشد مشهور میان علما آنست که او را بعوض میتوان کشت و چنین است حکم هر جراحتی
که بر کسی بزنند و او را بکشد مثل آنکه دست کسی یا انگشت کسی را ببرد و او بآن جراحت بمیرد
قصاص لازم میشود خواه آن جراحت کشنده باشد و خواه نباشد و خواه قصد کشتن داشته باشد
و خواه نه و بعضی در صورتیکه قصد کشتن نداشته باشد و جراحت کشنده نباشد اشکال کرده اند
نهم آنکه فصادی کسی را فصد کند و خود نبندد موضع فصد را تا هلاک شود مشهور آنست که نه قصاص
بر فصاد لازم میشود و نه دیت و بعضی احتمال لزوم قصاص داده اند دهم آنکه کسی خود را از بامی
یا موضع مرتفعی بزیر افکند و بر شخصی بیفتد و آن شخص که در زیر است بمیرد مشهور آنست که اگر





آن افتادن کشنده باشد یا قصد کشتن داشته باشد هر چند آن فعل کشنده نباشد قصاص
لازم میشود و اگر قصد قتل نداشته باشد و آن فعل غالبا کشنده نباشد شبه عمد است و دیت
بر او لازم میشود و اگر قصد آن شخص در اصل نداشته باشد و نداند که او در آن موضع هست
حکم خطا دارد و دیت بر عاقله است و بر هر تقدیر آن شخصی که خود را انداخته اگر بمیرد
خونش هدر است و اگر دیگری او را انداخته ضامن است بتفصیلی که مذکور شد یازدهم اگر اقرار
کند که من بجادو او را کشتم زیرا که بگواه چنین امری که مبتنی بر قصد اوست ثابت نمیتواند شد

او را بیندازد

خلافست که باقرار او آیا او را بعوض میکشند بعضی گفته اند بمجرد اقرار او را بعوض میتوان
کشت و شیخ طوسی گفته است که سحر حقیقتی ندارد و این قسم اثرها بر او مترتب نمیشود او را
بعوض نمیکشند الا برای حد سحر انکار میکشند چنانچه گذشت و بعضی گفته اند اگر بگوید بسحر او را
کشتم و سحر من غالبا کشنده است حکم عمد دارد و اگر بگوید نادر است میپرسند که قصد
کشتن داشتی یا نه اگر گوید که قصد کشتن داشتم باز حکم عمد دارد والا حکم شبه عمد دارد
و اگر گوید باسم دیگری میخواستم بکنم و بغلط باسم او کردم حکم خطای محض دارد و دیت بر عاقله است

نوع دوم

نوع دوم آنست که او سببی شود و کشته شده خود مباشر نشود و آن چند قسم است اول آنکه
زهر در طعامی کند و نزد کسی بیاورد و او بخورد و بمیرد اگر بداند که زهر در این طعام کرده اند
و عاقل و ممیز باشد و دانسته بخورد بر صاحب زهر نه کشتن خواهد بود و نه دیت و اگر
نداند که زهر در طعام کرده اند و خورد و مرد اکثر گفته اند که او را بعوض میکشند مطلقا
و بعضی گفته اند اگر بقصد کشتن کرده است مطلقا میکشند و اگر بقصد کشتن نکرده است
و آن مقدار زهر غالبا کشنده است او را میکشند والا از او دیت میگیرند و اگر زهری را در طعام
صاحب خانه کرد و رفت و صاحب خانه آن طعام را یافت و خورد و بسبب آن هلاک شد بعضی مطلقا
بدیت قائل شده اند و بعضی گفته اند حکم صورت سابقه دارد دوم آنکه چاه عمیقی بر سر راه
کسی بکند و او را بخانه خود بطلبد و بنادانسته آن مهمان در چاه بیفتد و بمیرد موجب قصاص میشود

موافق مشهور و بعضی گفته اند اگر افتادن در آنجا غالبا سبب هلاک میشود یا قصد قتل
داشته است حکم قصاص دارد والا دیت ثابت میشود سیم آنکه کسی جراحتی بر کسی زند و مجروح دوای زهرداری
بر جراحت خود بگذارد و بمیرد اگر جراحت کاری بوده و او را از استعمال جنایت انداخته بوده
جارح را میتوان کشت و اگر جراحت کاری نبوده و دوای سمی با آن جراحت شریک شده و او را
کشته است اگر معلوم باشد که آن جراحت کشنده نبوده و آن دوا باعث کشتن او شده وارث
میتواند قصاص همان جراحت را بکند از جارح اگر قصاص توان کرد والا دیت آن جراحت را بگیرد و اگر
معلوم نباشد و هر دو مرده باشد میتواند وارث نصف دیت را بجراحت زننده بدهد و او را
بعوض بکشد نوع سیم آنست که حیوانی با او در قتل شریک شود و آن نیز چند قسم است اول
آنکه او را بدریا افکند و ماهی او را ابلع کند پیش از آنکه بآب برسد در اینصورت خلاف است بعضی
بقصاص قایل شده اند و بعضی بدیت و اول گویا قوی تر است و اگر ماهی دهان گشوده باشد و او را
دانسته بدهان ماهی بیندازد اتفاقا قصاص میتوان کرد و بعضی بدیت قایل شده اند و اول اوجه است
سیم اگر ماری بیارد بر بدن کسی که او را بگزد یا مانع گریختن او شود تا مار او را بگزد یا ماری را بیندازد
بجانب او که او را بگزد و بآن کشته شود در شق اول اتفاقا قصاص میتوان کرد و در دو شق دیگر
بنابر اشهر و اقوی چهارم آنکه جراحتی بر کسی بزند و درنده یا گزنده مانند شیر یا مار او را نیز بگزد
و هر دو جراحت بمیرد و اکثر گفته اند که اگر دیت از او گیرند نصف دیت میگیرند و اگر
[illegible] بکشند او را نصف دیت بوارث او میدهند و بعضی گفته اند اگر قصاص کنند نصف دیت
[illegible] گفته اند همین حکم دارد اگر آزاد و بنده شریک شوند در کشتن بنده اگر خواهند بنده را
بعوض میکشند و نصف دیت آن بنده را از آزاد میگیرند و بآقای غلام میدهند پنجم آنکه دستش را
ببندد و در بیابانی که در آنجا درندگان میباشند بیندازد و او را درنده هلاک کند مشهور آنست
که او را قصاص نمیتوان کرد و باید دیت بدهد و بعضی احتمال قصاص داده اند نوع چهارم آنست
که انسانی با او در قتل شریک شود و آن نیز چند قسم است اول آنکه دیگری که اقوی و ادخل

دوم آنکه کسی را بزند تا شیر درنده بخورد که نتواند از آن گریخت و او را با سگ درنده بسته یا او حمله بر او کند ... آنست که قصاص میتوان کرد م

باشد



باشد در قتل با او شریک شود مثل آنکه مردی چاهی بکند و دیگری بیاید و شخصی را در آن افکند و بمیرد
در اینصورت قاتل آن کسی است که او را بچاه انداخته و بر حفر کننده چاه چیزی لازم نمیشود و همچنین
اگر شخصی کسی را از بلندی بزیر اندازد و در میان راه کسی او را بشمشیر بدو نیم کند قاتل آنکس است که او را
شمشیر زده هر چند اگر او شمشیر نمیزد او بافتادن میمرد دوم آنکه شخصی کسی را نگاه دارد و دیگری او را
بکشد و شخص دیگر نظر باو که کشته میشد کند چنانچه ظاهر روایات و قول بعضی از اصحابست یا دیده بانی
برای اذن کند که اگر کسی بیاید اینها را خبر کنند چنانچه ظاهر کلام بعضی از علماست گفته اند آنکه کشته
بعوض میکشند و آنکه نگاه داشته است در زندان حبس میکنند تا بمیرد چنانچه او را حبس کرد تا کشته
شد و آنکه نگاه میکرده دیده هایش را کور میکنند سیم کسی که امر میکند کسی را بکشتن کسی چند صورت
دارد اول آنکه بالغ عاقل آزادی را امر کند که کسی را بکشد نباید بکشد هر چند داند که اگر نکشد کشته میشود
زیرا که در خون تقیه نمیباشد و اگر بکشد او را میکشند و امر کننده را در زندان حبس میکنند تا بمیرد
دوم آنکه مأمور طفل غیر ممیز یا دیوانه باشد خواه آزاد باشد و خواه بنده مشهور آنست که امر کننده را
میکشند و بر مأمور چیزی نیست و این یکی از آن مواضع است که سبب قوی تر است از مباشر سیم آنکه
مأمور طفل نابالغ باشد و آزاد باشد و ممیز باشد و نیک و بد و حلال و حرام را فی الجمله فهمد در اینصورت
مشهور آنست که بر هیچیک از آمر و مأمور قصاص نیست و عاقله طفل میباید دیت بورثه مقتول
بدهند و در این شق اقوال نادره دیگر هست چنانچه شیخ طوسی قایل شده است که طفل اگر ده سالش
تمام شده باشد او را قصاص میکنند و امر کننده را حبس مؤبد میکنند و ابن بابویه و شیخ مفید گفته اند
که اگر کودک قد او پنج شبر بوده باشد او را قصاص میکنند و بعضی احتمال قصاص کردن آمر را نیز داده
اند و بنابر قول مشهور دو دیت که کودک را تعزیر و آمر را حبس مؤبد باید کرد چهارم آنکه
مأمور غلام کودک ممیز باشد بعضی گفته اند قصاص بر هیچیک نیست غلام را بنده میگیرند ورثه مقتول
بقدر جنایت او و آمر را حبس مؤبد میکنند و اگر غلام طفل غیر ممیز باشد آمر را میکشند و فرموده اند
که غلام آدمی از بابت شمشیر و تازیانه آدمی است و مشهور آنست که غلام را بعوض میکشند و آمر را حبس میکنند

تا در زندان بمیرد و بعضی گفته‌اند که اگر آقا عادت کرده است که غلام خود را امر بکشتن مردم کند
آقا را میکشند و غلام را حبس موبد میکنند والا غلام را میکشند و آقا را حبس میکنند قسم چهارم آنکه بگوید
مرا بکش و اگر نکشی تورا میکشم درین صورت جایز نیست او را بکشد هر چند کشته شود و اگر
بکشد اکثر گفته‌اند که هر چند بد کرده است اما چون باذن او کرده است او را در عوض نمیکشند و بعضی
گفته‌اند او را بعوض میتوان کشت و بنا بر مشهور که نکشند بعضی گفته‌اند دیت از او میگیرند و بعضی
دیت نیز ساقط است و مسئله مشکل است قسم پنجم آنکه کسی را امر کنند که خود را بکشد اشهر آنست
که اگر مامور صبی غیر ممیز یا دیوانه است آمر را قصاص میکنند زیرا که مباشر در اینجا ضعیف است و اگر صبی ممیز
یا بالغ باشد بر آمر چیزی لازم نمیشود اگر اکراه نکرده باشد و محض امر باشد و اگر او را اکراه کرده باشد که اگر
خود را نمیکشی من تورا میکشم درین شق خلافست بعضی گفته‌اند آمر را میکشند مطلقا و بعضی گفته‌اند
نمیکشند مطلقا و بعضی گفته‌اند اگر تهدید شدید تر از تهدید نکرده است او را نمیکشند مثل آنکه بگوید
که اینکارد را بر شکم خود بزن و اگر نزنی من بر شکم تو میزنم و اگر شدید تر تهدید کنند مثل آنکه بگوید اینکارد را
بر شکم خود بزن والا تورا بمقراض ریزه ریزه میکنم درین صورت اکراه بعمل می‌آید و آمر را میکشند و مسئله
نیز در غایت اشکالست قسم ششم آنکه دو گواه گواهی بدهند که فلان شخص فلان مرد را کشت و وارث
بگفته ایشان نزد حاکم بیاید و طلب قصاص کند و بحکم حاکم او را بکشد و بعد از آن معلوم شود که گواهی دروغ
داده‌اند قصاص تعلق بگواهان میگیرد و اگر وارث داند که ایشان دروغ میگویند و قصاص کند قصاص تعلق
بوارث دارد قسم هفتم اگر دو کس بر او جراحت زنند و هر دو سرایت کنند و او را بکشد هر دو قاتلند
و حکمش مذکور خواهد شد ان شاء الله و اگر یکی مندمل شود و باصلاح آید و دیگری سرایت کند و او را بکشد
آنکه جراحتش مندمل شده قصاص جراحت یا دیت جراحت را از او میگیرند و او را نمیکشند و آنکه
جراحتش سرایت کرده است میتوانند کشت اما خلافست که دیت جراحت اول را با او پس میدهند و او را میکشند
یا نمیدهند نوع پنجم هرگاه یک کس چند جراحت بر کسی بزند و سرایت کنند و او بمیرد اگر موجب دیت باشند
خلافی نیست در آنکه دیت نفس را میدهد و دیت جراحتها ساقط میشود و اگر موجب قصاص باشند در آن نیز خلافست





اول آنکه قصاص جراحتها را میکنند آخر او را میکشند مثل آنکه دستش را و گوشش را و بینیش را ببرد
و او مرده باشد بعد از آن او را کشته این اعضای او را قطع میکنند و بعد از آن او را میکشند دوم آنکه
ضعیف‌تر در قوی‌تر داخل میشود و قصاصهای قطع میشود و او را گردن میزنند سیم آنکه اگر همه بیک
ضربت شده است قصاص بر طرف میشود مثل آنکه بیک شمشیر زدن چشمها و بینی و دستها و پاهایش را
قطع کرد و مرد همین گردنش را میزنند و آنها قطع میشود و اگر بچند فعل کرده همه را بعمل می‌آورند مثل
آنکه اول چشمهایش را بکند بعد از آن گوشهایش را ببرید پس زبانش را ببرید پس دستها و پاهایش را
ببرید وارث نیز چنین میکنند و اگر نمرد گردنش را میزنند و این قول اشهر و اقوی است فصل پنجم
در بیان احکام اشتراک جنایاتست و در آن چند مقصد است مقصد اول هرگاه چند نفر یک شخص را بکشند
خواه همه بر او حربه بزنند که معلوم باشد که حربه همه دخل در کشتن داشته یا همه او را بگیرند و از بام
بزیر اندازند یا بدریا اندازند یا ریسمان در گلویش کنند و همه بکشند تا بمیرد قصاص تعلق بهمه میگیرد
اما اگر یکی گوشش را ببرد و باقی بر او خنجر زنند تا مرد بر آنکه گوشش بریده همان قصاص گوش است و بر آنها قصاص
نفس و وارث که ولی خونست اگر بدیت راضی شود از همه یکدیت میگیرد و اگر ده کس کشته باشند از هر یک
ده یک دیت میگیرد و اگر خواهد قصاص کند میتواند همه را بکشد اما دیت زیاده از یک کس را بهمه
ورثه قاتلها میباید بدهد مثل آنکه ده کس باشند نه دیت را باید بدهد و آن نه دیت میان ورثه
ده نفر بالسویه قسمت میشود و وارث هر یک ده یک مجموع را میبرد و اگر یک کس را بکشد نه ده یک
دیت را بورثه آنکه کشته میدهد و آنرا از نه قاتل زنده میگیرد از هر یک یک ده یک و بر او نقصانی
وارد نمیشود و اگر دو کس را بکشد بهر یک وارث از دو مقتول نه ده یک میدهد و از هشت نفر که
نکشته هشت ده یک میگیرد و یک دیت تمام از کیسه او میرود و اگر پنج نفر را بکشد چهار دیت از خود میدهد
و نیم دیت را از زنده‌ها میگیرد و همچنین اگر چند نفر دست بر روی کارد بگذارند و همه زور کنند و دست کسی را
جدا کنند اگر دیت بگیرد از همه یک دیت دست میگیرد که نصف دیت آدمی باشد و اگر خواهد دستهای ایشان را
ببرد و زیاده بر دیت یکدست را میدهد بایشان و اگر دست یکی را ببرد تفاوت دیت را از آنها میگیرد و باو میدهد

مثل آنکه کسی دست او را ببرند و او دست یکی را ببرد دو ثلث دیت را باو میدهند و از دو نفر
دیگر از هریک ثلث دیت دست میگیرد و اگر او چیزی نمیرود و اگر دست دو تا را ببرد یک دیت دست
از خود میدهد دوم هرگاه دو زن آزاد مسلمان در کشتن یک مرد شریک شوند میتوانند هر دو را بکشند
و چیزی نمیدهند برای آنکه بدل دیت زن نصف دیت مرد است و اگر زیاده از دو زن یک مرد را کشته
باشند میتوانند همه را بکشند و تفاوت دیت را بدهند و همچنین اگر چند کنیز یا چند کافره ذمیه مسلمان را
کشته باشند همه را میتوانند کشت و تفاوت قیمت و دیت همه را با دیت مرد آزاد حساب میکنند
اگر قیمت یا دیت مجموع زیاده از دیت مرد آزاد باشد زیادتی را میدهند سیم هرگاه مردی و زنی شریک شوند
در کشتن مردی اگر دیت بگیرد وارث هر یک نصف دیت را میدهند و اگر هر دو را بکشد وارث
نصف دیت میدهد و مشهور آنست که نصف دیت را بورثه مرد میدهد و بورثه زن چیزی نمیدهد و بعضی
گفته اند ثلث دیت را بورثه زن میدهد و دو ثلث را بورثه مرد میدهد و اگر مرد را کشد زن نصف
دیت مرد را بورثه مرد میدهد بنا بر مشهور و بعضی گفته اند نصف دیت خود را میدهد و هرجا که رد باید کرد
گفته اند اول رد را میدهند و بعد از آن استیفای قصاص میکنند چهارم هرگاه بنده و آزادی شریک شوند
در کشتن مرد آزادی عمدا وارث میتواند هر دو را بکشد پس نصف دیت بورثه آزاد میدهد و آقای
غلام اگر قیمتش بقدر نصف دیت آزاد است بقدر جنایت او خواهد بود و اگر قیمتش کمتر باشد آقا
چیزی نمیدهد و اگر قیمتش زیاده از نصف دیت باشد زیادتی را بآقا میدهد تا بقدر دیت حر و اگر
قیمتش زیاده از دیت حر باشد زیادتی را اعتبار نمیکنند و نصف دیت آزاد را بآقا میدهند و اگر
اختیار کشتن آزاد کنند و بنده را بکشد نصف دیت آزاد را بورثه او میدهد و آقا قیمت غلام را میدهد
اگر کمتر از نصف دیت آزاد باشد و نصف دیت آزاد را میدهد اگر کمتر از قیمت غلام باشد و در صورت
اول زیادتی را بوارث داده از کیسه او میرود و اگر اختیار کشتن بنده تنها بکنند و قیمتش بقدر نصف
دیت باشد یا کمتر بر آقا چیزی لازم نمیشود و وارث از آزاد نصف دیت را میگیرد و اگر قیمتش زیاده
از نصف دیت آزاد باشد زیادتی را بآقا میدهد مگر آنکه زیادتی زیاده از نصف دیت آزاد باشد که آنرا



به آقا نمیدهد و بقدر نصف دیت میدهد و اگر اختیار کشتن هیچیک نکنند آزاد نصف دیت میدهد
و آقای غلام قیمت غلام را میدهد اگر زیاده از نصف دیت نباشد و اگر زیاده باشد نصف دیت را میدهد
اگر وارث راضی شود و الا وارث بقدر جنایت از غلام مالک میتواند شد که بنده بگیرد و در مسئله قول
دیگر هست که ذکر آنها موجب تطویل است پنجم هرگاه غلامی و زنی شریک شوند در کشتن مردی اگر ورثه هر دو را
بکشند بورثه زن چیزی نمیدهند و باقای غلام نیز چیزی نمیدهند اگر قیمتش زیاده از نصف دیت نباشد آزاد
و اگر زیاده باشد زیادتی را میدهند تا نصف دیت و زیاده از نصف را نمیدهند و اگر زن را بکشند تنها
غلام را بنده میتوانند گرفت مگر آنکه قیمتش زیاده از نصف دیت مقتول باشد که زیاده را بآقا میدهند
و اگر غلام را بکشند و بس اگر قیمتش بقدر نصف دیت یا کمتر باشد چیزی به آقا نمیدهند و اگر زیاده باشد
زیاده را میدهند تا نصف دیت آزاد و از زن نصف دیت را میگیرند فصل چهارم در بیان
شرایط قصاص است و در آن پنج شرط است اول مساوی بودن در آزادی یا بندگی و در آن چند مقصد است
اول در قتل عمد مرد آزاد را بعوض مرد آزاد میکشند و بعوض زن آزاد میکشند بشرطی که ورثه
زن نصف دیت را بدهند بورثه مرد و زن آزاد را بعوض زن آزاد میکشند و بعوض مرد آزاد
میکشند و مشهور آنست که با کشتن زن بعوض مرد تفاوت دیت را نمیگیرند و روایتی وارد شده است
که تفاوت را میگیرند از مال زن یعنی نصف دیت مرد و کسی از علما که باین عمل کرده باشد نیست دوم
در دیت اعضا مرد و زن مساویند تا بثلث دیت کل برسد چون دیت عضو بثلث رسید یا زیاده
دیت عضو زن نصف دیت عضو مرد میشود مثل آنکه مردی اگر یک انگشت زنی را ببرد ده شتر میدهد و اگر دو
انگشت زنی را ببرد بیست شتر میدهد و اگر سه انگشت زن را ببرد سی شتر میدهد و اگر چهار انگشت زن را ببرد بیست شتر
میدهد برای آنکه بثلث دیت رسیده در هر دو جهت شتر است و دیت زن بیست شتر سیم غلام را بعوض غلام و کنیز را
بعوض کنیز میکشند و همچنین کنیز را بعوض غلام و غلام را بعوض کنیز میکشند اگر قیمت قاتل مساوی قیمت
مقتول باشد یا کمتر باشد و اگر قیمت قاتل زیاده باشد بعضی گفته اند قصاص کردن مشروط است باینکه تفاوت
قیمت را بآقای قاتل بدهند و اختیار قصاص با آقای مقتول است اگر قصاص کند جایز است بنحوی که مذکور شد

واگر دیت طلب کنند تعلق میگیرد ببدل غلام اگر قیمت غلام قاتل و مقتول مساوی باشد آقای مقتول
میتواند او را بنده بگیرد و اگر آقای قاتل قیمت غلام مقتول را بدهد اکثر گفته اند فک میتواند کرد
و بدون رضای آقای مقتول اشکالی دارد و اگر قیمت قاتل زیاده باشد بقدر قیمت مقتول آقای او
بنده میتواند گرفت مثل اینکه مقتول قیمتش پنج تومان باشد و قاتل قیمتش ده تومان باشد نصف
قاتل را بنده میگیرد و نصف دیگر از آقای قاتل خواهد بود و اگر قیمت قاتل کمتر از قیمت مقتول
باشد همان غلام را قصاص میتواند کرد و زیاده را آقای قاتل غرامت نمیکشد اینها در صورتیست
که عمدا کشته باشد و اگر بخطا کشته باشد آقای قاتل اختیار دارد اگر میخواهد غلام را میدهد و اگر میخواهد قیمت غلام
مقتول را میدهد و اکثر گفته اند اگر قیمت غلام قاتل کمتر است قیمت قاتل را میدهد و اگر قیمت مقتول کمتر است
قیمت مقتول را میدهد و اگر قیمت قاتل زیاده از قیمت مقتول باشد بقدر قیمت مقتول را از قاتل بمولای
قاتل میدهد و زیاده از آقای قاتل خواهد بود و چون بعضی از اخبار دلالت میکند بر آنکه مطلقا قیمت
قاتل اعتبار دارد اگر اکثر الامرین از قیمت قاتل و مقتول را اعتبار کنند نسبت بمولای قاتل و برائت
ذمت او احوط است و نسبت بمولای مقتول احوط آنست که زیاده از اقل الامرین را نگیرد و کلام اصحاب
در این مسئله تشویش بسیار دارد چهارم اگر شخصی دو غلام داشته باشد و یک غلام او دیگری را بکشد آقا اگر
میخواهد قصاص میکند و بعوض میکشد و اگر میخواهد عفو میکند و همچنین اگر غلام آقای خود را بکشد اگر
وارث خواهد میکشد او را و اگر خواهد میبخشد پنجم اگر بنده آزادی را بکشد عمدا بنده را بعوض میتوان
کشت و وارث مخیر است میان آنکه او را بکشد یا بنده بگیرد بنابر اشهر و اقوی و بعضی گفته اند بر غلام آن
بنده که نمیتواند گرفت و اگر غلامی جراحتی کند آزادی را عمدا مجروح میتواند او را همان جراحت بکند اگر
مورد قصاص باشد و اگر دیت طلب کنند مولا باید دیت آن جراحت را بدهد و اگر مولا دیت ندهد
اگر دیت جمیع قیمت غلام را احاطه کرده است غلام را بنده میگیرد و اگر نه بقدر دیت از او بنده میگیرد
و اگر خواهد میگوید غلام را بفروشند و بقدر دیت بر میدارد و باقی از آقا خواهد بود و اگر کشتن یا جراحت
کردن بخطا باشد آقا مخیر است میان آنکه دیت را بدهد یا غلام را بدهد بقدر دیت و اکثر گفته اند اگر دیت

کمتر از قیمت



نسبت

کمتر از قیمت غلام است دیت را میدهد و الا قیمت غلام را میدهد و زیادتی دیت بر او لازم
و اقوال و احتیاط را در مسئله سابق مذکور شد در این مقام نیز جاریست ششم اگر یک
آزادی دو آزادی را بکشد عمدا اگر ورثه هر دو مقتول اتفاق کنند بر کشتن قاتل طلب
دیت نمیتوانند کرد و اگر ورثه یکی از کشته شده بدون رضای ورثه دیگری بکشند بعضی
گفته اند ورثه مقتول دیگر دیت میتوانند گرفت از مال قاتل و بعضی گفته اند ساقط است
جمع نموده اند و مسئله اشکالی دارد هفتم هرگاه آزادی دست آزادی را عمدا
ببرد برای اول دست راستش را میبرند و برای دوم دست چپش را میبرند و اگر دست کسی دیگر ببرد
اکثر گفته اند برای سیم پای راستش را میبرند و اگر دست چهارم ببرد پای چپش را
و بعضی از علما گفته اند در مرتبه سیم و چهارم دیت میگیرند و پاها را بعوض دست
نمیبرند و در مرتبه پنجم و زیاده خلافی نیست که دیت میگیرند هشتم اگر غلامی دو آزادی را
بترتیب بکشد یکی بعد از دیگری بعضی گفته اند مطلقا تعلق بورثه آخر دارد و مشهور
آنست که اگر ورثه اول او را بنده گرفته باشند و بعد از آن دوم کشته شده غلام
از ورثه دوم خواهد بود و الا از ورثه اول خواهد بود نهم جراحتها که بر بنده واقع
شود اگر در آزادی مقدری دارد نسبت آن مقدر بدیت آزادی دارد همان نسبت بقیمت
بنده رعایت میکنند مثل آنکه در آزادی اگر یک دست او را ببرند یا یک چشم او را کور کنند
یا یک پای او را ببرند نصف دیت آزادی در هر یک باید داد و اگر یکی از این جراحتها بر بنده
واقع شود نصف قیمت باید داد و اگر جراحتی باشد که در آزادی دیتی نداشته
باشد در بنده ملاحظه میکنند اگر این عیب نداشته باشد قیمتش چند است و با این عیب قیمتش
چند است آن تفاوت ارش جنایت او است و در اینجا آزادی را بنده میکنند یعنی فرض میکنند
این آزادی اگر بنده بود چند میارزید و با این جنایت چند از قیمتش کم میشد آن نسبت را
با دیت ملاحظه میکنند و میگیرند مثل آنکه اگر بنده بود و بسبب این جنایت نصف قیمتش

کم میشد نصف دیت از او را میگیرند **دوم** هرگاه از او بریده جنایتی کند مساوی تمام قیمت
او باشد مثل آنکه دو دست او را یا دو پای او را یا دیگر او را ببرد که هر یک از اینها در آزاد موجب
تمام دیت است و در بنده مساوی تمام قیمت در این صورت آقا مختار است میان آنکه غلام را بدهد
و تمام قیمت بگیرد یا غلام را نگاه دارد و هیچ نگیرد و بعضی گفته اند اگر اول غلام را غصب کند
و آن جنایتی کاری بکند در این صورت آقا هم غلام را میگیرد و هم قیمت را و در هر دو صورت
اگر جنایت مستوعب قیمت نباشد غلام را نگاه میدارد و ارش جنایت میگیرد مثل آنکه یک
دست غلام را ببرد غلام از آقا است و نصف قیمت را میگیرد و اگر جنایات مستوعب قیمت را
دو کس بکنند مثل آنکه یکدستش را یک کس ببرد و دیگری دست دیگرش را اکثر گفته اند آقا غلام را
نگاه میدارد و از هر یک نصف قیمت میگیرد و بعضی گفته اند غلام را با آنها میدهد و از
هر یک نصف قیمت میگیرد **شرط دوم** در قصاص آن است که قاتل و مقتول در دین
مساوی باشند و در این باب چند مطلب است **اول** بدانکه مسلمان را بعوض کافر نمی کشند مطلب
خواه کافر جزیه دهد یا در امان مسلمانی باشد یا حربی باشد و اگر جزیه ده را بکشد او را از حقوق
بازداشتن یا کیفر آن باشد حاکم شرع او را تعزیر میکند و دیت ذمی میدهد چنانکه مذکور
خواهد شد ان شاء الله و اگر عادت کرده باشد بکشتن ایشان و مکرر کشته علما خلاف است بعضی
گفته اند او را میکشند بقصاص بعد از آنکه وارث کافر تفاوت دیت مسلمان و ذمی را
بوارث مسلمان بدهد و بعضی گفته اند امام او را بحد میکشد از فساد در زمین نه قصاص
و تفاوت دیت نمیگیرند و بعضی گفته اند مطلقا او را نمیکشند بلکه تعزیر کنند و دیت ذمی
میگیرند و مرد ذمی را بعوض مرد ذمی و زن ذمیه میکشند و اگر مقتول زن باشد نصف دیت
ذمی را ورثه زن میدهند بورثه قاتل و زن ذمیه را بعوض مرد ذمی و زن ذمیه میکشند
و اگر مقتول زن باشد نصف دیت ذمیه را بعوض مرد کشند چیزی ورثه زن نمیدهند چنانکه
در مسلمان گذشت **دوم** اگر کافر ذمی مسلمان را بکشد عمدا اشهر آن است که او را و مالش

دانه



یا ورثه مقتول میدهند اگر خواهند او را میکشند بر خصوص امام و اگر خواهند ببخشند که میگیرد فرزندان
نابالغ او را نیز ببخشند که میگیرند و بعضی گفته اند فرزندان او را نیز ببخشند که نمیتوان گرفت و خالی از
قوتی نیست و بعضی گفته اند اگر او را ببخشند که مال او بلکه از ایشان خواهد بود و اگر او را بکشند مالش را
نمیگیرند و مدلول روایت معتبر در این باب و آنچه مشهور است آن است که او و مالش را بورثه
مقتول میدهند اگر خواهند او را میکشند و اگر خواهند بنده خود میگردانند و فرزندان در
حدیث ذکر شده و اگر بعد از کشتن مسلمان مسلمان شود او را نمیتوان کشت و اسلام مانع قتل
او میشود یا او را میکشند یا دیت از او میگیرند و متعرض اموال و اولاد او نمیتوانند شد اما او را
نمیتوان گرفت و اگر بعد از آنکه او را ببخشند که گرفتند مسلمان شود بنده که او بر طرف میشود اینها
همه در صورتی است که مسلمان را بعمد کشته باشد و اگر بخطا کشته باشد شیخ طوسی ره گفته است اگر
مالی دارد دیت از مال او میگیرند و اگر مالی ندارد امام دیت را از بیت المال میدهد زیرا
ایشان بمنزله بندگان امامند و جزیه بامام میدهند و شیخ مفید ره گفته است که در خطا دیت
از عاقله او میگیرند و این قول گفته نیست دیت مطلقا بر امام است خواه مالی داشته باشد و خواه نه
مؤلف گوید اظهر در شبه عمد ظاهر ادله آن است که دیت را از مال ذمی میگیرند **سوم** اگر کافر
دیگر را بکشد و مسلمان شود او را بعوض نمیکشند و اگر کشته شده از اهل ذمه باشد دیت او را میدهد
**چهارم** اگر ولد الزنا را مسلمان حلال زاده بکشد مشهور آن است اگر پیش از بالغ شدن
ولد الزنا باشد او را بعوض نمیکشند و ظاهر کلام اکثر آن است او دیت مسلم ندارد و اگر بعد
از بلوغ ولد الزنا و اظهار اسلام او بکشد مشهور آن است او را بعوض میکشند و بعضی گفته اند
حکم کافر دارد و حلال زاده را بعوض او نمیکشند **پنجم** اگر کافر ذمی مسلمانی را که مرتد شده باشد
بکشد گفته اند او را بعوض میکشند و اگر مسلمانی مرتد را بکشد قصاص نمیکنند اجماعا و در
دیت خلاف است و مشهور آن است او دیت ندارد و اگر مرتد ذمی را بکشد خلاف است آیا
او را بعوض میکشند یا نه و مسئله اشکالی دارد **ششم** اگر کسی که قصاص بر او واجب شده باشد

غیر وارث مقتول بدون اذن او بکشد مشهور آنست که او را بعوض نمیتوان کشت و اگر کسی بر او قتل واجب
شده باشد بسبب زنا یا لواط و غیر امام یا حاکم شرع او را بکشد نامشروع کرده است اما بر او
قصاص و دیت نیست **شرط ششم** در قصاص آنست که قاتل پدر مقتول نباشد و در آن چند
مسئله است **اول** آنکه اگر شخصی فرزند خود را بکشد پدر را بعوض فرزند نمیکشند هر چند بعمد کشته باشد
بلکه واجب است اگر عمدا کشته باشد کفاره قتل عمد بدهد و دیت را بورثه بدهد و حاکم شرع او را
تعزیر میکند و اگر خطا کشته باشد کفاره قتل خطا و دیت بدهد و گفته اند اجداد پدری نیز بعوض
فرزند نمیکشند و فرقی نیست میان آنکه مقتول پسر باشد یا دختر و فرزند را بعوض پدر میکشند
و مادر را بعوض فرزند و فرزند را بعوض مادر میکشند و اجداد و جدات مادری و جدات
پدری را بعوض فرزند زاده و فرزند زاده را بعوض ایشان میکشند و سایر خویشان را بعوض یکدیگر
میکشند **دوم** هرگاه پدر کسی زن خود را که مادر آن فرزند باشد بکشد آیا فرزند طلب قصاص
مادر از پدر میتواند کرد خلافست و مشهور میان علما آنست که نمیتواند کرد و دیت میتواند گرفت
و بعضی گفته اند قصاص میتواند کرد **سیم** هرگاه دو فرزند به سعادت لحم باشند یکی مادر را بکشد
و دیگری پدر را فرزندی که مادر را کشته است میتواند پدر کشی را بکشد و پدر کشی نیز مادر کشی را میتواند
کشت و اگر نزاع شود میان ایشان که هر یک خواهند پیشتر بکشند حاکم شرع قرعه میزند باسم
هر یک که بیرون آید دیگری را میکشد بعد از آن ورثه مقتول او را میکشند **شرط چهارم** وزندح
در قصاص آنست که قاتل کامل العقل باشد و در آن چند مسئله است **اول** اگر دیوانه عاقلی
یا دیوانه را بکشد او را بعوض نمیکشند بلکه دیت از عاقله او میگیرند و اگر در حالت عقل بکشد
و بعد از آن دیوانه شود او را میکشند **دوم** اگر طفل نابالغی کسی را بکشد خواه مقتول بالغ
باشد و خواه کودک او را بعوض نمیکشند بلکه دیت از عاقله او میگیرند و بعضی گفته اند
اگر طفل ده سالش تمام باشد او را قصاص میکنند و بعضی گفته اند اگر قامتش پنج شبر باشد او را پنج م
قصاص میکنند و این دو قول میان متاخرین متروک است **سیم** اگر بالغ طفل یا نابالغ را

بکشد



بکشد مشهور میان علما آنست که او را بعوض میتوان کشت و ابو الصلاح رد قایل شده است که
او را نمیکشند و دیت از او میگیرند **چهارم** هرگاه عاقلی دیوانه را بکشد اگر دیوانه قصد او کرده
و او از خود دفع کرده و دیوانه کشته شده خونش هدر است نه قصاص لازم میشود نه دیت
و در روایت معتبر وارد شده است و در هر صورت دیت از بیت المال میدهند و اگر کسی او را
کشته اگر بعمد او را کشته یا شبه بعمد او را نمیکشند و دیت از مال او میگیرند و اگر خطا کشته است
دیت بر عاقله اوست **پنجم** اگر مستی که عقلش زایل شده باشد کسی را بکشد بحوشی که اگر
مست نمیبود مستحق قصاص میشد خلافست اکثر گفته اند قصاص میتوان کرد و بعضی گفته اند
دیت میگیرند و اگر کسی بنادانی مسکری خورده باشد و مست شده باشد یا دوایی باعث بیهوشی او شده
باشد یا دوا داده باشند و بنادانی خورده باشد یا بجبر شراب در گلویش ریخته باشند در این صورتها
ظاهرش آنست که قصاص نباشد **ششم** اگر کسی در خواب کسی را بکشد بر او قصاص نیست و دیت در مال
اوست و بعضی گفته اند دیت بر عاقله اوست **هفتم** مشهور میان متاخرین علما آنست که کور
حکم بینا دارد در قتل عمد و خطا و جمعی از علما قایل شده اند که عمد کور نیز حکم خطا دارد و در بعضی
روایات وارد شده است که دیت از عاقله او میگیرند در سه سال اگر عاقله نداشته باشد
دیت را از مال او میگیرند در سه سال و در روایت دیگر وارد شده است که از مال او میگیرند
اگر عاقله نداشته باشد امام ع میدهد یعنی از بیت المال **شرط پنجم** در قصاص آنست که خون کشته شرعا
محفوظ باشد و قتل بر او واجب نشده باشد پس اگر مسلمانی مرتدی را بکشد یا زانی را که زنا کار
او ثابت شده باشد و مستحق قتل شده باشد در عوض او را نمیکشند و همچنین قصاص نمیباشد
برای کسی که قصاص بر او لازم شده بود و اجنبی او را قصاص کند و بسبب این بعمد قتل آنکه
دست کسی را بریده دست او را بعوض نبریدند و هر چند سعی کردند چنین قطع کشته نامرد با آنکه
حد زنا یا غیر او بر او زده اند و او مرد در اینها قصاص نمیباشد **فصل پنجم** در بیان دعوی
قتل است و آنکه قتل بان ثابت میشود و در آن دو مقصد است مقصد اول در بیان دعوی

و کیفیت دعوی است شرط است در مدعی که بالغ و عاقل و رشید باشد در وقت دعوی و آنکه دعوا
بر کسی کند که صدور فعل از او ممکن باشد پس اگر دعوی بر کسی کند که معلوم باشد که در وقت کشته شدن
مقتول در آن محل نبوده دعوای او مسموع نشوند و همچنین اگر دعوی کند اجتماع جماعتی را بر قتل یک
کسی که اجتماع ایشان بر آن امر ممکن نباشد نمی‌شنوند مثل آنکه گوید که جمیع اهل شهر جمع شدند
و او را کشتند اگر از این دعوی برگردد و بگوید ده نفر جمع شدند و او را کشتند مشهور آن است
که می‌شنوند و بعضی شرط کرده‌اند که باید دعوی مفصل و محرر باشد پس اگر دعوی کنند که میدانم
فلان شخص پدر مرا کشته است و نمیدانم که بعمد کشته است یا بشبه عمد یا بخطا نمی‌شنوند دعوای او را
و بعضی گفته‌اند که می‌شنوند و دیت میگیرد اگر چنین باشد ثابت شود و اگر گوید که میدانم او بعمد کشته است
اما نمیدانم شریکی داشته یا نه بعضی گفته‌اند نمی‌شنوند و بعضی گفته‌اند بعد از ثبوت امر صلح
می‌کنند بر مقداری از دیت و همچنین خلافست در آنکه اگر دعوی کند که یکی از این دو نفر پدر مرا
کشته‌اند یا یکی از این ده نفر کشته‌اند بعضی گفته‌اند دعوایش باطل است و بعضی گفته‌اند می‌شنوند
و میتوانند هر یک را قسم دهد و اگر گواه بگذرانند گواه نیز چنین مجمل گواهی بدهند می‌شنوند
برای آنکه اگر ثبوت برسد لوث ثابت میشود برای هر یک و اگر برگردد وارث و دعوای
یکی کند قسامه میخواهد لیکن چنانکه ان شاء الله مذکور خواهد شد و شرط دیگر آن است که
دعوای او مستلزم تناقض نباشد مثل آنکه اول دعوی کند که زید تنها پدر مرا کشته است پس
دعوی کند که عمرو دیگر هم او را کشته است یا با زید شریک بوده است مشهور آن است که دعوای
اول و دوم هیچیک را نمی‌شنوند و بعضی گفته‌اند اگر دوم تصدیق او کند و بگوید من کشته‌ام می‌شنوند
و اگر اول تصدیق کند و او برگردد بدعوای اول بعضی گفته‌اند می‌شنوند و اگر هر دو اقرار کنند
بعضی گفته‌اند اگر هر دو او را تصدیق کنند بر او لازم میشود و بعضی احتمال داده‌اند قصاص
عمدی از هر دو ساقط میشود و بر هر یک نصف دیت لازم میشود و اگر دعوای کند و میداند آن برگردد
و بگوید شبه عمد بود یا خطا قول مشهور آن است که مسموع است و باید که اثبات کند

مقصد دوم

در آنکه



در آنکه دعوای قتل بآن ثابت می‌شود و آن سه چیز است اول اقرار قاتل بآنکه کشته است و اکثر علما
اعتقاد آنست که یک مرتبه اقرار کافی است و بعضی گفته‌اند باید دو مرتبه تا ثابت می‌شود و شرط است که اقرارکننده
بالغ و عاقل و مختار و آزاد باشد پس اگر طفل نابالغ یا دیوانه اقرار کند اعتبار ندارد و اگر
کسی بجبر و شکنجه اقرار کند اعتبار ندارد و اگر بنده اقرار کند اعتبار ندارد چون حق آقا باو
تعلق دارد و اگر آقا نیز تصدیق کند ثابت می‌شود و اگر آقا اقرار کند بچیزی که موجب قصاص است در
حق بنده اعتبار ندارد و اگر اقرار کند بامری که موجب دیت است می‌شنوند هر چند بنده اقرار کند
تعلق میگیرد برقبه بنده موافق مشهور و اگر سفیهی که اموال خود ضایع کند یا کسی که قرض بسیار بهم رسانیده
باشد که زیاده از اموالش باشد و حاکم شرع او را منع کرده باشد از تصرف در اموالش اگر اقرار بقصاص
کنند ثابت میشود و اگر اقرار کنند بموجب دیت اکثر گفته‌اند ثابت میشود اما با قرض‌خواهان
در مفلس شریک نمیشود بلکه بعد از ادای قرضها اگر مالی بماند میدهد و اگر یکی اقرار کند که من
او را بعمد کشتم و دیگری اقرار کند که من او را بخطا کشتم وارث مخیر است میان هر دو که هر یک را
اختیار کند دعوای او از دیگری ساقط میشود و اگر یکی اقرار کند که من او را عمداً کشتم و دیگری
اقرار کند که من کشتم او نکشته است پس اول از اقرار خود برگردد قصاص و دیت از هر دو
ساقط میشود و امام ع از بیت‌المال دیه میدهد بنابر مشهور و بعضی گفته‌اند که وارث
مخیر است هر یک را که اختیار کند میکشد و دست از دیگری برمیدارد و مستند مشهور
روایتی است از حضرت صادق ع منقول است که در زمان حضرت امیرالمؤمنین ع مردی را
بخدمت آن حضرت آوردند او را دیدند در خرابه دیده بودند که کاردی خون‌آلود در دست
داشت و کشته در آن خرابه بود که در خون خود میغلطید و بامر ده حضرت امیر از او پرسید
چه میگویی گفت یا امیرالمؤمنین من او را کشتم حضرت فرمود که ببرید او را و بعوض
مقتول قصاص کنید در اثنای راه او را مردی دید و گفت قصاص مکنید مرد دیگر آمد
و گفت تعجیل مکنید و او را بخدمت حضرت برگردانید چون بخدمت حضرت امیر آمدند

آن مرد را هم کشت والله یا امیر المؤمنین که او مقتول را نکشته است من کشته‌ام حضرت امیر از اول که خوف باعث
شد که تو اقرار بر جان خود کردی گفت یا امیر المؤمنین چه می‌توانستم کرد آنکه این گروه بسیار وصح
بر من گواهی میدادند و مرا با کارد خونین نزد کشته یافتند ترسیدم از او میترسیدم نزد او
البته بیم از ترس کشته اقرار کردم و من مرد قصابی بودم گوسفندی در پهلوی این خرابه کشتم
و مرا بول گرفت و کارد در دست داخل خرابه شدم تا بول کنم ناگاه این کشته را دیدم
که در خون خود می‌طپید ساعتی در آن نظر کردم که این جماعت داخل خرابه شدند و مرا گرفتند
حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که هر دو را ببرید نزد امام حسن ع و بپرسید حکم در باب ایشان چیست
چون هر دو را نزد حسن مجتبی ع بردند و قضیه را عرض کردند فرمود که بگویید به حضرت امیر که اگر این
مرد یک کس را کشته است یک کس دیگر را زنده کرده و از کشتن نجات داده و حق تعالی می‌فرماید
و من احیاها فکأنما احیی الناس جمیعا یعنی هر که زنده گرداند نفسی را پس چنان است که زنده
گردانیده است همه مردم را دست از هر دو باید برداشت و دیت مقتول را از بیت المال باید
داد چون به حضرت امیر ع عرض کردند تصویب حکم آن حضرت را فرمود و دیه را از بیت المال داد

دوم گواهی است و خلافی نیست در آنکه به دو گواه عادل مرد قصاص ثابت میشود و بعضی گفته اند
که بگواهی یک مرد و دو زن عادل نیز ثابت میشود قصاص و جمعی از علما گفته اند که به شهادت ایشان
قصاص ثابت نمیشود اما دیت لازم میشود هر چند بر عمد شهادت دهند و اگر بشهادت آن فعلی که موجب
دیت باشد مثل قتل شبه عمد یا خطا یا جراحتها که در آنها قصاص نمی‌باشد و دیت
می‌باشد مانند شکستن استخوان یا جراحتی که باندرون رسیده باشد اینها به یک مرد و دو
زن و یک مرد عادل و قسم ثابت میشود بنابر مشهور و در شهادت شهود شرط است
که صریح شهادت دهند مثل آنکه بگویند شمشیر بر او زد و او همان ساعت مرد یا آنکه اینقدر زد
او را تا از آن زدن مرد یا آنکه بسبب آن زخم بیمار شد و از آن بیماری مرد و اگر در این صورت
قاتل بگوید راست میگویید بیمار شد اما از بیماری دیگر مرد نه بسبب زخم بعضی گفته‌اند قول او

مسموع است



مسموع است با قسم و ایضا شرط است که گواهی گواهان با یکدیگر موافق باشد پس اگر یک گواه
گوید او را در اول روز کشت و دیگری گوید در آخر روز یا یکی گوید در خانه کشت و دیگری گوید
در بازار کشت یا یکی گوید به خنجر کشت و دیگری گوید به شمشیر کشت ثابت نمیشود و خلاف است در این صورت
لوث ثابت میشود برای قسامه یا نه و اگر یکی شهادت دهد که دیدم او را کشت و دیگری
گوید از او اقرار شنیدم او را کشته ثابت نمیشود کشتن الا لوث متحقق میشود و اگر
یکی گوید او اقرار کرد او را عمدا کشتم و دیگری گوید او اقرار کرد او را کشتم مطلقا
بعید نیست که اصل کشتن ثابت میشود و در نوع کشتن قول قاتل مسموع است و اگر یکی گوید او را
عمدا کشت و دیگری گوید او را کشت و بر عمد شهادت ندهد مشهور آن است که قتل ثابت
نمیشود الا لوث محقق میشود و در این باب چند مسئله است اول آنکه اگر دو کس بر دو کس
گواهی دادند که فلان شخص را کشته اند پس آن دو کس بر گواهان شهادت دادند که گواهان
او را کشته اند اگر وارث مقتول تصدیق دو گواه اول کرد قصاص بر دو مرد ثانی
ثابت نمیشود و اگر تصدیق دو مرد دیگر کرد قصاص از هیچ طرف نمیشود دوم
اگر دو گواه گواهی دهند بر شخصی که مقتول را کشته است و دو گواه دیگر گواهی دهند
بر دیگری که او کشته است در این مسئله خلاف است بعضی گفته اند هیچیک را نمی‌کشند و لیکن
هر یک نصف دیت میگیرند اگر گواهی بعمد یا شبه عمد دهند و اگر بر خطا گواهی دهند
از عاقله هر یک نصف دیت میگیرند و بعضی گفته اند وارث مخیر است تصدیق هر
یک از گواهان را میکند او را که گواهی بر او داده اند میکشد و در مسئله اقوال دیگر
نیز هست و محل اشکال است سیم هرگاه دو گواه عادل شهادت دهند بر مردی که
شخصی را کشته است پس مرد دیگر بیاید و بگوید من کشته‌ام او را و این مرد را که گواهان
بر او گواهی داده اند نکشته است در این صورت مشهور میان علما آن است که وارث
مخیرند که آن کسی را که بر او گواهی داده اند و آنکه اقرار کرده است نصف دیت را

میبه هر بوارث آن شخص او را قصاص میکنند و میشنوانند که او را بکشد و اقرار کرده است
و چیزی بوارث او نمیدهند برای انکه اقرار کرده است که من تنها کشتم او را و نمیتوانند
وارث مقتول هر دو را بکشد اما باید نصف دیت بدهد بوارث انکه گواه بر او
گواهی داده و نمیدهد هیچ چیزی بوارث انکه اقرار کرده است و اگر بدیت راضی شوند نصف
دیت میگیرد و این مضمون روایت صحیح است که درین باب وارد شده است و بعضی قایل
شده که مخیر است وارث میان قصاص هر یک که خواهد و میان قتل هر دو از انها قتل یا بن ثابت
میشود قسامه است بعضی قسم چند از مدعیان خون بخورند و بان ثابت کنند خون بود حق تعالی برای احتیاط
در خون مسلمانان و عدم فوت شدن بر قتل ایشان در خون اول قسم را بر مدعی قرار داده و
اگر رد کند بر مدعی علیه بخلاف حکم اموال از اول قسم متوجه مدعی علیه میشود اگر گواه نباشد
و اگر او رد کند مدعی قسم میخورد و بعضی گفته اند اگر نکند و نکول از قسم کند بازنا بات میشود
اما قسامه در جائی است که لوث باشد یعنی قرینه باشد که افاده ظن کند بر صدق قول
مدعی اگر لوث نباشد بر روش سایر دعواها یک قسم متوجه مدعی علیه میشود و ملک قسم دعوی
از او ساقط میشود و اگر قسم را رد کند مدعی قسم میخورد مثل سایر دعاوی و درین مقام
چند بحث است **اول** در تحقیق لوث دانستی که مذکور شد امری است که مفید ظن
باشد برانکه مدعی دعوای کند مثل انکه یک گواه عادل گواهی دهد که او کشته است یا جمعی
از فساق یا کفار یا زنان یا اطفال گواهی دهند از گفته ایشان ظن قوی بهم رسد
او کشته است یا ببینند او تازه کشته شده و کسی حربه خون آلود دارد و نزدیک او
ایستاده یا نزدیک او میگریزد یا کشته در خانه جماعتی یافت شود یا انکه کشته در میان قبیله
یا قلعه یا قریه کوچک یا محله یافت شود و میان دشمنی ظاهر باشد در حق ایشان لوث
خواهد بود بنا بر مشهور اگر وارث خون دعوای قتل کند بر ایشان یا بر بعضی از ایشان قسم
را میتواند کرد برای اثبات دعوای خود یا انکه از دور ببینند مردی حربه و کشته میدهد



از هر یک ...

اشتباه



دیگری میفرماید و چون نزدیک بیایند کشته را به بینند این نیز موجب لوث است یا انکه یک عادل یا دو عادل
شهادت بدهند یکی از شهود شخصی او را کشته در حق هر یک لوث متحقق است که اگر وارث
یکی را تعیین کند قسم میتواند یاد کرد و همچنین اگر جماعتی پراکنده شوند و کشته در میان ایشان باشد
در وقت مجادله لوث در حق هر یک ثابت است و اگر کشته را در میان قریه بیابند هر یک که نزدیک
تر است بمجرد لوث ثابت نیست الا بشرط عداوت ظاهر میان او و اهل قریه باشد و اگر
مقتول پیش از مردن بگوید فلان مرا ضربت زد موجب لوث نیست بنا بر مشهور و بعضی
گفته اند لوث است و مشهور آن است که در لوث شرط نیست که اثری از جراحت یا خنق باشد نیز
احتمال است که کسی بکشد بغیر یا فشردن خصیه و امثال انها نیز باشد و اگر کشته در خانه
بیابند و در ان خانه غلامی نیز باشد لوث نسبت بغلام ثابت میشود خواه غلام مقتول باشد
یا غلام دیگری و وارث یا قسامه بر عمدی تواند غلام را بکشد یا بنده بگیرد و اگر غلام دیگری باشد
و اگر غلام مقتول باشد نیز فایده در بعضی از صور ظاهر میشود و اگر لوث نسبت باهل خانه ثابت
شود و یکی از ایشان اثبات کند که در وقت کشته شدن او در ان خانه نبود لوث از و ساقط
میشود و اگر ثابت نتواند کرد بقسم از او رفع میشود **بحث دوم** در عدد قسامه است
و خلافی نیست در انکه در دعوای قتل عمد پنجاه قسامه است و در شبه عمد و خطا خلاف است
بعضی گفته اند در انها نیز پنجاه قسم است و بعضی گفته اند بیست و پنج قسم است و این قول بحسب دلیل
قوی تر است و اولی الاحوط دانسته اند و قسامه چنانچه در کشتن میباشد در جراحت اعضا نیز
میباشد مثل انکه دست کسی را بریده اند و لوث نسبت بکسی حاصل است و گواه نیست و مجروح دعوا
میکند برانکه لوث بر او ثابت شده بقسم میتواند ثابت کرد اما در عدد قسم در اینجا نیز
خلاف است بعضی گفته اند هر عضوی که دیت او برابر دیت نفس باشد کلمش مانند قتل است از
عمد پنجاه قسم است بنا بر یک قول و بنا بر قول دیگر در عمد نیز همچنین است و در شبه عمد و خطا در هر
دیت انچه کمتر باشد بان نسبت کم میشود پس اگر عضوی که دعوی کنند که عمدا بریده و دیت آن مثل نصف

آری باشد مثل آنکه زبان او را ببرند یا بینی او را یا هر دو دست او را ببرند پنجاه قسم ثابت می‌شود
و اگر دعوی کند آنکه دست او را بریده یا یک چشم او را کور کرده که دیتش نصف دیه است
بیست و پنج قسم خواهد بود و اکثر علما گفته‌اند در اعضا اگر مثل دیه او باشد مثل شش قسم است
و اگر چه کمتر باشد به همان نسبت کم می‌شود چنانچه اگر یک انگشت بریده باشد پنج قسم خواهد بود
و این قول اقوی و اظهر است بحث سیم در بیان کیفیت قسامه است و حکمش آن است اگر هرگاه
قرینه لوث باشد و بر خصوص شخصی دعوا کند وارث که فلان شخص مورث مرا کشته است
و من علم دارم باید قسم بخورد یا برادران خویشان و قبیله خود بعدد قسامه جمع می‌کند و هر یک
قسم یاد می‌کنند که فلان شخص فلان مقتول را به عمد کشته است اگر عمد دعوی کنند پنجاه کس می‌آیند
خواه وارث همه باشند و داخل مدعیان باشند و خواه نباشند و اگر پنجاه نفر نباشند
یا باشند و بعضی قبول قسم نکنند قسم را بر ایشان مکرر می‌کنند تا پنجاه تمام شود مثل آنکه اگر بیست و پنج نفر
باشند هر یک دو قسم یاد می‌کنند و اگر ده نفر باشند هر یک پنج قسم یاد می‌کنند و در دعوی قتل
خطا بیست و پنج قسم یاد می‌کنند بنا بر قول اقوی و در اعضا بنا بر قول اقوی شش نفر و اگر سه نفر
باشند هر یک دو قسم یاد می‌کنند و اگر غیر مدعی احدی نباشد همه قسمها را او یاد می‌کند و اگر کسی
در قسم واقع شود از زنی که باید تمام کند و ظاهر علما آن است که در قسامه فرقی نیست میان
آنکه مقتول مرد باشد یا زن باشد و در هر جا پنجاه قسم است در عمد و مشهور آن است شرط است
در قسامه که ذکر کند در قسم کشنده را و کشته شده را بالنسبت و بجوز اشتراکه اگر نباشد ذکر
کند که تنها کشته است یا شریکی داشته است و آنکه به عمد کشته است یا شبه عمد یا خطا و هرگاه
مدعی خویشان و قبیله او ان عدد ایشان باید از قسم یا نکنند مدعی می‌تواند که سوگند قسم بر منکر
او و قبیله و عشیره او مجموع پنجاه سوگند یاد کنند او سوگند اند و اگر عشیره و قبیله قسم یا نکنند
منکر تنهایی پنجاه سوگند یا کند و اگر حکم نکول نماید و قسم یا نکند و عشیره خویشانش پنجاه مرکنند
یا کنند بعضی گفته‌اند کافی است برای رفع دعوی و بعضی گفته‌اند تا خود سوگند یا نکند اگر چه

یک سوکند



یک سوگند باشد رفع دعوی نمی‌شود و اگر منکر پنجاه قسم با آن عدد بیاید باید یاد کند و منکر و اقارب
او یاد نکنند مشهور آن است که دعوای قتل بر ایشان ثابت می‌شود و بعضی گفته‌اند منکر رد کند قسم را بر — نمیتوانند هم
مدعی پس اگر مدعی قسم یاد کند دعوای او باطل می‌شود و اگر نکند قسم یاد کند دعوی ثابت می‌شود
و اگر کافر دعوای قتل بر مسلمان داشته باشد او کافر را کشته است و باید دیه بدهد
خلاف است آیا قسامه ثابت می‌توانند کرد یا نه و اول اشهر است اما کشتن غلام خود را
قسامه ثابت می‌توانند کرد و بعضی گفته‌اند در این یک قسم کافی است و این قول ضعیف است
بحث چهارم در سایر احکام و توابع قسامه است و در آن چند مطلب است اول هرگاه
آنها که دعوای قتل بر ایشان می‌کنند زیاده از یک کس باشند مثل آنکه وارث می‌گوید
فلان و فلان هر دو پدر مرا کشته‌اند اگر مدعی سوگند یاد کند یک پنجاه قسم کافی است و در عمد هم
اگر قسم را تکرار کند دو قول است بعضی گفته‌اند پنجاه قسم بر ایشان قسمت می‌کنند و اکثر
علما گفته‌اند هر یک پنجاه سوگند یاد می‌کنند دوم هرگاه بر دو کس دعوای قتل کنند و در یکی
لوث باشد و بر دیگری لوث نباشد بر آنکه لوث بر او ثابت است پنجاه قسم یاد می‌کند
و بالنسبت شرکت بر او قتل ثابت می‌شود پس اگر دعوی عمد کرده باشد و قسم یاد کند و خواهد
او را بکشد باید که نصف دیه او را بدهد و او را بکشد و دیگری را لوث در او نیست
یک سوگند یاد می‌توانند داد و اگر او سوگند یک سوگند یا می‌کند و قتل بر او نیز بقدر
شرکت ثابت می‌شود سیم هرگاه وارث متعدد باشند مثل آنکه مقتول دو پسر داشته
باشد و لوث محقق باشد مجموع دو پسر یا با سایر اقارب مقتول پنجاه قسم یاد می‌کنند
در عمد و اگر یکی از دو پسر غایب باشد یا نابالغ باشد وارث حاضر بالغ اختیار دارد
اگر می‌خواهد صبر می‌کند تا دیگری حاضر یا بالغ شود و اگر می‌خواهد خود با اقارب پنجاه قسم
یاد می‌کنند و بقدر حصه او ثابت می‌شود و چون غایب حاضر شود یا طفل بالغ شود
بقدر حصه خود بیست و پنج سوگند در عمد یاد خواهد کرد چهارم هرگاه لوث بر کشتن شخص

متفق باشند که پسر فلان کشته باشد و یکی گوید که آن شخص کشته است که لوث در او متحقق است
و دیگری گوید که او نکشته است خلاف است که آیا لوث برطرف میشود یا باقی است و بنابر
مشهور که لوث برطرف نمیشود پس اول پنجاه قسم یاد میکند و نصف دیه میگیرد
پنجم هرگاه وارث خون بمیرد وارث او از قسامه قایم مقام او است ششم خلاف است
که متهم بقتل سوای از ثابت شدن آیا حبس میکنند یا نه بعضی گفته اند تا شش روز
حبس میکنند اگر مدعی ثابت نکرد او را رها میکنند و بر این مضمون روایتی هست و بعضی
گفته اند تا سه روز حبس میکنند و بعضی گفته اند تا ثابت شود حبس میکنند و بعضی گفته اند
اگر حاکم شرع را ظن بهم رسیده است که او قاتل است او را شش روز در حبس میکنند و
الا فلا و قول نادری هست که اگر مدعی دعوی کند که گواه دارم و حاضر نیست تا یکسال
حبس میکنند و این قول ضعیف است هفتم هرگاه کشته در میان انبوه مردم بیابند مانند
بازاری که کثرت بسیار در آن باشد و از همه صنف مردم جمع شوند یا بر سر پلی یا جسری
یا مسجد جامعی یا در بیابانی که نزدیک قریه و شهری نباشد در اینجا لوث نمی‌باشد
و دیه را امام علیه السلام از بیت المال مسلمانان میدهد فصل ششم
در کیفیت استیفای قصاص است و در آن چند مقصد است مقصد اول مشهور میان
علما آنست که در قتل عمد قصاص لازم میشود و بس و اگر وارث خون و قاتل هر دو
راضی بدیه بشوند و صلح کنند بر مالی قصاص ساقط میشود و آنچه صلح کرده اند لازم
میشود و اگر وارث دیه طلب کند و قاتل راضی نباشد و گوید مرا عوض بکش
او را جبر نمیتوانند کرد بر دیه و اگر قاتل گوید دیه میدهم تا وارث راضی نشود
قصاص ساقط نمیشود و بعضی از علما گفته اند در عمد یکی از قصاص یا دیه لازم میشود
و وارث خون اختیار دارد اگر خواهد قصاص میکند و اگر خواهد دیه میگیرد و قاتل را
اختیاری نیست مقصد دوم در بیان وارث قصاص و دیه است بدانکه

خلافی



خلافی نیست میان علما که زن و شوهر اختیار قصاص ندارند و قصاص با سایر ورثه نسبی است و اگر
سایر ورثه صلح کنند بر دیه اشهر آنست که زن و شوهر هم از دیه میراث میبرند و در سایر
ورثه چهار قول است اول آنکه هر که میراث مال میبرد میراث از دیه میبرد و اختیار قصاص
دارد دوم آنکه مخصوص عصبه است یعنی خویشان پدری پس برادران و خواهران مادری نه اختیار
قصاص دارند و نه از دیه میراث میبرند و همچنین خاله و خالو و عمه و عموی مادری از قصاص
و دیه میراث نمیبرند و بعضی حکم محروم بودن را مخصوص برادران و خواهران مادری
دانسته اند و در سایر اقارب مادری جاری نکرده اند زیرا که روایات در خصوص ایشان
وارد شده است و این قول خالی از قوتی نیست سوم آنکه اگر خویشان پدر و مادری باشند
خویشان پدری تنها و مادری تنها میراث نمیبرند چهارم آنکه زنان را در مقام اختیار قصاص کردن
و عفو کردن نیست و اختیار با مردان است و اگر بدیه قرار دهند ایشان میراث میبرند
مقصد سوم در حکم وحدت و تعدد وارث است اگر وارث خون یک کس باشد
خلاف است که آیا بدون رخصت امام یا حاکم شرع قصاص میتواند کرد یا نه بعضی گفته اند
موقوف بر رخصت نیست و بعد از ثبوت بدون رخصت حاکم شرع قصاص میتواند کرد
و بعضی گفته اند بدون اذن حاکم شرع جایز نیست قصاص کردن و اگر بکند حاکم شرع
او را تعزیر میکند و چیزی بر او لازم نمیشود و بعضی گفته اند تعزیر هم بر او لازم نمیشود و بر هر
تقدیر در باب قصاص در اعضا تاکید در رخصت حاکم شرع زیاده از قصاص نفس است
و این خلاف را اکثر فقها در وارث واحد ذکر کرده اند اما ظاهر آن است که در متعدد نیز همین
خلاف جاری است و دلایل مشترک است و اگر وارث خون متعدد باشند دو قول است
بعضی گفته اند که هر یک جایز است استیفای قصاص کردن بعد از ثبوت و ضامن است حصه
باقی ورثه را که قدر حصه هر یک از دیه بدهد و قول دیگران است که جایز نیست هیچ یک
را بدون اذن دیگران قصاص کردن بلکه اگر همه اتفاق بر قصاص کنند باید که همه شمشیر را

بگیرند و بر گردن او بزنند یا همه یک شخص بیگانه را یا یکی از جمله را وکیل کنند تا او بکشد پس اگر
یکی از ورثه بدون اذن دیگران قاتل را بکشد نامشروع کرده است و در حکم او دو قول است
اول آنکه بد کرده است اما قصاص نمیتوان کرد او را بلکه سایر ورثه حصه خود را از دیت
از آن وارث میگیرند و بعضی گفته اند از ترکه قاتل که مقتول شده میگیرند و ورثه او از آن وارث
که قاتل را کشته میگیرند و اکثر گفته اند میان این دو شق مخیرند قول دوم آن است که او را در قاتل
و مقتول ثانی است بقصاص او میتوانند کشت و باید دیت مقتول اول را بورثه مقتول
ثالث و سایر ورثه مقتول اول بدهند از ترکه مقتول ثانی که قاتل اول است **مقصد چهارم**
در بیان حکم وارث طفل و غایب است اگر وارث متعدد باشند مثل آنکه مقتول چند
پسر دارد و بعضی حاضر اند و بعضی غایب مشهور آن است که وارث حاضر میتواند استیفای قصاص
بکند بشرط آنکه حصه غایب را از دیت ضامن شود و بعضی گفته اند باید انتظار بکشد تا آنها
حاضر شوند و اگر بعضی یا همه طفل باشند یا دیوانه باشند بعضی گفته اند انتظار میکشند تا طفل
بالغ شود و دیوانه عاقل شود و بعضی گفته اند در این مدت قاتل را حبس میکنند و اگر وارث
پدر یا جد پدری داشته باشد و ولی طفل باشد بعضی گفته اند ولی میتواند استیفای قصاص
بکند و بعضی گفته اند صلح بر دیت نیز اگر مصلحت داند میکند و اگر بالغ عاقلی در میان ورثه باشد
بعضی گفته اند میتواند قصاص بکند با ضامن شدن حصه طفل یا دیوانه از دیت و مسئله در غایت
اشکال است **مقصد پنجم** هرگاه وارث متعدد باشند و بعضی از ایشان قصاص خواهند و بعضی از ایشان
دیت گرفتن خواهند و قاتل بدیت دادن راضی شود یا بمبلغ دیت صلح کنند یا در میان علما
خلاف است اکثر گفته اند آنها که بدیت راضی شده اند قصاص میتوانند کرد و باید
اول حصه [illegible] کرده اند از دیت بدهند و بعضی گفته اند در این صورت قصاص
نمیتوان کرد و باید بدیت راضی شوند و بر این مضمون احادیث صحیح دلالت کرده است و اول
دلیلی اول اشهر است و اگر عفو کنند بعضی از ورثه و بعضی عفو نکنند و طلب قصاص کنند مشهور

میان



میان علما آنست که قصاص میتوانند کرد اما باید که حصه آنها که عفو کرده اند از دیت بورثه قاتل بدهند
و اگر شخصی عمدا کشته شود و قرض بسیار داشته باشد مشهور آنست که ورثه مخیرند اگر خواهند قصاص
میکنند و اگر خواهند می بخشند و اگر خواهند دیت میگیرند اگر قاتل راضی شود بدادن دیت
و اگر دیت گیرند آنرا صرف قرضهای مقتول میکنند و بعضی گفته اند که اگر قاتل دیت بدهد میبایست
ورثه قبول کنند و او را قصاص نکنند مگر آنکه ضامن شوند قدر دیت از قرض مقتول را **مقصد ششم**
در بیان حکم تعدد مقتول است اگر یک شخص چندین کس را یک دفعه بکشد مثل آنکه خانه بر سر همه منهدم سازد
یا همه را جراحتی بزند که بیک دفعه بمیرند ورثه جمیع مقتولین صاحب حق خواهند بود و اگر اتفاق کنند و همه
یکمرتبه استیفا کنند حق خود را همه گرفته خواهند بود و اگر یکی از ایشان بقرعه یا پیشی بستن او را بکشد
استیفای او شده خواهد بود و در حق دیگران خلاف است بعضی گفته اند برای هر یک از اینها باید دیت
از مال او میگیرند و بعضی گفته اند حق ایشان ساقط میشود و قول اول مشهورتر است و اتفاق است که اینها
میتوانند بعضی طلب قصاص کنند و بعضی طلب دیت و اگر چند کس را بتعاقب کشته باشد یکی بعد از دیگری
وارث هر یک را میرسد که طلب قصاص بکنند و خلاف است که آیا سابق را تقدم است یا نه و بر هر تقدیر
اگر یکی سبقت کند و او را بکشد بدون رضای دیگران حکمش همان است که در شق سابق مذکور شد
و همان خلافها در آن جاری است و مشهور آنست که دیگران هر یک تمام دیت میگیرند **مقصد هفتم**
در آداب استیفای قصاص است علما گفته اند که سنت است که امام یا حاکم شرع دو گواه عادل که مرتب
قصاص را دانند حاضر گرداند در هنگامی که استیفای قصاص میکنند و باید که اگر قصاص در اعضا باشد
آلتی که بآن قصاص میکنند زهر آلوده نباشد و در قصاص نفس نیز گفته اند باید آلت مسموم نباشد
اگر باعث آن شود که بدن [illegible] لازم نباشد و او را غسل نتوان داد یا کفن نتوان کرد و باید که آلتی
که بآن قصاص میکنند تیز باشد و کند نباشد که تعذیب زیاده [illegible] باید که بآلتی که او را
کشته باشد و بعضی در این صورت تجویز آلت کند کرده اند لکن باید کندتر از آلت قاتل نباشد و اول
احوط است و مشهور آنست که در قصاص نفس باید که بشمشیر او را گردن بزنند هر چند او بنحو دیگر کشته باشد

مثل آنکه غرق کرده باشد او را یا سوزانیده باشد یا بضرب سنگ یا چوب کشته باشد و بعضی گفته اند بهمان
طریق که او کشته است او را میتوان کشت مگر آنکه بنحو حرامی کشته باشد مثل آنکه از بسیاری
لواطه او را کشته باشد یا شراب در حلق او ریخته باشد تا او مرده باشد که در این صورتها اکتفا بگردن
زدن میکنند و اکثر گفته اند که باید که امام شخصی را تعیین کند برای گردن زدن و قصاص کردن
و از بیت المال او را وظیفه بدهد و اگر بیت المال نباشد بعضی گفته اند اجرت او را از قاتل یا جنایت
کننده میگیرند و بعضی گفته اند از آنکه برای او قصاص میکنند میگیرند و اگر گوید که بکارد یا تیغ خود
بکشم خود را یا دست خود را ببرم اکثر گفته اند که جایز نیست و اگر در قصاص عضو بدون تقصیر قطع
کننده او بمیرد بر او چیزی نیست و اگر زن حامله مستحق حد قتل یا قصاص شده باشد پیش از وضع
حمل جایز نیست بر او اقامت حد یا قصاص کردن برای رعایت فرزند هر چند حرام زاده باشد **مقصد
هشتم** در بیان احکام متفرقه است و در آن چند مسئله است **اول** اگر شخصی دست کسی را ببرد
پس دیگری را بکشد اول دست او را برای اول میبرند بعد از آن او را برای دوم میکشند و همچنین اگر
اول کشته باشد کسی را و آخر دست دیگری را بریده باشد باز اول دستش را میبرند و آخر گردنش را
میزنند **دوم** اگر دو دست کسی را ببرد و دو دستش را بعوض ببرند پس جراحت مجروح اول سرایت کرده
بهمان جراحت بمیرد او را بعوض میکشند و چیزی بعوض دستهایش را باو نمیدهند بنابر مشهور و در مسئله
اشکالها هست **سیم** هرگاه قاتل عمد بگریزد و بر او دست نیابند تا بمیرد اکثر علما گفته اند دیت از مال او
میگیرند و بعضی گفته اند اگر مال نداشته باشد از خویشان نزدیک او میگیرند پس از خویشان دورتر
و بر این مضمون روایت معتبر وارد شده است و بعضی گفته اند مطلقا دیت نمیگیرند **چهارم** در
روایت معتبر منقول است که مردی را نزد عمر آوردند که برادر مردی را کشته بود عمر او را بدست
برادر مقتول داد که او را بکشد پس او زد او را تا گمان کرد که او مرده است پس او را یاران او بخانه
بردند و در او رمقی یافتند و معالجه کردند تا باصلاح آمد چون از خانه بیرون آمد باز برادر مقتول او را
گرفت و گفت تو قاتل برادر منی و من ترا میکشم او گفت مرا یکبار کشتی چون او را نزد عمر بردند عمر

حکم



حکم کرد که او را بکشند چون بیرونش آوردند میگفت ای گروه مردم این مرد مرا یکبار کشته است و چون
او را بر حضرت امیرالمومنین علیه السلام گذرانیدند و بر حال او مطلع شد فرمود که بر او تعجیل مکنید تا من
بروم بنزدیک عمر و مسئله را تعلیم او کنم چون بنزد عمر آمد فرمود که حکم خدا چنان نیست که تو گفته
عرض کرد پس حکم چیست فرمود که این فاسق باید قصاص خود را بگیرد از برادر مقتول برای آنچه نسبت
باو کرده است پس برادر مقتول او را بکشد برادر چون این را شنید دست از او برداشت
و او را بخشید برای آنکه ترسید که اگر آنچه نسبت باو کرده است باو بکنند کشته شود و بمضمون
این روایت اکثر قدمای علما عمل کرده اند و بعضی این روایت را حمل کرده اند بر آنکه وارث او را بغیر
طریق شرعی قصاص کرده باشد چنانچه ظاهر روایت آنست که آنقدر چوب بر او زده بود که بگمان
خود او را کشته بود پس اگر شمشیر بر گردن او زده باشد و کاری نشده باشد اینحکم ندارد و او را
میتواند کشت **پنجم** در روایت معتبر از حضرت صادق ع منقولست که اگر شخصی مردی را بکشد
و مقتول دستش بریده باشد اگر دستش یا بر جنایتی بریده اند که بر خود کرده است یا دستش را کسی برید
و دیت دست خود را گرفته و اولیای مقتول خواهند او را قصاص کنند باید که دیت دست
بریده را بورثه قاتل بدهند و او را قصاص کنند و اگر خواهند دیت بگیرند باید دیت دست را
اسقاط کنند و باقی را بگیرند و اگر دستش در جنایتی بریده نشده و دیت دست خود را نگرفته قاتل را
در عوض میکشند و دیت دست را نمیدهند و اگر دیت بگیرند دیت تمام میگیرند حضرت فرمود که
چنین یافته ام در کتاب امیرالمومنین ع و اکثر علما باین روایت عمل کرده اند و بعضی گفته اند مطلقا
دیت دست را رد نمیکنند **ششم** در روایت معتبر از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که اگر شخصی
انگشتان دست کسی را ببرد و دیگری باقی کف او را ببرد اگر خواهد که دوم را قصاص باید که دیت انگشتان را
باو بدهد و دست او را ببرد و اکثر علما باین روایت عمل کرده اند و بعضی گفته اند دست دوم را
نمیتوانند برید باید ارش بگیرد **فصل هفتم** در بیان قصاص اعضا و جراحات
و شرایط آنها و در آن چند مبحث است **اول** آنکه شرطست در قصاص اعضا که عمدا آن عضو را قطع کرده باشد

بقطع که غالبا باعث تلف میشود یا آنکه قصد تلف عضو داشته باشد هر چند آن فعل غالبا سبب نباشد
چنانچه در قسمت عمد مذکور شد و ایضا چنانچه در قصاص نفس مذکور شد در قصاص اعضا نیز شرط است که در اسلام
و آزادی مثل یکدیگر باشند یا آنکه شخصی که جنایت بر او واقع شده کامل‌تر باشد از آنکه جنایت
کرده مثل آنکه بنده دست آزاد را ببرد یا کافر دست مسلمان را ببرد که در این دو صورت قصاص میکنند
بنده و کافر را و اگر زنی عضو مردی را ببرد زن را قصاص میکنند اگر آن عضو در زن باشد و زیاد را
دیت آن را از زن نمیگیرند و اگر مردی عضو زنی را قطع کند او را قصاص میکنند اگر آن عضو در زن در
باشد الا آنکه تفاوت دیت را می‌باید بدهد مثل آنکه مردی یک دست زنی را بریده باشد اگر زن خواهد
دست او را ببرد می‌باید نصف دیت دست را که ربع دیت آدمی باشد باو بدهد و دست او را ببرد
و پیشتر مذکور شد که تا بثلث دیت نرسد دیت مرد و زن تفاوت نمیکند و قصاص اعضای
کافر بعوض مسلمان میکنند و قصاص اعضای بنده بعوض آزاد میکنند الا اعضای مسلمان را بعوض کافر
و آزاد را بعوض بنده قصاص نمیکنند و ایضا شرطست که عضوی که قصاص میکنند با عضو مقطوع
در سلامتی و علت مساوی باشند یا عضو مقطوع بهتر باشد مثل آنکه دست صحیح را بعوض دست
شل نمیبرند بلکه دیت دست شل را میگیرند و دست شل را بعوض دست صحیح و دست شل هر دو میبرند
مگر آنکه ارباب خبرت و طبیبان حاذق خبر دهند که اگر این دست شل بریده شود خونش بند
نخواهد شد تا او بمیرد در این صورت دیت میگیرند دویم در کیفیت قصاص جراحات در
جراحتها که بر سر واقع شود و آنرا شجه مینامند باید که در همان موضع از سر که جراحت کرده است
قصاص کنند و طول و عرض آن جراحت را برشتها یا غیر آن بگیرند که بهمان مقدار قصاص کنند و او
و اطراف آنرا نشان بکنند که زیاده بریده نشود الا عمق اعتبار ندارد بلکه باید که آنقدر فرو برد که اسم
آن نوع بر آن صادق آید مثل آنکه جراحت موضحه بوده است یعنی استخوان نمایان شده بوده
در این جراحت آنمقدار بشکافند که استخوان ظاهر شود سیم شرطست در قصاص جراحتی که در آن
بیم خطر مردن نباشد و غالب آن باشد که آن جراحت کشنده نباشد پس اگر چنین نباشد و خطر مردن باشد

قصاص



قصاص نمیکنند بلکه دیت میگیرند مثل آنکه حربه بر شکم کسی زند که باندرون رسید و او نمرد و زنده ماند
در اینجا قصاص نمیتوان کرد زیرا که غالبا کشنده است و در آنجا بندرت چنین شده است که نمرده است
و همچنین جراحتی که بر سر زنند و تا مغز سر شکافد آن نیز چون محل خطر است در آن قصاص نیست
و دیت میگیرند و ایضا قصاص نمیباشد در شکستن استخوان سر یا شکستن استخوانهای دیگر یا بیرون کردن
استخوان از جای خود زیرا که خطر هست در اکثر و در بعضی مقدار جنایت را ضبط نمیتوان کرد مانند
شکستن استخوان نمیتوان ضبط کرد که همان مقدار بشکنند و بیشتر نشکنند چهارم خلافست میان
علما که آیا پیش از مندمل شدن جراحت مجروح جارح را قصاص میتوان کرد یا نه اکثر گفته‌اند جایز است
و بعضی گفته‌اند باید صبر کنند تا معلوم شود که او باین جراحت نخواهد مرد بعد از آن قصاص کنند
زیرا که اگر از آن جراحت بمیرد قصاص نفس لازم میشود و قصاص عضو ساقط میگردد پنجم گفته‌اند که
قصاص اعضا را تاخیر میکنند از شدت گرما و سرما تا اعتدال هوا و قصاص را با آهن میکنند که آهن تیز
باشد و اگر شخصی چشم مردی را بانگشت بدر آورد بعضی گفته‌اند که او نیز میتوان با انگشت چشم
او را بدر آورد و بهتر آنست که با آهن سر کجی بدر آورند که زجر بسیار واقع نشود ششم هر گاه شخصی
گوش کسی را ببرد و او در همان ساعت گوش را بجای خود بچسباند و ملتئم شود مشهور آنست که قصاص
ساقط نمیشود و گوش جارح را میتوانند برید و خلافست که آیا میتواند گفت که تا گوش خود را جدا نکنی
من نمیگذارم که گوش ترا ببرند یا نه و همچنین اگر بعد از قصاص گوش جارح مجروح گوش خود را بچسباند
باز خلافست که آیا جارح میتواند بگوید که گوش خود را جدا کن که مانع از نماز است یا نه و ایضا همین
خلاف در گوش جارح هست اگر بعد از قصاص گوش خود را بچسباند و بر هر حال اکثر گفته‌اند که اگر حاکمی
در جدا کردن گوش چسبانیده نباشد میباید جدا کند برای آنکه بعد از جدا کردن حکم میته بهم میرساند
و با آن نماز نمیتوان کرد و جمیع احکام مذکوره محل اشکال است هفتم اگر اعور یعنی یک چشم دارد
یک چشم کسی را که دو چشم داشته باشد کور کند او را قصاص میکنند هر چند بهر دو دیده کور میشود و چشمش
کور شود با یک چشم مردم را کور میکند و اگر عکس باشد که صحیح العینین چشم صحیح اعور را کور کند چون

این یکچشم بجای دو چشم اوست اگر دیت دهد میباید دیت دو چشم او را بدهد یعنی دیت تمام انسان و اگر دعوای
کند مشهور آنست که یک چشمش را کور میکنند و دیت یکچشم را نیز میگیرد و بعضی گفته اند اگر خیار
قصاص کند یکچشم را قصاص میکنند و دیت لازم نمیشود و احادیث معتبره بر قول اول وارد شده است
هشتم هرگاه کسی نور دیده شخصی را ضایع کند و حدقه بجای خود باشد او را قصاص میکنند بهمان نحو که حدقه
بجا باشد و نورش زایل شود چنانچه در روایت معتبر از حضرت صادق ع منقولست که شخصی بنزد عمر آمد
و دعوی کرد بر شخصی که طپانچه بر روی او زده که آب دیده او نزول کرده و دیدهایش بجای خود است اما
هیچ نمی بیند آن شخص گفت من دیت چشم را باو میدهم او قبول نکرد عمر عاجز شد و هر دو را بنزد حضرت امیر
المؤمنین ع فرستاد که میان ایشان حکم نماید حضرت کنند دیت را داد و او راضی نشد تا آنکه دو دیت داد و او راضی
نشد و گفت میخواهم قصاص کنم حضرت فرمود که آینه را گرم کردند و پنبه را تر کردند و بر پلک چشمش
در همه اطراف چسبانیدند و آینه را در برابر قرص آفتاب داشتند و تکلیف کردند او را که نظر کند در آینه
تا نور دیده اش برطرف شد و حدقه اش بجای خود ماند و اکثر علما باین مضمون عمل کرده اند نهم قصاص
میباشد در ابروها و موی سر و ریش اگر نروید و اگر بروید ارش خواهد بود چنانچه مذکور خواهد شد انشاء الله
و در بریدن ذکر نیز قصاص میباشد و تفاوتی نیست میان ذکر پیر و جوان و کودک و بالغ و ختنه کرده و ختنه
نکرده اما ذکر صحیح را که جماع تواند کرد بعوض ذکر عنین که جماع نتواند کرد نمیبرند بلکه ثلث دیت از او میگیرند
و در خصیه ها نیز قصاص میباشد و در یک خصیه نیز قصاص میباشد مگر آنکه بترسند که خصیه دیگر نیز ضایع شود
که در اینصورت دیت میگیرند دهم حکم قصاص عضو صحیح است بعضو معیوب و برعکس گفته اند که عضو
صحیح را بعوض عضوی که خوره در آن بهم رسیده باشد قصاص میکنند اگر چیزی از آن نیفتاده باشد و بینی که احساس
بو نکند بعوض بینی که احساس بو بکند میبرند و گوش شنوا را بعوض گوش کر میبرند و اگر بعضی از بینی
بریده باشد ملاحظه میکنند که نسبت بجمیع بینی او چه نسبت دارد همان قدر را میبرند مثل آنکه آنچه بریده
شده نصف بینی اوست نصف بینی جارح را میبرند و همان مقدار را نمیبرند زیرا که ممکنست که بینی مجروح
بزرگ باشد و اگر آنمقدار ببرند تمام بینی جارح بریده شود و اگر یکجانب بینی را بریده باشد از همان جانب

[illegible]



قصاص میکنند و این احکام همه در گوش جاریست و گوش صحیح را بعوض گوش سوراخ کرده میبرند و اگر گوش دریده
ببرد خلافست بعضی گفته اند گوش صحیح را میبرد و دیت پاره کردن را باو میدهد و بعضی گفته اند گوش
او را تا آنجا که گوش مجروح صحیح بوده است میبرند و از برای قدر پاره شده ارش میگیرند یازدهم در شکستن
دندان قصاص نیست بلکه دیت میگیرند بنابر مشهور و بعضی گفته اند که اگر توان بهمان مقدار
که شکسته است بی زیاده و نقصان بشکنند قصاص میکنند و اگر دندان کسی را بکنند چند قسم است اول
دندان صحیح اصلی را بعوض دندان صحیح اصلی میتوان کند دوم اگر کسی دندان زیادی کسی را بکند و خود دندان
زیادتی داشته باشد دندان زیادتی او را بعوض میکنند و اگر نداشته باشد دندان اصلی را بعوض نمیکنند
و دیت میگیرند سیم اگر بالغی که دندان شیر را انداخته و دندان نو برآورده دندان شیر طفلی بکند که هنوز
نینداخته مشهور آنست که در آنحال قصاص و دیتی نیست و انتظار میکشند تا دندانهای دیگر بروید و عوض
آنها بیرون آید اگر آن دندان نیز درست روید بعضی گفته اند چیزی بر او لازم نیست و اکثر گفته اند
ارش لازم است یعنی غلامی که در این مدت بی دندان نداشته باشد با همان غلام اگر دندان داشته باشد
اگر قیمتش تفاوتی داشته باشد آن تفاوت را از دیت آن طفل حساب میکنند و میگیرند و اگر روید
سیاه یا کج یا تغییر سمت دندانها یا با علت دیگر که عیب باشد یا درازتر از سایر دندانها یا کوتاه تر از آنها
در اینصورت ارش میگیرند چنانچه مذکور شد و اگر دندانهای دیگر روید و آن نروید اکثر گفته اند
که رجوع میکنند باهل خبرت اگر گویند ممکنست بروید تا مدتی انتظار آن مدت میکشند و بعضی گفته اند
تا یکسال انتظار میکشند موافق روایتی اگر نروید اکثر گفته اند قصاص میتوان کرد که دندان او را
بکنند و بعضی بدیت قائل شده اند و بعضی موافق چند روایت قائل شده اند که برای هر دندان طفل
یک شتر میدهند چهارم اگر بالغ دندان بالغ را بکند که هیچ یک دندان شیر نداشته باشند در اینجا خلافی
نیست که قصاص میباشد ولیکن اگر اهل خبرت و وقوف گویند که این دندان عوضش خواهد روئید
اکثر گفته اند تاخیر میکنند قصاص و دیت را تا آنکه بروید یا یأس حاصل شود که نمیروید پس اگر نروید
قصاص یا دیت ثابت است و اگر صحیح و سالم بروید بعضی گفته اند نه ارشش ثابت میشود و نه دیت

ومشهور آنست که ارش می باشد بآنمعنی که مذکور شد و بعضی احتمال داده اند که در اینصورت قصاص ساقط نمیشود
زیرا که اینعطیه تازه ایست خدا باو داده است واگر معیوب بروید ارش عیب را میگیرد واگر دندان
جنایت کننده بعد از قصاص بروید باز دیگر قصاص میکنند بنا بر مشهور پنجم در قصاص دندان شرطست
که مثل آنرا قصاص کنند پس دندانهای پیش را بعوض دندانهای آسیا یا دندانهای جانب راست را بعوض
دندانهای جانب چپ و بر عکس قصاص نمیکنند دوازدهم در احکام زیادتی و نقصان عضو جانی و مجنی
علیه است اگر کسی که یک انگشت دستش کم باشد دست کسی را ببرد که انگشتانش تمام باشد اگر
دیت بگیرد دیت دست تمام میگیرد و اگر قصاص کند خلافی نیست در آنکه دست ناقص را بعوض دست کامل
میتواند برید لا خلافست در آنکه آیا طلب دیت انگشت ناقص میتواند کرد یا نه بعضی گفته اند مطلقا میتواند
گرفت و بعضی گفته اند مطلقا نمی تواند گرفت و بعضی گفته اند اگر یک انگشت بحسب خلقت کم بوده
یا بآفت آسمانی افتاده عوض ندارد و اگر بقصاص بریده اند یا دیت آنرا گرفته دیت انگشت را میدهد
و قول اول مشهورترست **مطلب دوم** در بیان احکام دیاتست و در آن چند فصل است فصل
اول در بیان مقدار و احکام دیات انواع قتلست و در آن دو مقصد است **مقصد اول** در بیان مقدار
دیت قتلست بدانکه قتل بر سه قسم است عمد و شبه عمد و خطا اول دیت قتل عمد یا صد شتر است
که هر یک مسنّه باشند یعنی پنجساله یا زیاده داخل شش باشند یا دویست گاو یا دویست حله یمنی که هر حله دو
جامه است از برد یمنی یا هزار اشرفی یا هزار گوسفند یا ده هزار درهم و در قتل عمد قصاص لازم میشود با شرایطی
که گذشت واگر بدیت راضی شوند دیت یکی از آنهاست و اگر راضی نشود مگر بزیاده از آنها باید آنقدر
بدهند که راضی شود و دیت عمد را در عرض یک سال میدهند و ظاهر کلام بعضی از قدمای علما هزار حله است
که هر حله دو جامه است و حله سند معتبر ندارد و مشهور میان علما آنست که قاتل مخیر است هر یک از اینها را
که خواهد میدهد و بعضی گفته اند که اگر قاتل از جماعتی است که غالب مال ایشان شتر است مانند اهل بادیه
شتر میدهند و اگر غالب مال ایشان گاو است گاو میدهند و بهمین دستور در سایر اجناس و مشهور در دیت شبه عمد
اگر شتر دهند آنست که سی و سه شتر ماده دو ساله را در سه و سی و سه شتر ماده سه ساله را در چهار و سی و چهار

هر اشرفی چهار دانگ و نیم طلا چون و ...

ده درهم ... پنج ...

شتر



و مجموع صد شتر شود

شتر پنجساله را در شش آن تمتی میدهند و ظاهر حدیث آنست که بر همه شتر نر جهانیده باشند و بعضی گفته اند
سی شتر ماده دو ساله و سی شتر ماده سه ساله و چهل شتر حامله و در سایر دیتها مثل سابق است و اینهمه دیت
موافق مشهور در عرض دو سال داده میشود و اینهمه دیت و دیت سابق هر دو از مال قاتل داده میشود
و دیت خطا موافق مشهور بیست شتر ماده یکساله را در دو است و بیست شتر نر دو ساله را در سه و سی
شتر ماده سه ساله را در چهار و بر قول دیگر بیست و پنج شتر ماده یکساله و بیست و پنج شتر ماده دو ساله و
بیست و پنج شتر ماده سه ساله و بیست و پنج شتر ماده چهار ساله و این دیت در عرض سه سال داده میشود خواه
دیت قتل باشد و خواه دیت اعضا و بر قاتل نیست بر عاقله اوست چنانچه مذکور خواهد شد ان شاء الله
و در سایر دیات از طلا و نقره و گاو و گوسفند و حله مثل آنست که در عمد مذکور شد و اگر کسی مسلمانی را
در ماههای حرام بکشد یعنی ماه ذی القعده و ذی الحجه و محرم و رجب میباید یک ثلث دیت بر دیت بیفزاید
و بدهد از هر جنسی که دهد و جمعی از فقها قایل شده اند که اگر در حرم مکه بکشد نیز این حکم دارد و اکثر
متاخران گفته اند مستندی ندارد و غافل شده اند و در تهذیب و کلینی هر دو حدیثش مذکور است
و اگر هم در حرم باشد و هم در ماه حرام بعضی گفته اند یک ثلث کافی است و بعضی بدو ثلث قایل شده اند
که اضافه باید کرد و در دیت اعضا اگر در شهر حرم یا حرم واقع شود چیزی زیاد نمیشود و دیت زن در جمیع
اجناس مذکوره نصف دیت مرد است و دیت ولد الزنا اگر اظهار اسلام کند موافق مشهور مثل دیت
مسلمانست و بعضی گفته اند مثل دیت کافر ذمی است و بعضی گفته اند در اصل دیت ندارد و در دیت
ذمی یعنی یهودی و نصرانی و مجوسی که جزیه دهند و در امان باشند خلافست اکثر گفته اند که هشتصد درهم است
و در بعضی از روایات چهار هزار درهم وارد شده است و در بعضی موافق دیت مسلمان نیز وارد
شده است و حمل کرده اند بر کسی که عادت کرده باشد بکشتن ایشان که امام علیه السلام میتواند که دیت
ایشان را غلیظ گرداند تا رفع جرأت او بشود و بنا بر مشهور دیت زن ذمیه چهار صد درهم است
و دیت غلام قیمت اوست مادام که زیاده از دیت حر نباشد و اگر زیاده باشد بدیت آزاد بر میگردد
و زیادتی را اعتبار نمیکنند و جراحتهای اعضای او را نسبت بقیمتش اعتبار میکنند پس اگر جنایتی

که مجموع صد شتر شود

و سی شتر ماده دو ساله یا ...

که مجموع صد شتر شود

براو واقع شود که در آزاد نصف دیت باشد در او نصف قیمت خواهد بود چنانچه گذشت **مقصد**

**دوم** در بیان مقدار درهم و دینار است موافق زرهای اینزمان چون موافق مشهور اختیار دادن
اجناس مذکوره با جانی و جارح است و غالبا غیر طلا و نقره متعارف نیست که داده شود باید که مقدار درهم و دینار
معلوم شود بدانکه خلافی نیست میان علما که دینار در جاهلیت و اسلام تفاوت نکرده است و دینار
و مثقال شرعی یکیست و هر یک موافق اشرفی تمام الوزن دو ثلث چهار دانک و نیم مثقال صیرفی است
یعنی سه ربع مثقال صیرفی است پس هزار دینار بحساب اینزمان هزار اشرفی تمام عیار است و در زمان
سابق چون نقره گرانتر یا طلا ارزانتر بود یک دینار مساوی ده درهم بوده است لهذا ده هزار درهم
بعوض هزار دینار مقرر شده است و در اینزمان از دو برابر نیز تفاوت بیشتر شده است و چون
بنابر مشهور اختیار با قاتل است زیاده از مقدار ده هزار درهم اینرا جبر نمیتوان کرد اگر چه احوط آنست
که دیت دهنده بحسب طلا بدهد و درهم موافق آنچه فقیر در رساله اوزان تحقیق کرده ام موازی شصت
و سه دینار فارسی است یعنی سه ربع و سه دینار موافق عباسی ده دانگی قدیم و موافق زر نه دانگ و نیم جدید
درهم موازی شصت و شش دینار و نه جزو از نوزده جزو یک دینار خواهد بود که از سیزده غاز یکی و نیم
کمتر باشد پس دیت مرد آزاد که ده هزار درهم است بزر ده دانگی قدیم شصت و سه تومان است و بزر
نه دانگ و نیم جدید شصت و شش تومان و سه هزار و صد و پنجاه و هشت دینار است و دیت زن
نصف اینمبلغ است و دیت اهل ذمه موافق مشهور که هشتصد درهم است بزر جدید پنجاه و [illegible]
و سه هزار و پنجاه و سه دینار و سایر دیات که ان شاء الله بعد از این مذکور میشود بر اینقیاس است
و باین حساب معلوم میتوان نمود **فصل دوم** در اسباب ضمان است که موجب دیت میگردد
و آن بر سه نوع است نوع اول آنکه خود مباشر باشد نه بعید و آن افراد بسیار دارد اول طبابت کردن
و مشهور میان علما آنست که اگر طبیب وقوف نداشته باشد یا معالجه طفلی یا دیوانه بدون رخصت ولی شرعی
او کند یا بالغ را بی رخصت او معالجه کند ضامن است که دیت از مال خود بدهد و اگر طبیب حاذق باشد
و با رخصت بیمار معالجه کند و تلف شود چند قول است بهتر آنکه ضامن است مطلقا و میباید دیت بدهد

و در زمان ما از سه برابر نیز تفاوت بیشتر شده طلا صیرفی هزار [illegible] مقدار دیه [illegible] طلا [illegible] مثقال صیرفی طلا و [illegible] نقره ده هزار درهم [illegible] و پنجاه مثقال صیرفی نقره و چون [illegible] اینزمان دو مثقال صیرفی نقره [illegible] مقدار دیه میشود [illegible] والله یعلم

هرچند



هرچند گناهکار نباشد و بعضی گفته اند مطلقا ضامن نیست و بعضی گفته اند اگر پیشتر ابرا از ذمت او
کرده است بیمار ضامن نیست والا ضامن است چنانچه در روایتی از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منقول است
که هر که طبابت کند یا بیطاری کند باید که برائت بگیرد از ولی او والا او ضامن است و در حدیث
دیگر منقول است که آنحضرت حکم کرد بضامن بودن ختانی که در وقت ختنه حشفه طفلی را برید
بود دوم آنکه کسی که در خواب بر روی کسی بغلطد یا بسبب دیگر کشنده او باشد یا مجروح کند اکثر گفته اند
دیت بر عاقله اوست و بعضی گفته اند از مال خود میدهد سیم هرگاه مردی در جماع قبل یا دبر زن
خود یا در فشردن او و در بر کشیدن او عنف بکند که زن بمیرد مشهور آنست که دیت بر او
لازم است چهارم مشهور آنست که اگر کسی متاعی بر سر خود بگیرد که بجائی ببرد و بر آدمی بخورد و او را بکشد
یا جراحتی بکند از مال خود ضامن است که دیت بدهد پنجم هرگاه کسی صدائی بر کسی بزند و او بمیرد اگر صدا
زند که غافل نباشد و بیمار و دیوانه نباشد ظن غالب حاصل خواهد بود که از آن صدا نمرده است
و بمرگ خود مرده است چیزی بر او لازم نیست و اگر آن مرد بیمار یا کودک یا دیوانه یا غافل باشد و
از آن صدا بمیرد مشهور آنست که دیت بر او لازم است در مال او و بعضی گفته اند دیت بر عاقله او
و همچنین است حکم اگر شمشیر بر او حمله کند و او بمیرد ششم هرگاه بشمشیر بر کسی حمله کند و او بگریزد و در
گریختن بجائی یا از بامی بیفتد یا شیر او را بدرد بعضی گفته اند میباید دیت بدهد و بعضی گفته اند
اگر کور باشد دیت میدهد والا دیت بر او نیست و بعضی گفته اند اگر در گریختن با اختیار باشد
بر او دیت لازم است هفتم هرگاه دو کس در دویدن بر یکدیگر بخورند و هر دو بمیرند وارث
هر یک نصف دیت از وارث دیگری میگیرند و اگر یکی بمیرد نصف دیت بر دیگری لازم میشود
و بعضی موافق روایتی کل دیت قائل شده اند و اگر دو غلام بر یکدیگر بخورند و هر دو بمیرند خون هر دو
هدر است و اگر یکی بمیرد نصف دیت او تعلق بر قیمت دیگری میگیرد و اگر دو سواره در تاختن بر یکدیگر
بخورند اگر هر دو با اسبها بمیرند دیت هر یک و نصف قیمت اسبش بر ورثه دیگری لازم است
که از مال او بدهند و اگر یکی بمیرد با اسبش نصف دیت او و نصف قیمت اسبش بر دیگری لازم است

بنا بر مشهور و اگر دو طفل نابالغ سوار شوند و اسب بتازند و بر یکدیگر برخورند و بمیرند نصف دیت
هر یک بر عاقله دیگریست هشتم اگر شخصی در میان تیراندازان بگذرد و تیری براو بخورد و بمیرد
اگر تیرانداز گفته باشد که با خبر باش و او شنیده باشد و باز آمده باشد خونش هدر است و اگر
نگفته باشد یا گفته باشد و او نشنیده باشد یا شنیده باشد در وقتی که او را حذر ممکن نباشد دیت
بر عاقله تیرانداز است و اگر کسی کودکی را بر دوش گرفته در میان ایشان بگذراند و تیر بر آن کودک
بخورد و بکشد بعضی گفته اند دیت بر آنست که کودک را بدوش گرفته و بعضی گفته اند بر عاقله
تیرانداز است نهم روایتی وارد شده است که در زمان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام دختری بر دوش دختری
سوار شده دختر دیگر چوبی با دستی برد دختر دوم زد او بر جست و دختر اول از دوش او افتاد و مرد حضرت فرمود
که آن دو دختر هر یک نصف دیت او را بدهند و اکثر علما باین روایت عمل کرده اند و بعضی موافق
روایت دیگر قایل شده اند که دیت او سه حصه میشود یک حصه تعلق بدختر برده دارد که سوار شده و آن
قطع میشود و آن دو دختر دیگر هر یک ثلث دیت را میدهند و بعضی گفته اند اگر دختری که او را برداشته
بود با اختیار بر جسته است تمام دیت را آن میدهد که چوب زده است و اگر با خبار بر جسته است
تمام دیت را خود میدهد دهم مشهور میان علما آنست که هر که در شب کسی را از خانه بیرون برد ضامن است
تا او را بخانه برگرداند و اگر برنگرداند می باید دیت او را بدهد مگر آنکه ثابت کنند که او را دیگری کشته است
پس از او دیت ساقط میشود و این در صورتیست که او ناپیدا شود و اگر او را مرده بیابند و اثر قتل
بر او نباشد اکثر گفته اند باز دیت بر او لازم است و بعضی گفته اند در این صورت دیت از او ساقط
میشود و اگر او را کشته بیابند و بر دیگری کشتن او را ثابت نکنند بعضی گفته اند او را بعوض میکشند
کشت و اکثر گفته اند دیت میدهد و بعضی گفته اند اگر لوث متحقق باشد نسبت بآن شخص
که او را برده یا دیگری حکم قسامه عمل میکنند و اگر قتل عمد بقسامه ثابت شود آنکه قسامه برای
او شده او را میکشند و اگر شبه عمد یا خطا ثابت شود دیت میگیرند از او و اگر لوث نباشد از آنکه او را
از خانه بدر برده دیت میگیرند و از عمرو بن ابی المقدام منقولست که گفت من در مسجد الحرام بودم

و ابوجعفر



و ابو جعفر دوانیقی از خلفای بنی عباس مشغول طواف بود دو مرد او را ندا میکرد که ای امیر این دو مرد شب
بخانه برادرم آمدند و او را بیرون بردند از خانه خود و بسوی من برنگشت و بخدا سوگند که نمیدانم چه
کرده اند با او دوانیقی گفت چه کردید با او گفتند ای امیر با او سخنی گفتیم و باز بخانه او برگشت
با ایشان گفت که فردا وقت نماز عصر در همین مکان نزد من بیایید چون روز دیگر وقت عصر
نزد او حاضر شدند دستش در دست حضرت امام جعفر صادق ع بود بحضرت گفت میان ایشان
حکم کن حضرت فرمود که خود میان ایشان حکم کن حضرت را سوگند داد که میان ایشان حکم کن
پس برای آنحضرت جای نماز حصیر گستردند و حضرت بر روی آن نشست و دو خصم آمدند
و در برابر آن جناب نشستند چون این دعوی و جواب دعوی را بنحو روز گذشته عرض کردند حضرت
بکاتب خلیفه خطاب کرد که ای کاتب بنویس بسم الله الرحمن الرحیم رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرمود که هر که مردی را از خانه بیرون برد ضامن است مگر آنکه گواه بگذراند که او را بخانه برگردانیده است
ای غلام این را ببر و گردنش را بزن گفت یا ابن رسول الله من او را نکشته ام من او را نگاه داشتم و رفیق
من کارد براو زد و او را کشت حضرت فرمود که ای غلام دست از او بردار و رفیقش را بکش
رفیق گفت یا ابن رسول الله من عذابش نکردم او را یک ضربت کشتم حضرت برادر مقتول را
گفت که این را گردن بزن بقصاص برادر خود و آن که او را نگاه داشته بود حکم فرمود که بزندانش
برند و تا زنده باشد در زندان باشد و هر سال پنجاه تازیانه اش بزنند مؤلف گوید که گویا
حضرت در این واقعه بعلم خود عمل کردند چون بعلم امامت میدانستند که ایشان او را کشته اند
و باین سبب ایشان را باقرار آوردند اینها اکثر قضایای جد امجد خود حضرت امیر المؤمنین صلوات
الله علیه یازدهم طفلی را که بدایه بدهند که بخانه خود برده شیر بدهد و بعد از آنکه بیاورد و مادر
و اقارب طفل گویند که این طفل ما نیست او را سوگند میدهند و قولش مسموع است مگر آنکه
معلوم باشد که این غیر آن طفلست در این صورت می باید دیت آن طفل را بدهد اگر طفل
دیگر نیاورد که محتمل باشد که آن طفل است دوازدهم اگر دایه در خواب بر روی طفل بگردد

داو را هلاک کنند روایات بسیار وارد شده است که اگر غنی از دایه شدن طلب فخر و عزت نموده است
دیت بر مال اوست و اگر از جهت فقر و تنگدستی دایه شده است دیت بر عاقله اوست و اکثر
قدما باین روایات عمل کرده اند و اکثر متاخرین قایل شده اند که دیت مطلقا بر عاقله است و اول
قوی تر است سیزدهم در روایتی از حضرت صادق ع منقولست در باب دزدی که بخانه زنی
رفت و اسباب خانه را جمع کرد و با زن زنا کرد و فرزند آن زن خواست که او را دفع کند
فرزند را کشت و اسباب را برداشت که بیرون برد زن دزد را کشت حضرت فرمود که از وارثان
دزد دیت پسر را میگیرند و چهار هزار درهم برای آن زن که بجبر با او زنا کرده از مال دزد میگیرند
و خون دزد هدر است و اکثر قدما عمل باین روایت کرده اند و متاخران مناقشها در بعضی احکام
مذکور کرده اند چهاردهم در روایت دیگر از آنحضرت علیه السلام در باب زنی که در شب زفاف یار
خود را آورد و در حجله خود برد و پنهان کرد چون شوهر اراده مجامعت کرد یار از پرده در آمد
و خواست شوهر را بکشد شوهر غلبه کرد و او را کشت و زن شوهر را کشت حضرت فرمود که
زن باید دیت آن یار را بدهد که او را فریب داده و بآن خانه آورده و زن را بقصاص شوهر
میکشند و جمعی از علما گفته اند که خون یار هدر است و دیت ندارد پانزدهم در حدیث صحیح
وارد شده است که در زمان حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه چهار کس با هم شراب خوردند
و دو کس مجروح شدند و دو کس کشته شدند حضرت فرمود که دیت آن دو کس که کشته شده اند
بر آن دو کس است که مجروح شده و دیت جراحت خود را از دیت کشتها بر میدارند شانزدهم
در دو روایت معتبر وارد شده است که در زمان حضرت امیر المؤمنین ع شش طفل در میان نهر
فرات بازی میکردند یکی از ایشان غرق شد از آن پنج که مانده بودند دو نفر شهادت دادند که آن
سه نفر دیگر او را غرق کردند و آن سه نفر شهادت دادند که این دو نفر او را غرق کردند حضرت
فرمود که آن دو نفر که سه کس بر ایشان شهادت دادند سه خمس دیت را میدهند و آن سه نفر که
دو کس بر ایشان گواهی داده اند دو خمس دیت را میدهند و اکثر متاخرین این حکم را مخصوص این واقعه

دانسته



دانسته اند و با وجود لوث بعضی قایل شده اند نوع دوم آنست که سبب شده باشد نه مباشر
و آن نیز افراد بسیار دارد اول آنکه سنگی نصب کند یا چاهی بکند و کسی پایش بر سنگ بر آید و بیفتد
یا در چاه بیفتد و بمیرد اگر اینها را در ملک خود کرده باشد و کسی بسبب آن هلاک شود ضامن نیست
مگر آنکه شخصی را بخانه تکلیف کند و او کور باشد یا هوا تار باشد یا سر چاه را پوشیده باشد و با او نگوید
که این سنگ یا چاه بر سر راه است در اینصورت اکثر گفته اند ضامن است دیت او را و همچنین
اگر در صحرای مباحی کرده باشد بر او ضمانی نیست و اگر در ملک دیگری کرده باشد برخصت او باز
ضامن نیست و اگر بی رخصت او کرده باشد و سبب تلف کسی شود موافق مشهور ضامن است و اگر
در شارعی چاه کنده باشد و کسی در آن بیفتد و بمیرد اگر در شارع تنگی باشد یا در شارع گشاده در میان
شارع که غالبا محل مرور است بکند اکثر گفته اند مطلقا ضامن است و اگر شارع فراخی باشد و در کنار
شارع بکند در جائی که بر آن مرور کم واقع میشود اگر برای مصلحت آب خوردن عامه مسلمانان یا از برای
جمع شدن آب باران باشد اکثر گفته اند ضامن نیست و بعضی در اینجا نیز بضمان قایل شده اند
و بعضی گفته اند اگر باذن امام علیه السلام کنده است ضامن نیست و الا ضامن است و اگر از برای مصلحت
خود کنده باشد مانند بیت الخلاها که در شارع مفتوح میکنند ضامن است دیت هر که را در آن
بمیرد یا مجروح شود بنا بر مشهور دوم اگر مسجدی در کنار شارع بسازد و بسبب آن تلف کسی شود بعضی
گفته اند ضامن نیست و بعضی گفته اند اگر باذن امام علیه السلام ساخته است ضامن نیست و بنا بر مشهور
که احیای زیادتی طریق مسلمانان جایز نیست مسجد ساختن حرام است و مطلقا ضامن است سیم اگر کسی
فرزند خود را بکسی دهد که شنا تعلیم او کند و او غرق شود اگر تقصیر کرده است ضامن است دیت
آن طفل را و اگر تقصیر نکرده است خلافست و اکثر گفته اند ضامن نیست و بعضی حکم بضمان کرده اند
و اگر طفل یا دیوانه را بی رخصت ولی شرعی ببرد که شنا تعلیم کند و غرق شود ضامن است چهارم اگر
ده نفر منجنیق بیندازند و سنگ رد شود و بر یکی از ایشان واقع شود و بمیرد خود با نه نفر دیگر شریکند
در قتل او و یک عشر حصه مقتول ساقط میشود و بر هر یک از نه نفر دیگر ده یک دیت او لازم میشود

واگر منجنیق را بر شخص مخصوص بربندند و بقصد او بیندازند و بر او واقع شود و بمیرد حکم قتل عمد دارد
و باعث قصاص میشود و بعضی از علما موافق روایتی قایل شده اند که اگر کسی شروع کنند در خراب
کردن دیواری و بر یکی از ایشان فرود آید و او بمیرد جمیع دیت او بر دو نفر دیگر لازم است و اکثر گفته اند
چون خودش نیز دخیل بوده است بر هر یک از آنها ثلث دیت لازم میشود پنجم هرگاه دو کشتی در اثنای
حرکت بر یکدیگر بخورند و هر دو شکسته شوند و اموال و نفوس تلف شوند اگر بی اختیار را از دست
هر دو گرفته و بدون اختیار ایشان واقع شده است هیچیک ضامن نیستند و اگر باختیار ایشان
حرکت میکرده و صاحب کشتی که کشتی را میرانده و صاحب مال یکیست نصف قیمت هر کشتی و نصف
اموال هر کشتی هدر است و نصف قیمت هر کشتی و آنچه در آن بوده از مال بر صاحب کشتی دیگر است و اگر
کشتی از ملاحانست و اموال از دیگران نصف قیمت هر کشتی بر دیگریست و هر دو ضامن جمیع اموال
هر دو کشتی خواهند بود برای صاحبانش و اگر جمعی در کشتیها تلف شده باشند اگر عمدا کرده باشند قصاص
برایشان لازم میشود و اگر خطا کرده اند دیت برعاقله ایشان لازم میشود ششم اگر کسی در ملک خود یا در
زمین مباحی دیواری بسازد و منهدم شود و کسی تلف شود او ضامن نیست و اگر دیواری منصب شارع
یا بخانه همسایه بنا کرده است ساخته یا بخانه خود ساخته و منهدم شود و کسی تلف شود ضامن نیست
و اگر دیوار را بجانب خانه همسایه یا بجانب شارع شق و خراب شود یا بعد از ساختن میل کند بشارع
یا بخانه همسایه و تواند علاج کرد و نکند یا اثر انهدام در دیوار ظاهر شد و علاج نکرد تا خراب شده
در همه این صور اگر کسی تلف شود یا مجروح شود ضامن است علی المشهور هفتم مشهور میان علما رضوان الله علیهم
آنست که جایز است ناودان بر راه مسلمانان نصب کردن و همچنین چوبها از دیوار بیرون آوردن
و پنجره و روزنها ساختن مادام که مرتفع باشند و ضرر به پیاده و سواره و کجاوه نرسانند اگر چه روایات
وارد شده است که حضرت صاحب الامر علیه السلام که ظاهر شود اینها را از راه مسلمانان برطرف خواهد
کرد و بنابر مشهور که جایز است اگر بیفتد و کسی را بکشد یا مجروح کند یا مال کسی را تلف کند خلافست
در ضامن بودن صاحب ناودان و غیر آن و جمع کثیر از علما قایل شده اند که ضامنست دیت نفوس و قیمت

اموال را



اموال را از مال خود و بنابر ضمان اگر آنچه از ناودان بیرون است بیفتد خلافی میان قایلین بضمان
نیست که همه را ضامن است و بعضی گفته اند قیاس میکنند قدر بیرون دیوار و قدر اندرون را
و بنسبت اندرون ناضامن نیست و بنسبت بیرون ناضامن است هشتم اگر آتشی در ملک دیگری
بی رخصت او برافروزد و باد آتش را با متعه و اموال او برساند و تلف نفوس یا اموال بشود همه را
ضامن است و اگر در ملک خود یا در زمین مباحی آتشی برافروزد و چنین مفسده مترتب شود
اگر مظنه تعدی بهمسایه نباشد یا اکتفا بقدر ضرورت کرده باشد ضامن نیست و اگر در وقت
وزیدن باد تند زیاد از قدر احتیاج آتش برافروزد و آتش در خانه همسایه افتد بیفتد ضامن است
بنابر مشهور نهم اگر اسب کسی در میان شارع بول کند و پای کسی از آن بلغزد و بیفتد و بمیرد بعضی گفته اند
ضامن است دیت او را و همچنین اگر پای کسی بدر رود و متاعی را بیندازد و بشکند او ضامن است
و اکثر گفته اند ضامن نیست و اگر راه را آب پاشند و کسی بلغزد یا اسب کسی بیفتد و اسب یا صاحبش
تلف شوند یا پوست خربزه یا هندوانه یا خیار و امثال اینها از چیزهای لغزنده بر سر راه بیندازند
و کسی بسبب آن تلف شود یا مال کسی ضایع شود خلافست میان علما بعضی در اینها همه حکم بضمان
کرده اند و بعضی گفته اند مطلقا ضامن نیست و بعضی گفته اند که اگر اینها را دیده و میتوانسته است
حذر کردن و نکرده است ضامن نیست و الا ضامن است و مسئله خالی از اشکالی نیست دهم
اگر کوزه را بر بام خانه خود بگذارد و بیفتد بشارع و کسی را تلف کند یا مالی را ضایع کند اگر تقصیری
در گذاشتن نکرده مشهور آنست که ضامن نیست یازدهم اگر شتری مست شود یا حیوانات سرکش
و موذی شود یا سگ درنده باشد باید صاحبان محافظت آنها بکنند و اگر نکنند جنایات آنها را
موافق مشهور ضامن است و اگر نداند که آنها جنایت اند یا داند و تقصیری در محافظت آنها نکرده
باشد ضامن نیست و اگر آنها بر کسی حمله کنند و او برای دفع ضرر از خود چیزی بر آنها بزند یا بمیرند
ضامن نیست و اگر از غیر جهت دفع بکشد ضامن است و اگر گربه کسی ضرر رساند صاحبش ضامن نیست
لا گفته اند اگر ضرر رساند میتوان اش کشت دوازدهم اگر حیوانات را بطویله حیوان دیگر برود و آنرا

بکشد یا مجروح کند مشهور آنست که اگر صاحبش تقصیر در حفظ آن کرده است ضامن است و اگر نه ضامن
نیست و اگر حیوان صاحب خانه آنرا که داخل شده است بکشد ضامن نیست و در حدیث معتبر
از حضرت صادق علیه السلام منقولست که در زمان حضرت رسالت پناه صلعم گاوی خری را کشت
[illegible] مرافعه بخدمت حضرت آوردند در وقتی که حضرت امیر علیه السلام و ابوبکر و عمر و جمع دیگر از صحابه
حاضر بودند اول حضرت فرمود ای ابوبکر میان ایشان حکم کن ابوبکر گفت یا رسول الله حیوانی
حیوان دیگر را کشته است چیزی لازم نمیشود حضرت بعمر فرمود که تو حکم کن میان ایشان او نیز
مثل او جواب گفت حضرت فرمود که یا علی تو حکم کن میان ایشان گفت بلی یا رسول الله
اگر گاو در طویله خر داخل شده است و آنرا کشته است صاحب گاو ضامن قیمت خر است و اگر خر
داخل طویله گاو شده است و گاو آنرا کشته است صاحب گاو ضامن نیست پس حضرت رسول صلعم
دست بسوی آسمان بلند کرد و گفت حمد میکنم خداوندی را که برای من کسی را قرار داده است که بحکم پیغمبران
حکم میکند سیزدهم اگر کسی داخل خانه کسی شود و سگ صاحب خانه او را بگزد اگر برخصت صاحب
خانه داخل شده است صاحب خانه ضامن است و اگر بی رخصت صاحب خانه داخل شده است ضامن
نیست و بر این مضمون احادیث بسیار است چهاردهم دابه کسی که جنایتی بر کسی بکند چند قسم دارد اول
آنکه صاحب دابه سوار باشد و براند در اینصورت مشهور آنست که سواره ضامن است آنچه جنایت کند
دابه بدست خود یا جاها و بسر خود بنابر مشهور و جنایتی که بپا کند ضامن نیست دوم آنکه سوار باشد
و ایستاده باشد در اینصورت مشهور آنست که ضامن است جنایت سر و دستها و پاها را سیم
آنکه پیاده باشد و سر دابه را کشد ضامن جنایت سر و دستها است و ضامن جنایت پاها نیست چهارم آنکه
پیاده باشد و پیش انداخته باشد و براند مشهور آنست که جمیع جنایتهای آنرا ضامن است پنجم آنکه
در جمیع صور دیگری آن دابه را رم بدهد و بآن سبب جنایتی بکند ضمان بر آن کس است که آنرا رم
داده است بلکه از بعضی روایات ظاهر میشود که اگر کسی چیزی در راه بگذارد که دابه رم کند جنایتی
که بکند بر او است ششم آنکه دابه از دیگری باشد و شخصی بکرایه یا عاریه سوار باشد اگر صاحب همراه

باشد

نباشد در همه اقسام مثل سابق است و اگر صاحب همراه باشد مشهور آنست که صاحب ضامن جنایت
است نه سواره و اگر در اینصورت دابه سوار را بیندازد صاحب دابه ضامن نیست مگر آنکه بسبب او شده
باشد چنانچه عادت بعضی از مکاریان راه مکه است هفتم آنکه شخصی غلام خود را سوار دابه کند
اگر غلام نابالغ باشد جنایت دابه بر آقا است و اگر بالغ باشد اگر جنایت بر بدن کسی واقع شود
تعلق بقیمت غلام میگیرد و بعضی گفته اند اگر برخصت مولا سوار شده است بر مولا است
و اگر جنایت بر مال کسی واقع شده است اکثر گفته اند مولا ضامن نیست و لیکن بعضی گفته اند
بعد از آزادی از او میگیرند و بعضی گفته اند او را سعی میفرمایند که دیت را بکسب دهد نوع
سیم آنست که چند موجب با یکدیگر جمع شده باشند و آن نیز چند قسم است اول آنکه مباشر و سبب
با یکدیگر جمع شوند و غالبا مباشر اقوی است مثل آنکه کسی چاهی بکند دیگری شخصی را در آن چاه بیندازد
یا یکی شخصی را نگاه دارد دیگری او را بکشد و امثال اینها که در اینهمه مباشر قوی تر است و گاه
باعتبار نادانی مباشر سبب اقوی میشود مثل آنکه کسی چاهی در غیر ملک خود کنده باشد و رویش
پوشیده باشد و دیگری که نداند که چاه در اینجا هست دستی بر کسی زند و بآن سبب در آنجا افتد
در اینجا سبب را اقوی دانسته اند یعنی چاه کن ضامن است و از این باب فرضها در پیش آید
و گاه هست که دو سبب با هم جمع میشوند مثل آنکه یکی سنگی بر سر راه گذاشته و دیگری چاهی کنده
اول پایش بسنگ برآمد و بعد از آن بچاه افتاد چون اول سنگ سبب شده اکثر گفته اند که او
ضامن است و در اینمقام متعارفست که مسئله زبیه اسد را ذکر میکنند یعنی گودالی که میکنند
که شیر در آن بیفتد و شکار کنند در حدیث صحیح از حضرت باقر علیه السلام منقولست که در زمان
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام چهار نفر رفتند بدیدن شیری که در زبیه افتاده بود یکی پایش لغزید
و افتاد بدیگری چسبید و گرفت او نیز بسیم چسبید و سیم بچهارم چسبید و هر چهار بگودال
افتادند و شیر ایشانرا هلاک کرد حضرت امیر علیه السلام در باب ایشان حکم کرد که اول
طعمه شیر بود که بسبب او افتاد و فرمود که ورثه او ثلث دیه بورثه دوم بدهند و ورثه دوم

دو ثلث دیت بوارث سیم بدهند و وارث سیم تمام دیت بوارث چهارم بدهند و در روایت دیگر
وارد شده است از حضرت صادق ع که چنین واقعه در یمن واقع شد و حضرت امیر المؤمنین ع
چنین حکم فرمود که قبایل آنجماعت که بر سر زبیه ازدحام کرده بودند باید که بوارث اول ربع
دیت بدهند و بوارث دوم ثلث دیت و بوارث سیم نصف دیت و بوارث چهارم تمام دیت
و علما را در توجیه این دو روایت سخن بسیار هست و فقیر نیز در تصانیف خود در این مقام
تحقیقات کرده ام که این رساله محل ذکر آنها نیست و احتیاج باین مسئله کم واقع میشود

فصل سیم در بیان دیات اعضاست و آنها بر دو قسم اند یکی آنکه تقدیری از شارع بخصوص در آن
وارد نشده است و در آن ارش است یعنی فرض میکنند که اگر این شخص بنده باشد بسبب این جنایت
چه مقدار نقص در قیمت او بهم میرسد همان تفاوت را نسبت بدیت آن شخص حساب میکنند
مثل آنکه اگر بنده بوده ده یک قیمتش کم میشود در اینجا ده یک دیت او را میگیرند و قسم
دیگر آنست که از شارع بخصوص دیتی در آن وارد شده است و غالب آنست که آنچه در آدمی دو تاست
در هر دو یک دیت است و در هر یک نصف دیت مانند چشم و دست و پا و آنچه در آدمی یکیست
مانند زبان و ذکر در آن یک دیت است و در بعضی انشاء الله بتفصیل مذکور خواهد شد اول
در دیت موی سر و ریش است مشهور میان علما آنست که اگر کاری بکنند که موی سر مرد بر طرف
شود و نروید تمام دیت مرد لازم میشود و اگر بروید ثلث دیت لازم میشود و همچنین در موی ریش
مرد اگر نروید تمام دیت است و اگر بروید ثلث دیت و بعضی گفته اند در موی سر و ریش مرد
اگر بروید صد اشرفی باید داد و مستند این قول معلوم نیست و جمعی از علما گفته اند در هر یک از سر
و ریش اگر بروید ارش میگیرند و بعضی گفته اند اگر موی سر بروید صد اشرفی است و موی ریش
اگر بروید ثلث دیت آدمی و اگر موی سر زن را ببرد یا بتراشد اگر نروید تمام دیت زن لازم میشود
و اگر بروید مهر مثل آنزن لازم میشود و بعضی گفته اند اگر بروید ثلث دیت زن لازم میشود و در
روایت معتبر وارد شده است در باب کسی که موی سر زن را بتراشد او را بزنند زدنی درد آورنده

وحبس



و حبس میکنند او را در زندان مسلمانان تا معلوم شود که موی سرش میروید یا نمیروید و اگر بروید مهر مثل
زنان خویش او را از او میگیرند و اگر نروید دیت تمام از او میگیرند و بعضی گفته اند مدت
معلوم کردن که میروید یا نمیروید یکسال است و روایتی بر این مضمون وارد شده است و بعضی
گفته اند قول اهل خبرت و وقوف کافیست و اگر خلافش ظاهر شود عمل بآن خواهند کرد و اگر
بعضی از سر یا ریش یا موی پیش را ازاله کنند آن بعض را با کل قیاس میکنند و بآن نسبت دیت
میگیرند دوم در موی ابروها اکثر گفته اند که در هر دو پانصد اشرفی است و در هر یک دویست و
پنجاه اشرفی خواه بروید و خواه نروید و جمعی گفته اند اگر بروید ارش میگیرند و بعضی گفته اند در هر دو مجموع
دیت آن شخص است و در هر یک نصف دیت و بعضی صد اشرفی نیز گفته اند در هر دو و آنچه اظهر است
سیم در موی مژگانها اگر ازاله کنند و نروید خلاف است بعضی گفته اند اگر مژگان هر دو چشم باشد تمام
دیت آن شخص است و از یک چشم نصف آن و اگر نروید ارش است و بعضی گفته اند خواه بروید و خواه
نروید ارش است و در موهای دیگر بدن تقدیری وارد نشده است اگر موجب نقص باشد ارش
خواهد بود چهارم در کور کردن هر دو چشم تمام دیت آن شخص است و در هر یک نصف آن
و تفاوتی نیست میان دیده صحیح و احول و شبکور و غیر آن و در پلک چشمها خلافست اکثر گفته اند
اگر پلکهای هر دو چشم را قطع کنند تمام دیت آن شخص لازم میشود و در هر دو چشم نصف آن و در هر پلک
ربع آن و بعضی گفته اند در پلک بالا دو ثلث دیت چشم است و در پلک پائین یک ثلث و اکثر
گفته اند در پلک بالا ثلث دیت چشم است و در پلک پائین نصف دیت چشم و بر این مضمون
حدیث صحیح وارد شده است و قوی تر است و بنابراین از مجموع پلکها سدس دیت از دیت کم میشود
و حمل کرده اند بر صورتی که زیاده از یک کس ببرد یا بعد از دادن دیت بعضی باقی را ببرد و چون مستند
صریحی نیست در اینکه در مجموع تمام دیت است دور نیست که در مجموع نیز همین مقدار ثابت شود
الا آنکه از فقها ندیده ام که باین قول قایل شده باشد و اگر کسی چشم صحیح کسی را که یک چشم داشته باشد
کور کنند دیت تمام آن شخص بر او لازم میشود اگر چشم دیگرش کور مادرزاد باشد یا بآفت آسمانی

کور شده باشد و اگر کسی کور کرده باشد و او دیت گرفته باشد یا قصاص کرده باشد یا بخشیده باشد مثل
دیگران نصف دیت لازم میشود موافق مشهور الا این قید از اخبار ظاهر نمیشود و اگر حدقه چشم کور
یکچشم درست باشد و چیزی نبیند و کسی آنرا بکند مشهور آنست که دیت آن ثلث دیت چشم صحیح است
و بعضی ربع گفته اند پنجم در دیت بینی است و در آن تمام دیت است اگر جمیع را قطع کنند با استخوان
یا از پایین استخوان جمیع آنچه نرمست ببرد و اگر بشکنند بینی را و باصلاح نیاید و فاسد شود یا تمام
دیت لازم میشود و اگر درست شود و عیبی در آن نماند اکثر گفته اند که صد اشرفی میدهد و اگر
شل و ناقص بماند دو ثلث دیت میدهد و در روثه بینی اکثر گفته اند نصف دیت است و بعضی
گفته اند ثلث دیت است الا در تفسیر روثه خلاف کرده اند اکثر گفته اند دیوار است که در میان
پرهای بینی است و بعضی گفته اند سر بینی است و در پرهای بینی اگر بریده شود خلافست بعضی گفته اند در هر یک
نصف دیت است و بعضی گفته اند در هر یک ثلث دیت است و اینقول قویتر است و بدانکه کتاب
ظریف مشتمل بر اکثر احکام دیاتست و آن کتابی است که حضرت امیر المؤمنین ع آنرا برای عمال خود نوشته
که در باب دیات بآن عمل کنند و اگرچه اکثر علما سندش را صحیح نمیدانند اما فقیر سندش را در نهایت
صحت میدانم و هرجا که کتاب ظریف میگویم اشاره بآن کتابست و در آن کتاب مذکور است
که اگر روثه بینی را قطع کنند یعنی کنارش را پاره کنند صد اشرفی میدهد و اگر به تیر یا نیزه سوراخی در بینی
بکنند که بسته نشود دیتش سیصد و سی و سه دینار و ثلث دینار است یعنی اشرفی و اگر بسته
شود و باصلاح آید دیتش خمس دیت روثه است که صد دینار باشد و اگر سوراخ پرده میان
برسد و رخنه کند و آنرا سوراخ بکنند دیتش پنجاه دینار است زیرا که نصف بینی را سوراخ کرده است
یعنی یکپره را با نصف دیوار میان و اگر یکپره را با جمیع دیوار میان سوراخ کنند و پره دیگر را سوراخ
نکنند شصت و شش دینار و دو ثلث دینار میدهد و اینها همه در صورتیست که سوراخ ملتئم شود
و باصلاح آید و اکثر فقها از اینمضامین غافل شده اند و بنحو دیگر نقل کرده اند و در حدیث دیگر وارد
شده است که کسی که بینی کسی را ببرد ثلث دیت بینی میدهد و اینرا نیز بغیر یحیی بن سعید کسی متعرض

نشده



نشده است ششم دیت گوش است و در هر دو تمام دیت آن شخص است و در هر یک نصف دیت
و این در صورتیست که تمام گوش بریده شود حتی بیخ گوش از طرف خد خواه گوش شنوا باشد و خواه کر
و اگر بعضی از گوش را ببرند آن بعض را مساحت میکنند و نسبت بمساحت جمیع گوش آن شخص ملاحظه
میکنند و بآن نسبت از دیت میگیرند و بعضی گفته اند در بریدن نرمه گوش ثلث دیت
گوش است و در دریدن گوش ثلث دیت گوش گفته اند بعضی از علما و در شل شدن گوش
که آویخته شود دو ثلث دیت گوش است و اگر شل شده را کسی ببرد ثلث دیت گوش میدهد
هفتم دیت لبهاست و خلافی نیست در اینکه اگر هر دو لب را ببرد تمام دیت آن شخص لازم میشود و در
دیت هر یک از لبها خلافست بعضی گفته اند در لب بالا ثلث دیت است و در لب پائین دو ثلث
دیت و بعضی گفته اند در لب بالا دو خمس دیت است که چهار صد دینار است و در لب پائین سه خمس
که ششصد دینار است برای آنکه لب پائین آب را نگاه میدارد و در روایتی باینمضمون وارد شده است
و بعضی گفته اند موافق کتاب ظریف که در لب بالا نصف دیت است و در لب پائین دو ثلث
دیت و بنابراین لازم می آید که در هر دو لب زیاده از دیت آدمی باشد و اینخلاف اجماع و سایر اخبار است
مگر آنکه فرق باشد میان آنکه باهم ببرند یا جدا ببرند و بعضی گفته اند در هر یک نصف دیت است
و تفاوتی میان بالا و پائین نیست و جمعی از محققین متاخرین اختیار اینقول کرده اند و مسئله مشکل است
و اولی صلح است و اگر بعضی از لبها بریده شود مساحت میکنند آن بعض را و نسبت بکل و بآن نسبت
دیت میگیرند و حد لب پائین از طرف عرض آنمقدار است که از بن دندانها جدا است و طولش
بقدر طول دهان است تا گوشهای لبها و لب بالا عرضش آنقدر است که از بن دندانها جدا است بمفصل
سوراخهای بینی و آنچه محاذی آنست تا گوشه‌های لب و آنچه از گوشهای لب گذشته است داخل لبها
نیست و اگر لبها در هم کشیده شوند که بیکدیگر متصل نشوند و دندانها را نپوشانند بعضی گفته اند تمام
دیت لبها لازم است و اکثر گفته اند ارش باید گرفت و اگر لبها سست و آویخته باشند دیتش
دو ثلث دیت لبهاست و اگر کسی آن لبهای آویخته را ببرد ثلث دیت میدهد و در کتاب ظریف مذکور است

که اگر لب بالا شکافته شود که دندانها نمایان شود و دوا کنند و ملتئم شود دیتش صد دینار است
و اگر چنان بدنما و قبیح باند دیتش صد و سی و سه دینار و ثلث دینار است و اگر لب پایین شکافته
شود و دندان نمایان شود و ملتئم شود دیت آن صد و سی و سه دینار و ثلث دینار است و اگر
چنان باند دیتش سیصد و سی و سه دینار و ثلث دینار است و اکثر علما گفته اند که سوراخ در هر یک
از لبها که بشود اگر باصلاح نیاید ثلث دیت آن لب است و اگر باصلاح آید خمس دیت آن لب است
هشتم دیت زبانست اگر زبان صحیح را از بیخ ببرند تمام دیت او لازم میشود و اگر زبان لال را ببرند
ثلث دیت او است و اگر بعض زبان لال را ببرند بحسبت جمیع زبان دیت میگیرند و اگر بعض زبان
صحیح را ببرند مشهور آنست که بنسبت حروفی که کم شده است و نمیتواند تکلم بآنها نمود با جمیع حروف
که بیست و هشت حرف است میگیرند نه بنسبت مساحت زبان و مجموع دیت را بر مجموع حروف بالسویه
قسمت میکنند و بآن نسبت میگیرند مثل آنکه ثلث زبانش را بریده اند و چهارده حرف کم شده است
نصف دیت را میگیرند و بعضی گفته اند هر دو را اعتبار میکنند اگر باعتبار مساحت بیشتر میشود
آنرا اعتبار میکنند و اگر باعتبار حروف بیشتر میشود آنرا اعتبار میکنند و در بعضی از روایات
عدد حروف بیست و نه وارد شده است بنا بر آنکه همزه و الف را غیر یکدیگر گرفته اند و اول اقوی
و اشهر است و بعضی گمان کرده اند که فرق میان همزه و الف آنست که اول متحرک است
و ثانی ساکن و این غلط است زیرا که مخرج همزه در حلق است و مخرج الف در فضای دهانست و اسم
معلوم است که فرق است میان تأخذ و قال با آنکه هر دو ساکنند و بعضی از اهل عربیت گفته اند
که بنای بیست و هشت حرف بر اسم است زیرا که الف اسم الف و همزه هر دو است و همزه نام مستحدث
تازه بهم رسیده است پس حروف بیست و نه اند و نامهاشان بیست و هشت است پس معلوم شد
که حدیث بیست و نه وجه صحیح دارد بلکه اوجه است و اگر کسی خواهد نکته بگوید که همزه را حساب
کرده اند و الف را حساب نکرده اند برای آنکه زبان در مخرج الف دخل ندارد بخصوص است برای آنکه
در همزه نیز چندان مدخلیتی ندارد با آنکه بسیاری از حروف هستند که زبان در آنها دخل ندارد

وحسب



وحسب کرده اند مانند با و میم و گویا که حروف تهجی که برای اطفال مینویسند لا را برای الف
الحاق میکنند و الفی که در اول است برای همزه میگویند چون اول ملفوظ الف همزه است
و چون الف ساکن را بدون حرفی که قبل از آن باشد تکلم نمیتوان کرد لهذا لام را پیش از آن
در آورده اند و خصوص لام شاید برای این باشد که با الف افتتاح کلمه طیبه لا اله الا الله که افتتاح
اسلام و ایمان بآن میشود آمدیم بر سر مطلب اگر در حروف نقصی بهم رسید تا آنکه تندتر از اول یا کندتر
سخن گوید باید ارشش بگیرد و همچنین اگر ادای حروف را بخوبی که اول میکرد نتواند کرد و اگر حرف
صحیح از مخرج ادا نتواند کرد مثل آنکه را را لام گوید دور نیست که حکم نقصان حرف داشته باشد
و اگر یکی جنایتی کرد و نصف حروفش برطرف شد و دیگری جنایت دیگر کرد و نصف آنچه
باقی مانده بود برطرف شد ربع مجموع دیت را از دوم میگیرند و اگر زبان طفل را ببرد که هنوز بسخن
نیامده باشد اکثر گفته اند تمام دیت لازم میشود و اگر بحدی رسیده باشد که اطفال در آن سن سخن میگویند
در آن سن و سخن نگوید و کسی زبانش را ببرد ثلث دیت میدهد و اگر بعد از بریدن بسخن آید
و بعضی از حروف را گوید معلوم میشود که زبانش آفت نداشته است بقدر حروفی که کم شده است بحساب
دیت میگیرند و اگر جنایتی بر کسی بکنند و او دعوی کند که زبانش لال شده است اکثر گفته اند
اثبات میکنند و در روایتی وارد شده است که در زمان حضرت امیر المومنین علیه السلام مردی چیزی بر سر
مردی زد و او دعوی میکرد که چشمش چیزی را نمی بیند و دماغش بوی چیزی را نمیشنود و لال شده است
و حرف نمیتواند گفت حضرت فرمود اگر راست میگوید سه دیت آدمی میباید باو داد گفتند
یا امیر المومنین چه دانیم که او راست میگوید فرمود برای امتحان شامه اش لته سوخته را نزدیک
بینی او بدارند که دود آن بدماغش برود اگر سرش را دور برد و آب از دماغش جاری شود دروغ
میگوید و الا راست میگوید و برای امتحان باصره اش را برابر قرص آفتاب وا دارند اگر
دیده اش را برهم میزند دروغ میگوید و اگر دیده اش از هم بماند راست میگوید و برای امتحان
زبانش سوزنی بر زبانش میزنند اگر خون سرخ بیرون می آید دروغ میگوید و اگر خون سیاه

بردن حرام است میگویند و بعضی باین روایت عمل کرده اند و اگر جنایتی بر زبان کسی وارد شود و لال
شود دیت بگیرد بعد از گرفتن دیت زبانش گشوده شود بعضی گفته اند دیت را پس میگیرد
و بعضی گفته اند این سخن لغو است عطیه ایست از جانب خدا دیت را پس نمیگیرد و تمام دیت دندانها است
در مجموع دندانها یک دیت تمام است و مشهور آنست که دیت را بر بیست و هشت دندان قسمت
میکنند و آنچه زیاده بر بیست و هشت باشد حکم دندان زاید دارد که دیتش ثلث دیت اصلیست
و بیست و هشت دندان چهار را ثنیه میگویند دو از بالا و دو از پایین و چهار دیگر بعد از آنها
رباعیه میگویند دو از بالا و دو از پایین و بعد از آن چهار دیگر را انیاب میگویند یعنی نیش و آن
دندانهای بلند است و چهار دندان بعد از آنها را ضاحک میگویند که غالبا در وقت خنده
ظاهر میشود و دوازده دندان دیگر دندانهای آسیایست از هر طرف سه دندان از بالا و سه دندان از
پایین و دوازده دندان پیش را مقادیم میگویند و شانزده دندان که بعد از نیشهاست مواخیر
میگویند و مشهور آنست که در دوازده دندان پیش در هر یک پنجاه دینار است که نصف عشر
دیت باشد و مجموع ششصد دینار میشود که سه خمس دیت باشد و در هر یک از شانزده دندان
آخر بیست و پنج دینار است که مجموع چهارصد دینار باشد و دو خمس دیت گردد و از زن نصف
این مقدار است اگر بثلث دیت برسد و تفاوتی نیست میان دندان سفید و سیاه و زرد اگر
بحسب خلقت چنین روییده باشد و اگر بعلتی سیاه شده باشد در آن ثلث دیت اصلیست و اگر جنایتی
بکند که سیاه شود دو ثلث دیت آن دندان را میدهد چنانچه در حدیث صحیح وارد شده است که اگر
چیزی بر دندان بزنند یکسال انتظار میکشند اگر افتاد دیت میگیرند پانصد درهم و اگر نیفتاد و سیاه
شد دو ثلث دیت میگیرند و بعضی گفته اند در سیاه شدن دندان ارش است و در کندن نیز
ارش است و بعضی گفته اند در کندن ربع دیت دندانست و اگر دندان زاید را با دندانهای
اصلی ضایع کرده باشد زیاده بر دیت کل چیزی نمیدهد و اگر تنها کنده باشد ثلث دیت اصلی میدهد
که در جنب آنها واقع شده است اگر در میان مقادیم است ثلث پنجاه دینار میدهد و اگر در میانه

آخر است



تا آخر است ثلث بیست و پنج دینار میدهد و بعضی گفته اند در دندانهای زاید ارش میدهد و اگر بجنایت
کسی دندان شکافته شود و نیفتد دیت آن دو ثلث دیت آن دندانست و بعضی ارش گفته اند
و در روایت ظریف نصف دیت دندانست و اگر دندان شکافته شده را کسی بکند بعضی ثلث
دیت آن دندان گفته اند و بعضی ربع موافق کتاب ظریف و بعضی ارش و اول اشهر است
و در این شکی نیست که اگر دندانها را با پایش بکنند زیاده بر دیت دندان نمیدهد و اگر آنچه بیرون
و ظاهر است از دندان بشکنند و پایش بماند اکثر گفته اند باز دیت تمام دندان را میدهد و بعضی
گفته اند بنسبت مجموع حساب میکنند و میدهد و تمام دیت گردن است اگر بشکنند و کج بماند تمام
دیت میدهد و همچنین اگر مانع لقمه فرو بردن شود تمام دیت گفته اند لازم میشود و اگر درست
شود و نتوانند که جانب راست و چپ را درست نظر کند یا لقمه را بدشواری فرو برد مشهور ارش است
یازدهم دیت دو استخوانست که یکطرف بگوشها متصل میشوند و یکطرف بذقن و آنرا چانه
میگویند اگر هر دو از جا کنده شوند با دندانها یک دیت تمام است و اگر با دندانها باشد دو دیت
تمام و اگر جدا نشوند الا خاییدن یا سخن گفتن دشوار شود ارش لازم میشود دوازدهم دیت
دستهاست و خلافی نیست در آنکه در قطع هر دست نصف دیت آن شخص است و در قطع هر دو
تمام دیت و در این نیز خلافی نیست که اگر دست را از زند ببرند یعنی مفصل کف و ساعد که محل
که دستش را ببرند است و این احکام در آن جاریست و اگر از مرفق ببرند خلافست بعضی گفته اند
باز همان دیت دست است و چیزی زیاد نمیشود و بعضی گفته اند دیت دست میدهد و ارش هم
میدهد برای زیادتی علاوه که مابین مرفق و زند است و بعضی گفته اند دو دیت دست میدهد یکی
برای دست تا زند و یکی برای زند تا مرفق و قول آخر ضعیف است و قول اول احوط است و قول
ثانی خالی از قوتی نیست و همچنین اگر دستش را از دوش ببرد باز سه قول در آن هست و بنا بر قول
اخیر سه دیت دست خواهد بود و اگر بعد از آنکه دستش را از زند بریده باشند دیگری از مرفق ببرد
بعضی بارش قایل شده اند و بعضی بدیت دست و اگر دیگری از دوش ببرد باز این دو قول است

و اگر بعد از آن دیگری از دو شش ببرد احتمال دو دیت و احتمال ارش هست و احتمال ارش در همه
ظاهرتر است و اگر کسی در زیر بند دست دو کف داشته باشد یا در زیر جزو اگر هر دو را ببرد البته
یا اصل است و یکی زاید و غالبا آنکه اصل است درست‌تر و قوی‌تر میباشد پس یک دیت دست میدهد
برای اصلی و برای زاید بعضی گفته‌اند ثلث دیت اصلی را میدهد و بعضی بارش قایل شده‌اند سیزدهم
دیت انگشتان است و خلافی نیست در آنکه در مجموع انگشتان دو دست یک دیت آن شخص است و در
جمیع انگشتان پا نیز یک دیت تمام است اما در قسمت دیت بر انگشتان خلافست بعضی
گفته‌اند دیت جمیع انگشتان مساویند و در هر یک عشر دیت آدمی است و بعضی گفته‌اند
در ابهام که انگشت مهین است ثلث دیت است و دو ثلث دیگر بر چهار انگشت مساوی
قسمت میشود موافق کتاب ظریف و قول اول اشهر است و دیت انگشت زیاده ثلث
دیت انگشت اصلی است و کسی که انگشتی را شل کند دو ثلث دیت آن انگشت را میدهد و اگر
انگشت شل را قطع کند ثلث دیت انگشت صحیح را میدهد و دیت هر انگشتی بر سه مفصل آن قسمت میشود
و دیت ابهام بر دو مفصل آن قسمت میشود بالسویه پس اگر مفصل دوم انگشتان غیر ابهام را
ببرد دو ثلث دیت آن انگشت را میدهد و اگر مفصل اولی را ببرد ثلث دیت انگشت را میدهد و در ناخنها
مشهور آنست که در هر یک از ناخنهای دست و پا که قطع کند اگر نروید یا سیاه بروید ده دینار میدهد
و اگر سفید بروید پنج دینار میدهد و در روایت صحیح وارد شده است که در ناخن پنج دینار است و حمل
کرده‌اند بر آنکه سفید بروید چهاردهم دیت پشت است پشت را اگر بشکند و باصلاح نیاید
یا بیاید و عوز باشد یا نتواند نشست تمام دیت میدهد و اگر باصلاح بیاید و عیبی نماند ثلث
دیت میدهد و در روایت ظریف وارد شده است که اگر باصلاح بیاید صد دینار میدهد و اول
اشهر است و اگر پشتش را بشکند و پاهای او بآن سبب شل شود یک دیت برای پشت میدهد و دو
ثلث دیت برای پاها میدهد و شیخ طوسی ره گفته است که اگر پشتش را بشکند و بآن سبب پا و رفتن
و جماعش هر دو برطرف شود دو دیت میدهد و اگر مغز حرام که در میان فقرات است قطع شود تمام

ابر

بجز بیان عمل ... و جمعی از علما عمل کرده‌اند و بعضی بارش قایل شده‌اند پانزدهم در کتاب
ظریف وارد شده است که اگر دنده‌های کسی را بشکند اگر دنده‌هایی است که محاذی قلب است برای
هر دنده بیست و پنج دینار است و اگر دنده‌ها بیشتر از جانب بازو است برای هر دنده ده دینار
و اکثر علما چنین فهمیده‌اند که برای سر دنده‌ها که مقابل دل است دیت ... و دنده‌ها که در کودک
دهیم ... و این معنی بسیار بعید است بلکه ظاهرش موافق فهم ناقص فقیر آنست که دنده‌های چپ یا
که زیر دل واقع شده است خواه از پیش دل و خواه از پهلو و خواه از جانب پشت است
و خواه از جانب چپ بیست و پنج دینار است و آنچه بالاتر است از جانب بازو هر یک ده دینار است
بیست چهارم اکثر فقها رضوان الله علیهم گفته‌اند در شکستن استخوان هر عضوی در پیش خمس دیت
آن عضو است یعنی یک پنجم و اگر باصلاح آید بی کجی و عیب دیتش چهار خمس دیت شکستن آن عضو است
و در موضحه هر عضوی یعنی جراحتی که استخوان نمایان شود چهار یک دیت شکستن آن عضو است
و در کوبیده شدن هر عضوی که استخوان خورد شود ثلث دیت آن عضو است و اگر باصلاح
آید بی کجی و عیبی چهار خمس دیت کوبیده شدن است و در جدا شدن هر عضوی که آن عضو معطل
شود دو ثلث دیت آن عضو است و اگر باصلاح آید بدون عیب دیتش چهار خمس است و این
احکام را از کتاب ظریف اخذ کرده‌اند و در آن کتاب و در این کتب تفصیل احکام هر عضوی
مذکور است و بعضی با این قواعد موافق است و بعضی مخالف و فقیر در بعضی از شروح کتب حدیث تحقیق
تفصیل این احکام کرده‌ام و این رساله موجزه گنجایش ذکر آنها ندارد و در آن اکثر ... مذکور است
اگر کسی یک طرف چنبره گردن کسی را بشکند و باصلاح آید چهل دینار میدهد و ... طرف ... دینار
و جمعی از علما عمل کرده‌اند و بعضی بارش قایل شده‌اند **فصل چهارم** در بیان جنایتی که بر منافع
باشد بسبب فعل او فوت شود از منافعی که حق تعالی در آن مقرر فرموده منافع یا ناقص شود و در آن چند مسئله است
اول آنکه برطرف شدن عقل است اگر بالکلیه زایل شود تمام دیت آن شخص لازم میشود و اگر زایل نشود اما
کم شود ارش لازم میشود و اکثر گفته‌اند قدر ... منوط بنظر حاکم شرع است از آثار ملاحظه نماید

دیت جدا شدن ...

که چه مقدار اختلال در عقل او بهم رسیده و بان نسبت از مجموع دیه حکم کند و بعضی گفته اند به زمان نظر میکنند
مثل اینکه اگر یک روز عاقل باشد و یک روز دیوانه نصف دیه باید داد و اگر دو روز عاقل باشد و یک روز
دیوانه ثلث دیه باید داد و معلوم است که این تخمین است و قاعده کلیه از اینها هر کدام که ممکن باشد
هم احوط است متعین نیست اما نسبت به شعور و هوش کم شده باشد و اگر چیزی بر سرش بزنند و جراحتی
در سرش بهم رسد و عقلش زایل شود اکثر گفته اند دیه هر دو واجب است و دیه زایل شدن عقل را جدا میگیرند
و بعضی گفته اند اگر هر دو بیک ضربت واقع شده است کمتر در بیشتر داخل است مثل اینکه چوبی بر
سرش زنند هم جراحت شود هم دیوانه شود کمتر را میگیرند و دیه هر دو جدا میگیرند و اگر چوبی را از آتش
دو دفعه شکست و بعد از آن بر سرش زد و دیوانه شد دیه هر دو را میگیرند و بر این مضمون روایت
صحیح وارد شده است و در آن روایت مذکور است که یکسال انتظار میبرند اگر در عرض سال میمرد
او را قصاص میکنند و اگر زنده ماند و هوشش بر طرف شد دیه میگیرند و بر این مضمون اکثر قدما
قایل شده اند و اگر بعد از دیه گرفتن عاقل شود اکثر گفته اند دیه را پس نمیگیرند و بعضی گفته اند
بقدر ارش میگذارند و باقی را پس میگیرند و بعضی میگویند که اگر اهل خبرت گویند که علامت
زایل شدن او باصلاح آید و بر خلاف علامت باصلاح آید این تخمین است ارجح آنست که دیه را پس نمیگیرند
و الا آنچه میگیرند دوم از ایلام شنیدن گوش است و اگر از هر دو گوش بالکلیه شنیدن بر طرف شود تمام
دیه لازم میشود الا اگر گواهی دهند اطبا و اهل خبرت که دیگر عود میکند و اگر گویند که ممکن است
بعد از مدتی عود کند انتظار آن مدت میکشند اگر عود نکرد دیه قرار میگیرد و در حدیث صحیح
وارد شده است که یکسال انتظار میکشند و اگر جنایت کرده تکذیب او کند یا گوید نمیدانم که راست میگوید
امتحان میکنند او را در هنگام صدای شدید مانند رعد یا در هنگام غفلت او صدای عظیمی میکنند
و در کتاب ظریف مذکور است که در خواب صدای عظیمی بر او میزنند اگر بیدار شد دروغ میگوید
و اگر اینها معلوم نشد قسامه ثابت میکنند بنحوی که مذکور شد بنا بر یک قول و شش قسم بنا بر قول دیگر
و از کتاب ظریف ظاهر میشود که یا امکان با رفتن قسامه است و اگر دعوا کند که شنوایی یک گوشش

اولا



بر طرف شده است بعد از امتحان و ... نصف دیه خواهد بود و اگر دعوی کند که شنیدن یک
گوشش کم شده است آن گوش دیگر امتحان میکنند چنانکه در احادیث وارد شده است
که گوش معیوب را محکم میبندند و گوش صحیح را باز میگذارند و زنگی را در برابر روی او حرکت میدهند
میگویند بشنو تا جایی که بگوید نمیشنوم آن موضع را نشان میکنند پس از آن زنگ را میزنند و فریاد که گوید
نمیشنوم نشان میکنند و همچنین از جانب راست و جانب چپ اگر موافق شد همه معلوم میشود که
راست میگوید و بعد از آن گوش صحیح را محکم میبندند و گوش معیوب را میگشایند و از چهار طرف
باز امتحان میکنند اگر موافق آمد و کمتر از گوش صحیح است آن تفاوت را نسبت بمجموع ملاحظه میکنند
که چند یک است و بآن نسبت از دیه یک گوش میگیرند و در روایت ظریف با امتحان قسامه نیز وارد
شده است و این قول متعین است زیرا که گاه باشد که گوش کم شنوا بیشتر از جانب این تفاوت داشته باشد
و باید این امتحان را در روزی بکنند که باد نباشد و هوا معتدل باشد زیرا که در روز باد شنیدن از
جوانب مختلف میشود و اگر گوش کسی را ببرند و شنوایی بر طرف شود دو دیه لازم میشود در دو
گوش و یک دیه در یک گوش سیم بر طرف شدن بینایی دیده ها است اگر بینایی هر دو چشم بر طرف
شده باشد تمام دیه و نصف لازم میشود و اگر از یکی بر طرف شده باشد نصف دیه و قصاص
بقول دو عادل از اطبای حاذق ثابت میشود و دیه بگفته یک مرد و دو زن نیز ثابت میشود و اگر
فقها گفته اند که اگر اهل خبرت گویند که او دیگر نخواهد دید یا گویند ممکن است بینایی او عود کند
معلوم نیست دیه میگیرند و اگر مدتی تعیین کنند برای برگشتن بینایی آن مدت میکشند اگر
بر نگشت دیه میگیرند و الا ارش میگیرند و در حدیث معتبر وارد شده است که یکسال انتظار
میبرند و بعد از یکسال اگر بر نگشت دیه میگیرند و اگر بعد از آن برگردد دیه را پس نمیگیرند
و اگر در دیده اش علتی ظاهر نباشد و دعوی کند بینایی ... قسامه ثابت میشود و گذشت
در روایت حضرت امیر ... رو بقرص آفتاب او را باز دارند اگر چشمش باز
میماند و بر هم نمیزند راست میگوید و اگر دعوی کند که بینایی یک دیده اش کم شده است

امتحان میکنند چنانکه در احادیث صحیحه وارد شده است که دیده معلولش را می‌بندند و دیده صحیحش را
باز میگذارند و تخم مرغی یا شیء دیگر را بدست میگیرند و دور میبرند تا جائی که گوید نمی‌بینم آنجا را علامت
میکنند از چهار طرف چنین می‌کنند اگر موافق یکدیگر است راست گفته است و اگر مختلف
میگویند دروغ گفته و بار دیگر امتحان میکنند تا موافق آید پس چشم صحیح را می‌بندند و چشم علیل را
میگشایند و باز از چهار طرف امتحان میکنند اگر موافق آید دیت را بقدر تفاوت مسافت
میگیرند مثل آنکه اگر نصف مسافت تفاوت کرده است نصف دیت یک چشم را و اگر ربع دیت
ادعا ربع میگیرند و در روایت ظریف با این امتحان قسامه نیز وارد شده است که قسمت میکنند بر
شش قسم اگر نصف کم شده است سه قسم میدهند و اگر ثلث کم شده است دو قسم میدهند و همچنین
تا یک سدس و این قول احوط است چنانکه شیخ در نهایه و صاحب جامع بدان قائل شده اند و اگر دعوای
نقص در هر دو دیده کند نظر به دیده هم سنّان او بنحوی که گذشت امتحان میکنند و در این اکثر
فقها قسامه را ضم کرده اند و امتحان دیده در زمین هموار و هوای صاف میکنند نه در روز ابر
و زمینهای ناهموار که اوقات و جهات مختلف شوند و اگر دیده کسی را بکند و دعوی کند که
چشمش کور بوده و چیزی نمیدیده و او گوید که چشم روشن بوده بعضی گفته اند قسم بر جانب کننده
است و بعضی گفته اند بر صاحب چشم کنده شده است چهارم برطرف شدن قوه شامه است و در آن
نیز تمام دیت است و اگر دعوی کند که شامه اش برطرف شده است و معلوم نباشد بجهت حصول
لوث بقول او ایشان قسامه میشود و در روایت حضرت امیرالمؤمنین ع که ذکر شد آنست که فتیله را آتش
میزنند و نزدیک دماغش میآورند اگر سرش را پس برد و آب از دیده اش بیرون آید دروغ میگوید
و الا تصدیقش میکنند و با این اگر قسامه هم بشود چنانکه اکثر گفته اند شاید احوط باشد
و اگر دعوی کند که شامه اش کم شده است و دعوی تعیین صدقش باشد [illegible]
لفظا ثابت شود و تقدیر [illegible] نسبت بکلش شامه حواله برای حاکم شرع کرده اند و احوط
صلح است و اگر بینی او را ببرد و شامه اش نیز برطرف شود بعد از ثبوت دو دیت لازم میشود

نیز



پنجم برطرف شدن ذائقه است و اکثر گفته اند تمام دیت ثابت میشود و بسوی [illegible] است و همچنین نقصش گفته اند ارش
ثابت میشود و تقدیرش را با کمش نسبت بکلش منوط برای حاکم شرع است ششم اگر صدا برطرف شود که مطلقا کلامش
مسموع نشود گفته اند دیت لازم می‌شود و اگر حرکت زبان نیز برطرف شود ثلث اضافه میشود و اگر کاری
بکند که طعام را هضم نتواند نمود باید گفته اند دیت لازم میشود هفتم اگر جنایتی باعث آن شود که
جماع نتواند کرد یا در وقت جماع انزال منی نشود دیت لازم است و همچنین گفته اند که اگر فرزند
بهم رسانیدن برطرف شود دیت لازم میشود هشتم اگر جنایتی کند که راه نتواند رفت دیت لازم است
و اگر جماع نیز برطرف شود دو دیت لازم است نهم اگر لذت جماع برطرف شود که جماع کند و لذت نیابد
یا طعام خورد و لذت طعام نیابد در هر یک بعضی دیت گفته اند و بعضی ارش دهم اکثر فقها
گفته اند که اگر کسی جنایتی بر مثانه کسی کند که [illegible] مثلا شود و بول بی اختیار قطرات بول از او منفصل
آید بر او دیت کامل لازم است و در روایتی وارد شده است که اگر تا شب یا تا آخر روز منفصل آید
تمام دیت لازم میشود و اگر تا ظهر آید دو ثلث دیت و اگر تا چاشت آید ثلث دیت و بعضی باین روایت
عمل کرده اند یازدهم در حدیث صحیح وارد شده است که اگر کسی بر شکم زنی بزند که حیضش
برطرف شود اگر یکسال عود نکند ثلث دیت زن را میدهد دوازدهم اگر زنی را جنایتی کند که
شیرش برطرف شود اکثر گفته اند ارش میدهد و بعضی احکام دیت نیز داده اند فصل پنجم
در بیان دیات جراحتهای سر و بدن است و در آن چند مقصد است اول جراحات
سر و رو است که آن را شجه مینامند و آن هشت قسم است اول حارصه که خراشی است که پوست
شکافته شود و دیتش یک شتر است دوم دامیه است که اندکی در گوشت فرو رود و خون از آن
[illegible] و در آن دو شتر است سیم متلاحمه است که در گوشت بسیار فرو رود و نه رسد به پرده ای که
بر روی استخوان است و در آن سه شتر است چهارم سمحاق است و آن جراحتی است که برسد
به پرده که بر روی استخوان کشیده شده است و در آن چهار شتر است پنجم موضحه است که آن پرده
شکافته شود و استخوان نمایان شود و در آن پنج شتر است ششم هاشمه است که استخوان

بشکند و در آن ده شتر است اگر چه پوست و گوشت شکافته نشود و سی و سه شتر ها در شبه عمد و خطا
نخوری است که در دیت نفس مذکور شد و اگر عمد باشد در اینجا قصاص نمی باشد و دیت میگیرند
چهارم منقله است استخوان از جای خود حرکت کند و شکسته باشد و در سر قصاص نیست اگر چه عمداً
کرده باشد و دیتش موافق مشهور پانزده شتر است و بعضی بیست شتر گفته اند پنجم مامومه است که با ام
الدماغ رسیده باشد یعنی پرده که مغز در میان آن است اما آن پرده شکافته نشده باشد و در آن
ثلث دیت آدمی است و در بعضی روایات و کلام اکثر فقها سی و سه شتر است با آنکه ثلث سی و سه
شتر و ثلث شتر میباشد پس ثلث بر سبیل کمی وارد شده است یا لفظ ثلث بعد از سی و سه مراد دیت
یا از روات افتاده است ششم دامغه است که خریطه الدماغ در میان آن است آن نیز دریده باشد
و با این حال زنده ماندن بسیار بعید است و با این سبب اکثر علما دیتش را ذکر نکرده اند و اگر
زنده ماند بعضی گفته اند ثلث دیت برای مامومه و ارش برای دریدن خریطه میدهد و در مامومه
و دامغه قصاص نمی باشد چون محل خطرند **مقصد دوم** در باقی احکام شجاج است و در آن
چند مسئله است اول اگر در دو جای سر واضحه موضحه بکند از برای هر یک پنج شتر باید بدهد
و اگر همان شخص میان آن دو را ببرد و با یکدیگر متصل شوند اکثر گفته اند یک موضحه می شود و پنج
شتر کافی است و بعضی گفته اند پانزده شتر میدهد و احتمال دارد ده یا پانزده شتر لازم شود و حکم
سه موضحه دانسته شد و اگر دیگری این دو موضحه را با یکدیگر متصل کند خلافی نیست در آنکه دیت دو موضحه
بر اول لازم است و دیت یک موضحه بر ثانی دوم اگر یک واضحه موضحه بکند که بعضی از آن در سر
واقع شود و بعضی در پیشانی مشهور است که حکم یک موضحه دارد و پنج شتر کافی است سوم آنکه جراحتها
که در سر مذکور شد اگر در رو واقع شود باز حکم سر دارد و دیتش همان دیتهاست که مذکور
شد و اگر مثل آنها بر بدن واقع شود همان مقدار را نسبت به دیت آن عضو حساب میکنند
مثل آنکه موضحه که در سر واقع شود پنج شتر میدهند و در دیتش صادق کل دیت آدمی است زیرا که
شده است که حیات باقی نماند و دیت کل آدمی که صد شتر باشد پنج شتر نسبت به آن نصف عشر است

برخی

وارد شده

۱۱۳

یعنی ثلث یک پس اگر موضحه در یک دست واقع شود دیت یک دست نصف دیت است پس نصف عشر آن که
بیست و پنج شتر باشد در آن خواهد بود چنین گفته اند اکثر فقها و از کتاب ظریف در بعضی تفاصیل دیگر
ظاهر میشود چهارم ظاهر کلام فقها آن است که این دیتها که بشتر وارد شده است اگر دیت
را از اجناس دیگر دهند بهمان نسبت میدهند مثل آنکه در جایی که ده شتر وارد شده است ده شتر
نسبت بصد شتر دیت کل نسبت ده یک است پس اگر از طلا دهند ده یک هزار دینار را
خواهند داد که صد شتر میباشد و اگر از نقره دهند ده یک ده هزار درهم را میدهند
که هزار درهم باشد و همچنین از سایر اجناس و احوط آن است که ایضا در خصوص دیات
شتر و دینار وارد شده است از جنس شتر و دینار بدهند **مقصد سیم** در احکام سایر
جراحات بدن است و در آن چند فایده است اول جراحتها باندازه اسم ادنی بریده از
هر جهت که باشد اگر چه از گودال گردن باشد و او نمیرد در آن ثلث دیت آن شخص است
و در آن قصاص نمیباشد و اگر جراحت ~~باندرونی~~ در عضوی بکند و لو از آن بجوف داخل
شود دیت آن جراحت و ثلث دیت آن عضو را باید بدهد مثل آنکه خنجری بر دوش کسی بزند و داخل
شکم او شود هم دیت جراحت دوش را باید بدهد و هم ثلث دیت برای آنکه داخل جوف او شده است
دوم اگر کسی کاردی یا خنجری زند که از پشت باندرون شکم او داخل شد و از پیش بدر آمد و کاردی با غیر آن
بهمان سوراخ فرو برد و جهت زیادتی شق کند اول دیت جائفه را میدهد و بر ثانی چیزی نیست
ولکن حاکم شرع او را تعزیر میکند و اگر جراحت بمرد و تمام اندرون جراحت کشته نشد اگر دید بیرون
بجای حق مانده یا بیرون کشته اگر دو اندرون بجای حق ماند ارش میدهد و اگر اندرون و بیرون
هر دو کشته شد یک دیت جائفه دیگر هم باید بدهد سیم اگر یک جراحت بزند و شکمش سوراخ کند
و دیگری جراحات اندرون و بیرون آن بوده گفته اند دو جائفه است چهارم اگر جراحت بسر بیستی
بزند از پشتش بدر رود اکثر گفته اند دو جائفه است و دو ثلث دیت باید داد و بعضی گفته اند
یک جائفه است پنجم بعضی از فقها قایل شده اند موافق کتاب ظریف که اگر جراحت بپستان بزند

براطراف مردی که از طرف دیگر بدر برود صد دینار طلا میدهد و ظاهر آن است که مراد با طراف
دستها و پاها باشد مانند ساعد و ساق و کف و قدم و بعضی تخصیص کرده اند بعضو را در ان
تمام دیت باشد یا نصف دیت زیرا که اگر نافذه در یکی از انگشت باشد صد دینار چند برابر دیت
آن می شود و در کتاب ظریف تفاصیل دیگر درین باب هست که اکثر متعرض آنها نشده اند و باین
عبارت مجمل مبهم کرده اند ششم در کتاب ظریف مذکور است که اگر سوراخ در حد بعضی از طرف جاره
بهم رسد اندرون دهان نماید دیه اش صد دینار است و اگر دوا کنند و بر طرف شود اما اثر قبیح باشد
پنجاه دینار است و اگر هر دو طرف باشد و اثرش باند صد دینار است و اگر نیزه بزنند در استخوان بشکنند
و از زیر چانه بیرون آید دیه اش صد و پنجاه دینار است و اگر سوراخ کند و بیرون نرود صد دینار است و اگر
و اثری در جراحت التیام رسد و اثرش باند دیه اش ده دینار است هفتم در روایت معتبر وارد شده است
از حضرت امیر المؤمنین ع حکم منقول است در جایی که کسی بر روی کسی بزنند و جایش سیاه شود دیه اش شش دینار بدهد
و اگر سبز شود سه دینار بدهد و اگر سرخ شود یک دینار و نیم بدهند و اکثر موافق این روایت قائل شده اند
و بعضی در سیاه شدن نیز سه دینار گفته اند و اکثر گفته اند و شرط نیست که اثرش باقی مانده باشد و گفته اند
اگر اینها در بدن واقع شود دیه اش نصف دیت رو است چنانچه این ابو بصیر در کافی متصل باین روایت
ذکر کرده است هشتم در هر عضوی که دیت مقرر داشته باشد اگر آن عضو شل کنند دو ثلث دیت
آن عضو را باید داد و اگر عضو شل را قطع کنند ثلث دیت آن عضو را باید داد چنانکه گذشت
نهم مذکور شد که دیت مرد و زن در اعضا و جراحات مساوی اند تا ثلث دیت مرد و چون برسد پس دیت
اعضای زن نصف دیت اعضای مرد میشود خواه آنکه جنایت کرده است مرد باشد خواه زن
و همچنین قصاص میکنند و اگر دیت گیرند نصف دیت مرد میگیرند و بعضی از علما گفته اند که این
حکم که تا ثلث جراحات زن و دیتش مثل جراحات مرد است در صورتیست که جراحت
کننده مرد باشد و اگر جراحت کننده زن باشد هر جراحات بر نصف است پس در یک انگشت
پنج شتر است و در دو انگشت ده شتر است و در سه پانزده شتر است و در چهار بیست شتر است

و همچنین



و همچنین این مسئله اللّامیر قول بخلاف آنکه جارح مرد باشد در یک انگشت زن ده شتر است و در دو انگشت بیست شتر و در
انگشت سی شتر و چهار انگشت بیست شتر است و هم در عضوی را در مساوی دیت مرد باشد در زن مساوی دیت شل
مانند زبان و ذکر و در دست و پا و همچنین نصف دو ثلث و هر نسبت با دیت مرد مذکور شد در زن
با دیت زن ملاحظه خواهد شد و در کافر ذمی با دیت او و در غلام با قیمت او و نسبت را زیاده از دیت
آزاد نباشد مثل آنکه اگر ذکر غلام را ببرند قیمت او را میدهند چنانچه مذکور شد و آنچه در شرع
مقدری ندارد ارش میدهند از اینکه غلام فرض کنند و ملاحظه کنند او بدون این
عیب چه قیمت داشته و با این عیب قیمت دارد و این تفاوت را از دیت او حکم میکنند فصل ششم
در دیات جنین که بر جنایت واقع شود یعنی طفلی که در رحم باشد یا بر میت واقع شود و در آن
چند بحث است اول مشهور میان علما آن است که فرقی نیست میان دختر و پسر و بعضی گفته اند
در پسر صد دینار است و در دختر پنجاه دینار و خالی از قوتی نیست این چند در صورتی قائل شده
است که دیت جنین مسلمان یا غلام است یا کنیز قیمت او هر یک نصف عشر دیت باشد و این موافق مذهب
عامه است و اول اصح است و اگر کافر ذمی باشد جنین او دیه اش عشر دیت پدر او است و موافق
مشهور میان علما در هم است و در روایتی وارد شده است عشر دیت مادر او است احتمال در هم
باشد و بنا بر قول ثانی ممکن است حمل روایت بر آنکه جنین دختر باشد و مشهور میان علما آن است
که دیت جنین بنده عشر قیمت مادر او است و بعضی گفته اند اگر پسر باشد عشر قیمت پدر است و اگر انثی
باشد عشر قیمت مادر است و بعضی گفته اند اگر زنده برآید و بمیرد عشر قیمت مادر است و اگر مرده بیرون آید
نصف عشر قیمت مادر است دوم هرگاه روح در جنین دمیده شده باشد و سبب جنایت بمیرد و معلوم شود
احتمالات در هم است و سبب جنایت مرده است در این صورت دیت کامل لازم میشود برای پسر
و نصف آن برای دختر و اگر بعنوان مباشرت کرده باشد کفاره نیز لازم میشود سوم هرگاه
پیش از تمام شدن خلقت سقط بیفتد بعضی گفته اند غلامی یا کنیزی دهد و بعضی تعیین قیمت
دینار کرده اند و مشهور میان علما آن است که مراتب مختلف دارد و آنکه اگر کسی در اثنای جماع

کسی بترساند او را آب مرد و زن در رحم ریخته شود ده دینار میدهد و اگر نطفه در رحم قرار گرفته باشد و
ابتدا احتیاج آن شود بیست دینار میدهد و اگر علقه شده باشد یعنی پاره خون بسته چهل دینار میدهد
و اگر مضغه شده باشد یعنی پاره گوشتی شصت دینار میدهد و اگر استخوان شده باشد هشتاد دینار
میدهد و اگر گوشت بر روی استخوان روییده و خلقتش تمام شده باشد صد دینار میدهد
چنانکه گذشت و شیخ طوسی ره گفته است در مابین هر مرتبه تا مرتبه دیگر با آن نسبت حساب میکنند و این قول را بعضی
تفسیر کلام او باین نحو کرده است اول بیست روز نطفه است و بیست روز دیگر علقه است و بیست روز مضغه است
و بیست روز عظام و در هر روز یک دینار زیاد می شود و بحث کرده اند در این تفسیر محقق و اکثر احادیث معتبره است براوج
چنانکه در حدیث صحیح محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر ع رسیده است که مردی زنی را میزند و نطفه می اندازد
فرمود که بیست دینار بر او لازم است گفت میزند او را و علقه می اندازد فرمود که بر او چهل دینار لازم است
گفت او را میزند و مضغه می اندازد فرمود که شصت دینار بر او لازم است گفت میزند او را و چیزی می اندازد
که استخوان در او بهم رسیده فرمود که بر او دیه کامل است یعنی دیه جنین و فرمود که حضرت
امیر المومنین ع چنین حکم کرده است گفت صفت نطفه کدام است که توان شناخت فرمود که نطفه
سفید است مانند آب غلیظ پس در رحم چهل روز می ماند تا علقه می شود گفت صفت علقه
کدام است فرمود پاره خون بسته است مانند خونی که از محجم حجام بیرون می آید پس چهل روز دیگر
می ماند تا مضغه می شود گفت صفت مضغه چیست که توان شناخت فرمود پاره گوشت سرخ است
و در میان آن رگهای سفید است بعد از آن استخوان می شود پرسید صفت استخوان چیست
فرمود که بعد از آن که استخوان شد چشم و گوش بهم میرسد و اعضا و جوارحش ترتیب
می یابد پس دیه جنین تمام می شود و در حدیث دیگر از حضرت صادق ع منقول است که یونس
شیبانی پرسید که اگر در نطفه یک قطره خون بهم رسد حضرت فرمود که عشر نطفه زیاد می شود و دیه
۲۲ دینار می شود و اگر دو قطره بهم رسد بیست و چهار دینار و اگر سه قطره بهم رسد بیست و شش دینار
و اگر چهار قطره بهم رسد بیست و هشت دینار و اگر پنج قطره بهم رسد سی دینار و آنچه زیاده شود بر این نسبت





بالا میرود تا همه علقه شود پس در آن چهل دینار است و بعد از علقه اگر یک رگ از گوشت
در آن بهم رسد دو دینار بالا میرود و همچنین دو دینار زیاد می شود تا همه گوشت می شود و دیه
آن شصت دینار است تا اگر گره مانند استخوان در آن بهم رسد زیاد می شود تا آنکه همه
استخوان می شود و دیه آن هشتاد دینار است و همچنین تا گوشت و پوست بر آن بهم رسد
و چون پنج ماه شد روح در آن میدمد و شرح احادیث و تفاصیل خلقت انسان و شرح
اجزای آن را در کتاب عین الحیات ذکر کرده ام چهارم اگر زن را بکشد و در شکم او فرزندی باشد
و او هم کشته شود و ندانند که پسر بوده است یا دختر مشهور میان علما موافق احادیث
معتبره آن است که دیه زن را میدهد و از برای طفل نصف دیه مرد و نصف دیه
زن میدهد و بعضی گفته اند قرعه می اندازند اگر باسم پسر در آید دیه پسر میدهد و اگر
باسم دختر در آید دیه دختر پنجم اگر کسی زن را از لوث داشته باشد و بدون رضای او در وقت
جماع منی را عزل کند و در بیرون فرج بریزد بعضی گفته اند و احتیاط آن است که ده اشرفی دیه نطفه را
بزن بدهد و اگر جمعی هم مستحب کرده اند ششم اگر کسی جنایتی بکند که طفل زنده بیفتد
و بعد از آن کسی او را بکشد گفته اند اگر حیات مستقره داشته باشد که ایشان بغیر آن تواند
نتواند کرد قاتل دوم است و بر اول دیه است اما حاکم شرع او را تعزیر میکند و اگر
حیات مستقره نداشته و در کار مردن بوده دیه بر اول است و دوم را تعزیر میکنند و اگر
حال او معلوم نباشد بعد از افتادن که زنده بوده یا مرده و اگر کسی سر بریده بیندازد قود
خوابدم ساقط میشود و دیه بریدن سر میت میدهد چنانکه مذکور شد انشاء الله هفتم دیه
و جراحتهایی که بر جنین واقع شود نسبت بکل دیه او حساب میکنند پس اگر چیزی بر شکم
زن زند و دستی از طفل ساقط شود اگر زنده نبود دیه جنین و دیه جنین را میدهد
و اگر ممیز دیه دست جنینی که پنج ماهه دینار است میدهد و اگر اول بیفتد و بعد از
آن جنین بمیرد دیه جنین را میدهد و دیه دست ساقط میشود و اگر زنده بماند بعد بمیرد

دیت انگشت کامل میدهد و دیت دست اگر قطع شود و اگر زنده باشد دیت دست میدهد

هشتم کسی که سر میت مسلمان آزادی را قطع کند حکم جنایت دارد و دیت او صد دینار است
و این دیت مال وارث نیست بلکه صرف میکنند در حج و حج و صدقه و خیرات و صدقات
برای میت و علامه … اگر قرض داشته باشد واجب است که قرضش … بدهند از این
دیت یا نه و اکثر گفته اند … داد و بعضی گفته اند در حل بیت المال … سابقا
میکنند و این باید بوده که قاتل شده است اما اگر در حال حیات او اراده کشتن او
داشته و بعد از فوت سر او را بریده یا کاری کرده که اگر زنده میبود باعث
میمرد دیت کامل از آن میدهد و اگر این اراده نداشته صد دینار میدهد و گفته
اند در جراحتها که بر او واقع شود نسبت بصد دینار حساب میکنند مثل اینکه اگر
یکدستش را ببرد پنجاه دینار میدهد و اگر موضحه در سرش بکند پنج دینار میدهد و اگر
گفته اند مرد و زن و صغیر و کبیر در این حکم تفاوت ندارد و اگر سر غلامی را ببرد
عشر قیمت او را میدهد و اگر سر ذمی را ببرد بعضی گفته اند عشر دیت ذمی را میدهد و بعضی
گفته اند دیت ندارد و خالی از قوتی نیست و اگر جنایت بخطا واقع شود خلاف است
که دیت در مال اوست یا بر عاقله و بعضی از علما قوتی احتمال داده اند اما در صورتی
نباشد در خطا میانکه ظاهر روایت حسین بن خالد است که از حضرت امام رضا ع
پرسید که اگر شخصی برای میتی گودالی حفر کند او را در آن غسل دهد پس سرش بگردنش آید
و بیل از دستش بیفتد و بسرش بخورد … چه حکم است … کفاره … جز براو لازم است و بعضی که هرگاه
جنایت بعمد خطا خواهد بود و کفاره آن بنده آزاد کردن است یا دو ماه پیاپی روزه
داشتن یا شصت مسکین را طعام دادن هر مسکینی بقدر مدی اقوینا بنابر بعضی از مدر است
یکی … کشته شد و در حدیث حسن وارد شده است که بریدن سر مرده بدتر است
از بریدن سر زنده و در حدیث دیگر … پرسیدند از حضرت صادق ع از کسی

الخوان

١١٧

استخوان مرده را بشکند و پهلو او … بعد از مردن زیاده از حرمت او است در زندگی فصل

هفتم در بیان عاقله است که دیت خطا بر او لازم است و احکام آن و در آن چند مقصد است اول
در بیان عاقله است بدانکه چون در باب قتل دیه جاهلیت تعصب بسیار میکرده اند و خون را
و قبیله و عشیره قاتل بهانه میکرده اند شارع در باب قتل خطا که قاتل را … و دران تقصیری نیست
مقرر فرموده است اما آنها قسمت کنند که هم … قتل جنایت … کار … 
چون تقصیری نداشته و حکمتهای جناب مقدس الهی در هر حکم بسیار است اعقول اکثر خلق از
ادراک آنها قاصر است و عاقله کسی را میگویند که تحمل دیت از جانب جنایت کننده میشود و آن
چهار طایفه اند اول خویشان جنایت است دوم کسی که او را آزاد کرده باشد سیم کسی که ضامن جریره او
جنایات او شده باشد زیرا متعارف قدیم است که کسی وارث نداشته باهم … باکسی قرار میکرده اند
که هر یک که جنایت خطا کنند دیگری دیت او را بدهد و هر یک پیشتر بمیرد دیگری وارث او باشد
چنانکه اگر جنایت خطائی بکند ضامن جریره دیت او را میدهد چهارم امام زمان است که اگر
هیچیک از اینها نباشد امام دیت او را میدهد و اگر بمیرد میراث او نیز از امام است اما آنکه
که عاقله اند خلاف بسیار است اما آنچه … و مشهور میان علما آن است که عاقله عصبه قاتلند یعنی مردانی
که قرابت ایشان بقاتل از جانب پدر و مادر باشد یا از جانب پدر نه از جانب مادر تنها
مانند برادران و اولاد ایشان و عموها و اولاد ایشان خواه وارث قاتل باشند و اگر بمیرد
اینها میراث برند و خواه نه و خلاف است که پدر و جد پدری و اولاد ذکور در عصبه داخلند
یا نه و اکثر متاخرین قائلند که داخلند و بعضی گفته اند … قاتل اگر کشته شود میراث
میبرد عاقله او است و این قول ضعیف است و بعضی گفته اند عصبه عاقله اند اینها باید مستحق
میراث قاتلند از وارثان نزدیک که در قرآن برای ایشان حصه از میراث مقرر شده مانند
پدر و مادر و فرزند و اگر اینها نباشند برادر قاتل میدهند از مردان بالغ خواه
از جانب پدر خویش باشند و خواه از جانب مادر و اگر از هر دو صنف باشند ثلث دیت

بر خویشان پدری قسمت میکنند و یک ثلث بر خویشان مادری و مستند شده اند در این قول
بروایتی که سلمة بن کهیل از حضرت امیر المؤمنین ع روایت کرده و اکثر آن روایت را
ضعیف می شمارند و مشتمل است بر اینکه اگر خویشان نداشته باشد دیت را از همشهریان او میگیرند
و این مخالف مذهب شیعه است و موافق مذهب عامه است لهذا اکثر علما این روایت
را عمل نکرده اند و مسئله در غایت اشکال است و این احکام را از احادیث معتبره این باب استنباط
کردن متعسر است و مشهور آنست که مذکور شد و از بعضی روایات معتبره ظاهر میشود
که عاقله ورثه ذکور بالغ عاقلند دوم در صفات عاقله است گفته اند شرط است که ذکور
باشند زنان عاقله نمی باشند و شرط است که بالغ و عاقل باشند نابالغ و دیوانه عاقله نیستند و شرط است
که غنی و قادر بر دیت باشند پس بر فقیر دیت لازم نمی شود و بعضی گفته اند درویش
در وقت حلول اقساط اعتبار دارد سیم در مقدار آن دیتی است که عاقله متحمل میشود جمعی
از علما را اعتقاد آنست که عاقله هر دیت خطائی را متحمل میشود خواه زیاد و خواه کم
و جمعی گفته اند تا به حد موضحه نرسد که آن نصف عشر دیت است جانی خود میدهد و بقدر
دیت موضحه و زیاده را عاقله میدهد چهارم آنکه عاقله که میدهد رجوع نمیکنند از جانی نمیگیرد
و قولی هست که رجوع میکند و آن ضعیف است پنجم در بیان کیفیت تقسیط دیت است بر عاقله
و در آن چند مسئله است اول آنکه خلاف است که آیا قدر معینی از او بر هر کس حواله
کنند یا نه بعضی گفته اند از غنی ده قیراط میگیرند که نصف دینار باشد و از فقیر که در عرف
او را غنی و مال دار نگویند و فقیر را بر آن باشد پنج قیراط میگیرند که ربع اشرفی باشد زیرا که
هر دیناری بیست قیراط است و بعضی گفته اند قدر معینی ندارد بلکه حاکم شرع بحسب احوال
آن جماعت و عدد ایشان هر قدر که مناسب میداند حواله میکند دوم خلاف است که آیا ترتیب
در میان آن جماعت هست در حواله کردن یا نه بعضی گفته اند بر نزدیک و دور را هم حواله میکنند
بیک نسبت و اکثر علما قایل شده اند باینکه بر نزدیک تر اول مقدم میدارند و اگر وفا نکند بر دورتر حواله
مقدم هم

میکنند



میکنند پس بنابر قولی که پدر و اجداد پدری و فرزندان ذکور داخلند اول از ایشان ابتدا میکنند
بعد از ایشان برادران و بنابر قول دیگر اول از برادران میگیرند اگر وفا نکند از اولاد ذکور ایشان
میگیرند پس از عموها پس از پسرهای عموها پس از عموهای پدر پس از پسران ایشان پس از عموهای
جد پس از اولاد ایشان و همچنین تا آنکه اقارب نسبی پدری تمام شوند و اگر باز باقی مانده است و ذکور هم
از آزاد کرده او میگیرند اگر آزاد شده باشد آن قاتل یا جانی پس از خویشان پدری کننده هم
آزاد کننده بترتیبی که مذکور شد پس آزاد کننده آزاد کننده پس خویشان پدری او
باز بترتیب پیش پس آزاد کننده پدر جانی پس خویشان پدری او پس آزاد کننده آزاد کننده
پدر او پس اقارب پدری او و در همه مراتب اقرب مقدم است بر ابعد و اگر نزدیک تر
وفا نکند بدورتر تعدی میکنند و بعضی گفته اند خویشان پدر و مادری مقدمند بر خویشان پدری تنها
و اکثر در این مقام اعتبار نکرده اند و باید معلوم شود که عاقله وارث عرفی باشند یا بعضی
آنکه از قبیله او باشد کافی نیست و اگر اینها که همه مذکور شد وفا بدیت نکنند بعضی گفته اند
زیادتی را از امام ع میگیرند و خلاف است که آنحضرت از مال خود میدهد یا از بیت المال
مسلمانان و اکثر گفته اند که از مال خود میدهد و تحقیق این مسئله بر صورتی ... و بعضی
گفته اند اگر عاقله نباشند یا عاجز از دادن دیت مطلقا یا از بعضی از مال جنایت کننده نباشند هم
میگیرند و الا از امام ع میگیرند و اکثر گفته اند مطلقا رجوع بجانی نمیشود با عجز ایشان از
امام ع یا از بیت المال مسلمانان میگیرند سیم اگر عاقله زیاده از دیت باشند تعیین آن قدر
مقدار را که مذکور شد بنابر یک قول یا آنکه حاکم شرع مصلحت داند بنابر قول دیگر بر
عاقله تقسیط کنند و اگر عاقله زیاده از آن باشند بعضی گفته اند همان مقدار را بر همه
توزیع میکنند و بعضی گفته اند امام یا حاکم شرع بعضی را که مصلحت میداند تعیین میکند تا
بدهند و اگر بعضی از عاقله غایب باشند مشهور آنست که حصه ایشان را بر حاضران
قسمت نمیکنند بلکه انتظار میکشند تا ایشان حاضر شوند یا می نویسد حاکم شرع تا در آنجا که است

ازان باید بگیرد چهارم حکم سرایت مذکور شد که دیت خطا را خواه قتل و خواه غیر قتل در عرض
سه سال میگیرند گفته اند ابتدای مدت سه سال در قتل از وقت مردن آن مقتول است و در
جراحتها اگر سرایت نکرده باشد از وقت جراحت کردن است و اگر جراحتی باشد که سرایت
کند مثل آنکه انگشتش را ببرد و سرایت کرده بمجموع کفش شود اند جراحت در این صورت
دیت مجموع کف میباید داد و خلاف است که ابتدای سالها را از اول دیت حساب
میکنند بعضی گفته اند از روز جراحت حساب میکنند زیرا آن جراحت منتهی شد بجمیع طرف
شده و بعضی گفته اند از روزی که کف تمام قطع میکنند که هنوز مندمل نشده باشد و اول
اظهر است ششم از مقاصد در بیان ثبوت جنایت است بر عاقله و آن بگواه است
میشود یا باقرار عاقله و مشهور آن است که بقسامه بر عاقله چیزی ثابت نمیشود بلکه دیه بر مال
جانی لازم میشود هرچند خطای محض باشد و همچنین اگر قاتل اقرار کند بقتل خطا
یا جانی اقرار کند بجنایت خطا دیت بر خودش لازم میشود نه بر عاقله و اگر قتل عمد را
بر دیت صلح کنند بر عاقله چیزی لازم نمیشود و در قتل عمد اگر قاتل بگریزد [illegible]
شده است که دیت از مال او میگیرند و اگر مالی نداشته باشد از اقارب او میگیرند
الاقرب فالاقرب و بعضی از علما بمجموع این روایت عمل کرده اند و اکثر علما باول
قایل شده اند نه بجزو ثانی چنانچه سابقا مذکور شد و در قتل شبه عمد نیز بعضی قایل
شده اند که اگر بگریزد یا بمیرد و مالی نداشته باشد از اقارب او میگیرند و اگر آنها نباشند
از بیت المال میدهند هفتم اگر کسی خود را بکشد دیت بر عاقله نیست و بعضی
از سنیان قایل شده اند که دیتش بر عاقله است هشتم در حدیث صحیح وارد شده
است که اهل ذمه یعنی کافران که جزیه میدهند عاقله یکدیگر نیستند در جنایتی که میکنند
خواه قتل باشد و خواه جراحت بلکه دیت را از مال جنایت کننده میگیرند و اگر مالی نداشته
باشد امام علیه السلام میدهد دیت ایشان را زیرا که ایشان جزیه بامام میدهند مانند غلامی که مزد به

باید



باید بدهد و ایشان غلامان امامند و هرگاه ایشان اسلام نیاورده باشند ازو میگیرند و علما باین روایت
عمل کرده اند نهم اگر پدر فرزند خود را عمداً بکشد دیت بوارثان دیگر میدهد و خود بهره ازآن
و غیر آن نمیبرد و اگر وارث دیگر نباشد از امام میخواهد او و اگر فرزند خود را بخطا یا شبه عمد
کشته باشد بعضی گفته اند مطلقا میراث نمیبرد و بعضی گفته اند مطلقا میراث میبرد و بعضی گفته اند از دیت
نمیبرد و از غیر دیت میبرد و اگر وارثی بغیر از عاقله نباشد بنابر آنکه پدر میراث نبرد دیت خطا
خواهد گرفت و اگر گویند امیر را آیا از عاقله گرفتن خلاف است و اکثر گفته اند نمیگیرد دهم عاقله میگیرد دهم
دیت نفس و جراحات انسان را ضامن است و ضامن نیست جنایت غلام کسی را اگر جنایت بر
کسی کند از روی خطا یا جنایت حیوان خود را اگر بر کسی بکند یا جنایتی که بر حیوان او
بر حیوان کسی یا مال کسی از روی خطا بکند **فصل هشتم** در بیان کفاره قتل است در قتل
عمد کفاره جمع واجب است یعنی بنده آزاد کند و دو ماه متوالی روزه بدارد و شصت مسکین
طعام بدهد هر یک را یک مد یا دو مد علی الخلاف و مدی است اگر صد درم کهنه بگیرد ظاهرا خوب است
و مشهور در آن است و این کفاره وقتی واجب میشود که خود مباشر قتل شده باشند نه آنکه اگر
بسبب باشد و کفاره قتل مسلمان واجب میشود خواه مقتول طفل باشد و خواه بالغ و خواه
دیوانه باشد و خواه عاقل و خواه زن باشد و خواه مرد و خواه مملوک قاتل باشد یا مملوک
دیگری یا آزاد و مشهور آن است اما در کشتن کافر هرچند در امان باشد کفاره واجب نمیشود
و اگر در قتل عمد او را بکشند یا آنکه عفو کنند یا دیت بگیرند یا ثابت شود بینه آن کفاره
واجب میشود و اگر او را قصاص کنند اکثر گفته اند باید کفاره واجب است از مال او بدهند
و حق روزه را از مال او بستانند و بعضی گفته اند هرگاه قصاص کنند کفاره ساقط است
و کفاره قتل شبه عمد و خطا کفاره مرتبه است اگر قدرت داشته باشد بنده آزاد کند و اگر عاجز است
از بنده آزاد کردن دو ماه متوالی روزه میگیرد و اگر از آن نیز عاجز است شصت مسکین
طعام میدهد و اگر مسلمانی مسلمانی را در دار الحرب در لباس کفار بکشد بگمان آنکه کافر است

کفاره قتل خطا واجب است و قضای الثنیه نیست اما در وجوب دیت خلاف است بعضی گفته اند که
دیت نیست و بعضی گفته اند اگر اسیر لحم است در دست کفار دیت واجب است و اگر با جنایت
حق مسلمانان رفته و جهت دیت و احوط آن است که مطلقا دیت بدهند و بعضی گفته اند اگر
در وقت جنگ کشته شود دیت را از بیت المال می دهند و اگر چند نفر شریک در قتل کسی باشند
بر هر یک کفاره تمام لازم است و اگر طفل یا دیوانه کسی را بکشد در وقت کفاره بر او
واجب نیست اکثر گفته اند و واجب است دعوی اطعام و از مال او بیرون می کنند و روزه را
بعد از بلوغ و عقل خود می گیرد و اگر پیر عاجز گفته اند از مال او جوب روزه را می دهند و بعضی
گفته اند کفاره از او ساقط است و اگر جنینی که در رحم باشد سقط کنند اگر روح
در او دمیده باشد کفاره واجب است و الا واجب نیست و احکام خصال کفاره را در رساله
کفارات ذکر کرده ام فصل نهم در احکام جنایت حیوانات است و در این چند بحث است
بحث اول در کشتن حیوانات حلال گوشت است اگر حیوان حلال گوشت را ذبح کند بی اذن مالک
اکثر گفته اند تفاوت قیمت زنده و کشته بر او لازم است و بعضی گفته اند مالک
(اگر این کشته زیرا مالک) می تواند که تمام قیمت حیوان زنده را بدهد و اگر او را بی ذبح تلف کند از آن میته که
باید قیمت او را در وقت کشتن بدهد و اگر بعض از اجزا باشد از آنها منتفع توان شد
مانند پشم و مو و کرک دیگر آنها از مالک است و قیمت آنها را از قیمت حیوان بیرون کنند
بحث دوم در کشتن حیوانی است که حلال گوشت نباشد اما قابل تذکیه باشد مانند شیر
و ببر و پلنگ و یوز اگر یکی از آنها را ذبح کند بنا بر مشهور آن است که تفاوت قیمت کشته و زنده
را بدهد و اگر به نحو دیگر تلف کند تمام قیمت را بدهد و اگر بعضی از اجزای آن قیمت داشته باشد
آنها را از قیمت اسقاط می کنند مانند فیل که دندان و استخوانش قیمت دارد و اگر در قسم
اول و در این قسم جنایت بر عضوی از اعضای حیوان واقع شود مثل آنکه چشمش را کور
کنند یا پایش را بشکنند اکثر گفته اند ارش می دهد یعنی تفاوت قیمت صحیح و معیوب

دیه



دیت باید داد پانزدهم در پستانهای زنان است هر دو اگر بریده شود تمام دیت زن لازم می شود و در
هر یک نصف دیت و اگر نوک پستان را ببرد بعضی گفته اند آن هم حکم پستان دارد و بعضی بارش قایل شده اند
و اگر سر پستانهای مرد را قطع کنند بعضی گفته اند در هر دو مجموع دیت مرد است و در هر یک نصف
دیت و بعضی موافق روایت ظریف گفته اند در هر دو هشت یک دیت قایل شده اند که صد
و بیست و پنج دینار است و روایت اعتماد دارد که در هر یک این مقدار ربع باشد و بعضی بارش
قایل شده اند شانزدهم در قطع حشفه تا بیخ ذکر تمام دیت مرد لازم می شود خواه جوان باشد و خواه پیر
و خواه طفل و خواه خصیه دار و خواه خصیه کشیده و اگر بعضی از حشفه را ببرد به نسبت کل حشفه دیت
می گیرند و اگر کل حشفه را ببرد و دیگری باقی ذکر را ببرد اول دیت لازم می شود و بر ثانی ارش و در ذکر
عنین ثلث دیت است و در بعضی این نسبت هفدهم در بریدن هر دو خصیه تمام دیت است
و در هر یک نصف دیت بنا بر مشهور و در روایات معتبره وارد شده است که در خصیه چپ دو ثلث
دیت است و در خصیه راست یک ثلث دیت زیرا که فرزند از خصیه چپ بهم می رسد و جمعی از فقها
به این مضمون قایل شده اند و نهایت قوت دارد و این جنبه قایل شده است که در خصیه
راست نصف دیت است و در خصیه چپ تمام دیت و در نسخه کافی مرافقی با الجز و مطلب او می کنند
و اگر جنایتی کنند که فتق به هم رسد و پوست خصیه ها بزرگ شود چهار صد دینار می دهد که دو خمس دیت
باشد و اگر چنان شود که پاها را گشاده گذارد و قادر بر راه رفتن نباشد مگر به دشواری هشتصد دینار
می دهد که چهار خمس دیت باشد در کتاب ظریف چنین وارد شده و اکثر علما عمل کرده اند هجدهم
اگر شفرین زن را که لبهای فرجش باشد ببرد تمام دیت زن می دهد و اگر یک طرف را ببرد نصف
دیت می دهد و اگر شتک زنان را ببرد ارش می دهد و اگر کسی دختری را که زن او باشد پیش از
نه سال وطی کند و افضا شود یعنی مسلک بول و حیض او یکی شود می باید مهر او را بدهد و بر او همیشه (و دیت او [illegible])
حرام است و می باید تا آن زن زنده است نفقه بدهد مگر آنکه خود بمیرد و اگر بعد از نه سالی زن خود را
وطی کند و افضا شود دیت بر او نیست الا مهر و نفقه بر او لازم است و اگر زنش نباشد و زنا کند

و افضا شود اکر اکراه کرده است او را مهر المثل و دیه برا او لازم است و اکر باکره باشد ارش بکارت
نیز لازم است بنا بر مشهور و اکر بر صاحب شیر لازم است مهر ساقط می‌شود و بعضی کفته اند ارش
نیز ساقط است و اکر انکشت پای کسی را ریزه ببرد که بول دارش نیز پاره شود و بول را نکاه نتواند
داشت اکثر کفته اند تمام دیت میدهد و بعضی ثلث دیت کفته اند و در روایتی مهر المثل نیز
وارد شده است و بعضی کفته اند هم دیت میدهد و هم مهر المثل تو نوهم در دیت الیتان
نیم طرف لشکر کاه در هر یک دیت تمام است و در هر یک نصف دیت است
و از روایتی دیت آنها و از هر یک نصف دیت است موافق مشهور و از کلام بعضی ظاهر می‌شود اکر کوشتهای بر آمده است
که مشهور بلند تر از ران است و بعضی کفته اند که استخوانهای زیر آنها است
در قدمهای پا دیت و در هر یک نصف دیت و در انکشتان بنحوی است که در دستها کذشت
و خلاف در اینجا نیز جاری است و دیت هر بند انکشتان با انکشت
ابهام هر دو بند انکشت و در هر یک از ساقها و رانها نصف دیت است و در هر ساق تمام
دیت است و بعضی در ساق و ران بارش قایل شده اند و اکر پا را از زانو ببرد بعضی کفته اند
همان دیت پا است و دیکر چیزی بر او نیست و بعضی کفته اند دیت پا را با ارش ساق میدهد
و بعضی دو دیت قایل شده اند و همچنان خلاف است اکر از بیخ ران ببرد و اکر پا را شل کند
دو ثلث دیت پا میدهد و اکر پای شل را ببرد ثلث دیت پا میدهد و در روایتی وارد شده است
اکر پا را شل کند تمام دیت میدهد و حمل کرده اند بر آنکه مطلق راه نتواند رفت [illegible] و در
روایتی وارد شده است اکر کسی استخوان [illegible] را بشکند [illegible] نتواند ضبط
کند تمام دیت میدهد و در روایتی دیکر وارد شده است اکر چیزی بر بالای خصیتین و دبر
بزند [illegible] بول و غایط نتواند ضبط کند باید دیت تمام بدهد و [illegible] روایت جمعی از علما
عمل کرده اند [illegible] در روایتی وارد شده است در زمان حضرت امیر المومنین ع کسی
بر شکم شخصی انقدر مالید که غایط از او آمد حضرت فرمود او نیز چنین کند یا ثلث دیت

اما

۱۲۱

در حیوان دو ماست [illegible] تمام قیمت میدهد و بقطع
[illegible] شاخها و دستها و پاها و کوشها و در احادیث معتبره وارد شده است
[illegible] یک چشم حیوان را کور کند ربع قیمت او را میدهد و بعضی از فقها قایل شده اند و
خالی از قوتی نیست بحث سیم در کشتن [illegible] قایل نیز که بعضی مانند سک و خوک [illegible]
باشند و مالک [illegible] و کشتن آن چیزی لازم نمی‌شود مکر چهار سک اول آنکه سک [illegible] التعلیم
شکار کرده باشند و بعضی کفته اند قابل التعلیم هم باشد و خلاف نیست که مخصوص سک سلوقی
است [illegible] هر سکی که تعلیم شکار کرده باشد است سلوقی کفته اند منسوب بسلوق که
[illegible] از قریهای یمن [illegible] و اکثر کفته اند [illegible] مخصوص سلوقی
ندارد و در دیت آن خلاف است و مشهور آن است که لازم است [illegible]
[illegible] درهم [illegible] و بعضی کفته اند [illegible] کمتر از آن باشد قیمت میدهد هر چند
و بعضی مطلقا بقیمت قایل شده اند و بعضی [illegible] اکر [illegible] بر ابر سلوقی [illegible]
[illegible] سکهای دیکر [illegible] دوم سک کله است و در دیت آن نیز خلاف است اکثر [illegible]
کفته اند و بعضی [illegible] درهم کفته اند [illegible]
قایل شده اند سیم سک [illegible] و اکر [illegible] درهم کفته اند [illegible]
[illegible] کفته اند [illegible] چهارم سک زراعت است و اکثر کفته اند [illegible]
و در روایت [illegible] وارد شده است [illegible] و بعضی کفته اند [illegible]
بعضی کفته اند [illegible] و بعضی کفته اند [illegible]
[illegible] چهارم اکر کسی [illegible] در خانه [illegible]
داشته باشند قیمت [illegible] میدهد آن [illegible]
شراب [illegible] و [illegible]
[illegible] میدهد و اکر [illegible]

جوابایست
قیمت

۱۲۱

... براو لازم است

ساقان جبر بر او لازم نمی شود لحب سیم مشهور میان ... قطع ...

بچرا میفرستند اگر انشا جنایتی بزرگ اعنی یا باغ کسی بشکنند صاحب حیوان ضامن ...

ضامن نیست و روایتی در این باب وارد شده است که صاحب ...

حیوان را محافظت کند برای آنکه ضرور است حیوانات بچریدن بروند و در شب

حیوان را باید محافظت حیوان بکند و اگر منافی نیست در روز نیز اعتبار

کرده اند و گفته اند صاحب حیوان اگر در حفظ حیوان تقصیر کرده است ضامن است

خواه در شب و خواه در روز و اگر تقصیر نکرده است ضامن نیست ختم رسالهٔ





